الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا الصادق الامین خاتم الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین

ابد الآبدین حمد و شکر خداوندی را سزاست که خالق جمیع مخلوقات و رازق تمامی مرزوقات است مستغنی است از

احتیاج و غنا منزه است از موت و فنا مبرا است از غفلت و نوم معرا است از منقصت و لوم نیست ابی و سجانه ما در و پدر و صاحب

و ولد پیدا کننده سائر عالمیان اوست خداوند واجب الوجود واحد و صمد حقا که آن معبود یکتا متصف بجمیع محامد و مناقب

آنخالق

و پاک و منزه از تمامی نقائص و معائب است هر مخلوق ناچیز در ذات و صفات از خالق خود جدا است از همه بر و بحر

ارض و سما است درود نامحدود و سلام تام هدیه ارواح انبیای کرام و پیغمبران رسول ذوی الاحترام آنخداوند ملک علام علیهم الصلوة والسلام

است علی الخصوص بروح جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والثناء که افضل رسولان خالق یکتا است خاتم

النبیین و شفیع المذنبین اند بشهادت انجیل رئیس تمام دنیا و ملقب بلقب فارقلیطا گواهی میدهم که آنجناب

عالی قباب سید [illegible] مطیع و فرمانبردار آن حضرت [illegible] ن لائق و احق است الحق که

الحمد لله که ماجرای افحام نصارای نجران حجت نبوت آن افضل پیغمبران دلیل قاطع است و کمال فصاحت
و بلاغت قرآن مصدق دعوی آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم حجت ساطع و صلوة و سلام
بر آن امام همگی مقام که داماد و جانشین برادر پیغمبر فی العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب است
برپاکننده دین مبین غالب کل غالب است از جمیع گناهان و خطاها منزه و معصوم و جلالت شانش بر همه کس
معلوم است بی‌شبهه از زبان شمشیر و شمشیر زبان آن عالیجناب رواج مذهب حق اسلام حاصل گردید و بلا ریب
آنجناب هدایت مآب این دین مبین را در اطراف و اکناف روی زمین شایع و منتشر گردانید و در رای آنجناب
و هر دو فرزندان آن عالی قباب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی از جمله اصحاب برای مباهله
اختیار نمود و جناب خالق سبحان در حق آن جناب نفس و نفیس پیغمبر آخر الزمان کلمه انفسنا را در آیه مباهله
نازل فرمود و درود و تحیت بر یازده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیگر امام بحق و وصی پیغمبر اند
و مثل پدر بزرگوار و جد عالیمقدار خود از همه گناهان و عیبها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد و صلوة**
راقم این کلمات حق سمات جنان بر صفایح خواطر اخلای روحانی و اودای ایمانی می نگارد که چون رساله تایید
المسلمین فی اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین که در جواب رساله هندیه بعض پادریان ملت عیسویه
برعایت سبیل مشهور جواب ترکی بترکی و بمقتضای کلموا الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تحریر در آمده
بحمد الله المستعان بر مطالب انیقه و مضامین انیقه لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائقه مشتمل و محتوی گردیده
لیکن بسبب اینکه مقاصد جلیله بهیه آن بعبارات هندیه بلباس اظهار پوشیده در نظر ظاهر بینان مخفی و مستتر ماند
و هم اکثر عجم و امثال ایشان که مانوس بزبان فارسی و مطلع بر آن میباشند و بر زبان هندی وقفیت و اطلاع ندارند
از آن رساله منتفع و بهره مند نمیگردیدند لهذا حسب اقتراح بعض اجله اماجد احباب و اعزه اعاظم اطبا خواستم که
مضامین عالیه آنرا بتحریرات واضحه و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در آن مطالب سامیه را ببیان تبیان
سهل و آسان در زبان نکو در سلک اظهار در آرم بنا علیه بجانب تحریر این رساله رائقه برای طی مرحله گوشه

متوجه گردیدم و در مقابله بهیه جمیع مضامین مندرجه رساله هندیه را سوای بعض امور یکه تعلق تمام برساله پادری صاحب
مذکور ندارد و تحریرات در این رساله فارسیه لفظی ثبت بدون رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام بالاستلزام التزام
ایضاً ارتکاب ما ینافی لطافة الکلام بسلک تحریر کشیدیم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال مشتمل بر نسبت
درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه چه عبارت مختصر انبیه را هم بزبان فارسی ساخته ایم این رساله را ایضاً نیز بعد الکلام
والکمال بنام رساله هندیه مذکور الحال اعنی **تائید المسلمین** لاتحاد المطالب والمضامین مسمی گردانیدیم و الان اشرع
فی المقصود مستعینا بالله المعین لود و مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رساله پادری صاحب در فصل اول مذکور میشود **فصل
اول** در بیان امور یست که از سبب آنها بکمال التعجب لاحق حال ما گردید **امر اول** اینست که با وجودیکه نقل آیات
قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب نهایت امر سهل آسان است برای که درین زمانه صدها قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحه عالم موجود پادری صاحب در رساله خود جا بجا در نقل آیات منقوله خطا و
غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب برهمین نهج رساله خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم
شایع و منتشر نموده اند و طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
هیچکس از عقلا لاحق نمیگشت و اینچنین جرات کردن و خیال این نمودن که هرگاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت
و با این حال رساله خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل فهمیده موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه
دران رساله در نقل مذکور واقع گردیده آنرا انشاء الله العزیز جا بجا در ذیل جواب اقوال کاکت شتمال بیان خواهیم نمود
غالباً از این امر دریافت میگردد که جناب پادری صاحب در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب
نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشه مآل کار هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحه قرآنیه را بنقل آن نفرموده اند و ازین امر نا دشوار اعراض نموده اند **امر دوم** اینست که معمول عقلا
چنین است که در هر زبانیکه دخل ناشناسند تا وقتیکه بخوبی دران دخل بهم نرسانند کتاب در آن زبان تصنیف نمی نمایند
و پادری صاحب خلاف این عمل نموده که رساله خود را در زبان هندی تصنیف نموده و بعض الفاظ عربی هم دران مندرج فرموده اند

نموده‌اند و در الفاظ بهم و زبان مذکور جا بجا خطا کرده‌اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط می‌باشد معروض
حضور پادری صاحب نمودیم پس اگر پادری اراده این امر نموده بود او را لازم بود که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عربی و هندی بخوبی تحصیل می‌فرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف می‌نمود که موجب اعتراض نمی‌گردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌باشد مذکور نموده و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد بود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر مستقبح و ناسزاوار و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بهیچ وجه مناسب جای این مقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
می‌باشد و در مقابل کلام ناهنجارش می‌تواند شد که بمقتضای **مصراع** کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور سازیم لیکن ما را که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و مخطور است از این جهت ما از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را نابجا لغزش اینجا عفو و صفح ملتمس و در این رساله انشاء
الله العزیز بجانب شبهه‌های پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** اینست که عبارت
سوالی که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و موجود است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه برین نهج است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است و این کلام سائل مذکور الحال صدق و راست است چه بلا اشتباه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده‌اند

و اکثر آن در تتمه انجیل و غیره که نصاری آنرا فی زماننا معرض انطباع در آورده اند بحمد الله موجود و
مذکور چنانچه عنقریب انشاء الله العزیز بقدر ضرورت از آن بیان خواهیم نمود و جواب عبارت سائل [illegible]
را لازم بوده که متجسس آن بشارات نماشد جوابی به لاطائل [illegible] ارباب عقل و فهم ذکر نمی نمودند العجب که بر خلاف
این مدعا در کتب مطابق تحریف منقول نمی دیدند و حال آن بشارات اصلا تا هم [illegible] نمیشوند این مدعا نهایت
عجیب و غریب است و دلالت بر اعتساف و بی انصافی شان مینماید اکنون ذکر بعضی از امور نمیشود اکتفا مینماید
که اگر زیاده بر آن بیان نمود بسیار طول خواهد شد و من لایکفیه القلیل لایکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلهائی که بر حقیت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله الاف الصلوة والثناء دلالت دارد
معلوم باید کرد که بنا بر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل درین مقام بطور مختصر بیان میشود و بحمد
الحمد والمنه که اظهر دو دلیل بجهت تحقیق حق برای منصف لبیب کافی و وافیست و هریکی از آن بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و برای صدق و راستی آن مطابق دعوای معجزه را ظاهر فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالتمآب نیز صلی الله
علیه و آله و سلم بالیقین پیغمبر حق اند بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
دعوی که آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری دعوای نبوت نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت عهد آن فخر عالم که آسان ترین امور بوده نه احتیاج با قامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل نداشت برای مشاهده و معاینه ممکن بوده که میخواست رفع اشتباه خود نمود باقی ماند درین زمانه و در مثال
آن از ازمنه بر ارباب انصاف و صاحبان فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند در چنین زمانه هم اثبات هر دو
[illegible] چندان [illegible] که تواتر عامه و تواتر خصوصی نمیکند درین مقام متحقق بلا شبهه مفید قطع و یقین و اطمینان
حقیقت امور کثیره مثل معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی و مثل وجود و بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و امثال

و اولاد و اطیاب آنجناب در ازمنهٔ خود و مانند تحقق کعبهٔ معظمه و بیت المقدس و کربلای معلی نسبت بکسانیکه
زیارت آن مقامات نموده اند و دیگر امور یکه مثل امور مسطوره است بسبب تحقق همین تواتر نزد هر شخص ثابت و
مستقر
یقینی می باشند حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقق آن امور شک و اشتباه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است فی الجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری کرده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
میفرمود بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم انکه محمد بدرجهٔ ثبوت فائز گردید باقیماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که
تمام اهل اسلام بتواتر ناقل و قائل این امر هستند و قاطبه بر این امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق اینست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کمتر چنین باشد که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردد پس معلوم
باید نمود که یکی از جملهٔ معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از آنجهت
معجزهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزهٔ پیغمبران مشابه بجنس افعالی مقرر شده
بسی
که مردمان عهد حضرات ایشان در آن مهارت حاصل نموده چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رائج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز ید بیضا و معجزهٔ اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از اتیان و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس غیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجهٔ امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که مشابه بجنس افعال و اعمال اطبا ملک کور بن بوده لکن آنها قدرت
بران نداشتند و آن اینست که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و ابرص و کور را مانند آن شفا می بخشیدند
الی غیر ذلک من امثال او کریمین همین طریق هر گاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در عرب مبعوث شدند
در آن عهد مدار فضیلت بر کمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاد اشعار آبدار بوده و
عرب چنین کار بسیار التصنیف نموده می آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده باهم تفخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و محتوی بر
ترکیب و نظم عجیب و جدید و اسلوب غریب انیق و سدید حتی که هیچکس مثل آن اختراع و آوردن نمیتوانند نازل فرمود
و آنرا معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و تحدی کرده و ارشاد نمود که اگر در نبوت من شکی دارید مثل قرآن را بیارید آنها همه عاجز شدند بعد ازان
فرمود که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید بر این قدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یک سوره بیارید این هم از ایشان
ممکن نشد و آوردن مثل یک سوره کوچک را هم نتوانستند چنانچه خداوند در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ
وَالجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأتُوا بِمِثلِ هٰذَا القُرآنِ لَا يَأتُونَ بِمِثلِهِ وَلَو كَانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آنرا و اگرچه باشند برخی از ایشان مر برخی را پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَم يَقُولُونَ
افتَرَاهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِّثلِهِ مُفتَرَيَاتٍ وَادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِّن دُونِ اللهِ إِن كُنتُم
صَادِقِينَ فَإِن لَّم يَستَجِيبُوا لَكُم فَاعلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلمِ اللهِ وَأَن لَّا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَل أَنتُم
مُّسلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بر بافته است تو آنرا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس بیارید ده سوره
مانند آنکه ساخته و بر بافته بوده باشد و بخوانید کسی را که میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگو
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

است و آنکه نیست مقدوری غیر او از پرستش کردن پس آیا شما گردن نهند کاینده و نیز حق سبحانه وتعالی مخاطب بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی و اگر بوده باشید در شک و شبهه از حقیقت آنچه فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود پس بیارید یکسوره که مانند آن باشد و بخوانید مدد خود کردی را که حاضر اند نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یکسوره نیاوردید و هرگز نمیتوانید که مثل آن بیارید پس بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این آتش برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که درمیان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ و جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و اطفال و ضیاع انفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اثقال و مقتولیت و محبوسیت و مسبیت نسوان و محارم و اطفال خود و سال را که اینهمه برای ایشان وقوع یافت گوارا می‌نمودند و چگونه نه تقید علمای یهود و نصاری و غیرهم من الملل و النحل که دران عهد موجود بودند و پس از ان در ازمنهٔ مابعد بهم رسیدند الی الان مانند آنرا نیاوردند و این معجزه را باطل نکردند و اکنون چرا ازین امر اعراض مینمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزهٔ حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله لا طعنا سه حجتو وجوه اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا ما از ذکر آن اعراض نموده اگر اشتیاق آن بوده باشد در کتب علمای اهل اسلام ملاحظه نماید که دران بتفصیل مندرج و مذکور است و منجملهٔ معجزات جناب سید کائنات شق قمر است که آنجناب باشارهٔ انگشت مبارک ماه را شق دو نیم نمود و منشاء این بود که مشرکین و کفار بسبب کمال تعصب و کجی که داشتند بجانب آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم در معجزاتیکه ظاهر میفرمودند نسبت سحر می‌نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معجزهٔ مذکوره را اظهار فرمود

تا که بطلان کلام شان بر همه شخص اظهر من الشمس شود و هر گاه که سحر بر آسمان و اشیاء آسمانی اثر نمیکند و این معجزه
آنجناب نیز بتواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شق قمر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است بر اینکه بشبهه این امر واقع شده بلکه از موافقین و مخالفین کسی نشنیده اند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج که ماهتاب شق گردید و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحریست که
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمیشد و در قرآن مجید این قصه مندرج میگردید فوراً جمیع
کفار جمع گشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا بترسید چه چنین دروغ گوئی معاذ الله دعوی پیغمبری میکنید
کدام وقت شق قمر واقع شده بود که شما این قصه بی اصل را در قرآن که بناحق آنرا کلام خدا مینامید داخل
کرده اید و مسلمین هیچ جوابی نیز فی الفور این کلام کفار را بایام رسیده از اسلام دست بردار میشدند بلحاظ اینکه
واقعی هر که چنین حرف دروغ را بزبان آرد چه طور او را پیغمبر بگوئیم بلکه این حکایت در تمام عالم مشهور میشد که
شخصی دعوی پیغمبری کرده بود و مردمان بکو ایمان آورده بودند مگر چنان سخن کذب بزبان آورد چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جا نبود نه در زمین و نه در آسمان هرگاه از امور مذکوره هیچ
واقع نگردید و همه مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیده ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباه ماند و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخبار اخبار غیب و اظهار امور آینده است قبل از
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که ابولهب و فلان فلان از کفار اشرار هرگز ایمان
نخواهند آورد آخر همچنین شد و آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که یهود مغضوب همیشه ذلیل و خوار خواهند ماند
مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرامت عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان گاهی ریاست در
یهود نرسیده همواره ذلیل و خوار ماندند و حالا هم همین حال است بخلاف نصاری که بمقتضای بعض احادیث
منقوله اهل اسلام مستفاد میشود که برای دولت شان بقاء و امتداد است و آثار همین امر مشاهد و معاین و آنجناب صلی الله

و آنجناب خبر داده که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داده که مسلمین ممالک و بلاد
را فتوح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضا منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر است در رکاب سعادت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفا و تکریما برای
بجا آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه مکه معظمه است در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر است که در
انتقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیبیه آیت
عصمت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شرور کفار
اشرار و یهود و غیرهم من اهل العناد و الجحود محفوظ و مصون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا ازان اعراض کردیم خلاصه این امور
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبریست چنانچه این امر را انچه پادری در مقام
گفتگو کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبودن سایه است
برای آنجناب و تابش نمودن آفتاب و کلام کردنست در همه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از هیچکس هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلا از کسی نخوانده بود و نیز از آب گردیدن بعضی از ان چاه ها
است که خشک شده بود بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم دران و سیر
کردن جماعت کثیر است از طعام یسیر چنانچه در جنگ خندق از خورش یک غاله و نان یک صاع
جو که بحساب سیرهای دار السلطنت لکهنو قریب دو سیر و سه ربع سیر شد هفتصد کس را سیر فرموده بودند
این معجزات و معجزات دیگر که از آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بسیار
بیرون از حد عد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه از
این هم زیاده مرتب گردد لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم اینکه بالاجمال چند

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم متواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن در اکثر اعصار و دهور از لکهوکه و کرور متجاوز
و صدها در آن علما و عقلا و اصحاب ثبات و اتقیا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
و دروغ از قبیل محالات است و اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردیده و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال تورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام و مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند و از کذب و دروغگویی کما
هو جمیع کبائر معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
معتقد عصمت و اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین دیگر صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علما و اتقیا ذوی العز و الاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در ایشان
در نقل اخبار باشد مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس با کدام تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت عمل خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق هر منصف را واجب و لازم است که بحقیت نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله هر شخص که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدیکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دعوی پیغمبری نمود هیچکس از عالمان
علوم و شرایع انبیای سابقین و متقنان اخبار و آثار سالفین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه و متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در فرقه دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب رسالتمآب و ایشان
اصلا رسوم ملاقات آمد و شد میان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ چیز را نیاموخته و هیچ کتاب را نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب عربا از آوردن
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن بر چنین مکارم اخلاق و محاسن
اوصاف و آداب کریمه و شرایع قویمه متضمن است که دوست و دشمن از آن مجال انکار و اعراض ندارند بر

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و
احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرمود که هرچند علمای
زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در آن بیان آوردن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
آنجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتواند پس مرد عاقل منصف بنابراین امر و بنابر اموریکه سابق الذکر
بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی و بدون الشک و
لاریب پیغمبر فرستادهٔ خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول برحق بوده هیچ مقام شک و اشتباه نیست
لکن اگر کسی کج فهمی اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش هیچ نتوان کرد و کنون معلوم
باید کرد که اگر نصاری چنین تقاضا از اهل اسلام را که حالش مذکور شد مسلم نخواهند داشت ایشان را چاره در اثبات
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر یهود و مشرکین و ملاحده و چنین فرقهائیکه به نبوت حضرت عیسی
قائل نمیباشند هیچ نبی و پیغمبر برحق متصور نباشند باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات
حقیقت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین او از ایشان ممکن نخواهد گردید زیرا که حضرت عیسی خواه پیغمبران دیگر
در زمانه حاضر خواه موجود نیستند که معجزه را ظاهر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنحضرت را فرق منکرین قائل نمی باشند پس
لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از این فرقه ها هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید اگر بر صدور معجزات تواتر
تمسک خواهند آورد ما هم بتواتر خود بر نصاری حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
را ثابت خواهیم کرد غرض هرچه نصاری بر حقیقت نبوت حضرت عیسی خواه بر حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل
فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری و اقران
و امثال آنها حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی
فضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق درین امر که پیغمبر شان را معجزه عطا فرموده است که تا
بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس هیچ وقتی از اوقات و در هیچ زمانی از ازمنه

می‌نمودند که مثل آن حضرات بهتر از آن بسیار و بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزهٔ پیغمبرشان موجود نیست
که تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای اخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود اینها نیز بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **دلیل دوم** بر حقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بشارات آنحضرت است
که مذکور و موجود هست در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمهٔ انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمی‌باشد که آن کتب
ترجمهٔ کتابهای آسمانی است که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحه و شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه و سزاوار رتبهٔ کتب سماویه نمی‌باشد و امور بیجا به پیغمبران در آن کتب نسبت کرده
اند که هیچکس از شنیدن چنین امور را به انبیاء روا ندارد و علاوه برین از ملاحظهٔ آن کتب صاف ثابت میشود که اگر
هست همینقدر هست که آن کتابها ترجمهٔ چنین کتب است که بعض اشخاص از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر و بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمهٔ صحف
سماویه است الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای اَلْزِمُوهُم بِمَا الْتَزَمُوا عَلٰى اَنْفُسِهِم از آن کتابهای نصاری استدلال و احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمها که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند باوجود اینکه از قصور
مترجمین از درجهٔ افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
مختلفهٔ فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار باهم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله تعالی
کثرت بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطهٔ آنهمه خارج است از طرز این رسالهٔ مختصر
لکن بالتیمن و التبرک موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الآف التحیة و الثنا از آن بشارات درین مقام
پنج بشارات را بیان می‌کنیم و این دلیل احتجاجی است که کسی از اهل انصاف در تمامیتش مقام انکار نیست نزد

و نزد اهل کتاب هم مسلم زیرا که خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل این دلیل مذکور تحاشی ندارند
از جمله آنچه این پادری خود هم در همین رساله در بیان علامت چهارم چنین افاده میفرماید اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی نداد بلکه خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مبین شده
انتهت عبارته بالترجمة الفارسیة پس معلوم شد که اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتب سابقه خبر پیدایش
خواه مبعوثیت پیغمبری وارد شده باشد و بآن استدلال کرده شود پس آن استدلال تام میباشد و ما
درین مقام باثبات میرسانیم که بشارات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل و غیره مذکور پس ضرور
است که پادریصاحب و دیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار
و اعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی نداد باطل و کذب و دروغ
بفهمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می‌نگارد و لکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان
شد آنکه خبرش در توریت بوده انتهی کلامه بالترجمة الی غیر ذلک و این کلام که مذکور شد هم
تائید مطلب ما می‌نماید الحال آن بشارتها را ذکر می‌کنیم **بشارت اول** در فصل بیست
و یکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است و نظرت فارسین اثنین احدهما راکب حمار و الاخر راکب جمل
فیستمع استماعا کثیرة خلاصه‌اش آنکه حضرت شعیا میفرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان
سوار درازگوش است و دومی سوار شتر تا که بشنوند نصیحتها را از هر دو بسیار و در بشارت بشارت
و لحضرت عیسی علیه السلام و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطهار موجود زیرا که سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب همین بوده که بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطوره
در آخر متعلقات کلام مذکور چنین مزبور و اقبل راکب من الاثنین اجاب و قال سقطت بابل العظمی
و کل اصنامها و مصنوعات الایدی التی بها انخسفت الی الارض حاصلش آنکه حضرت شعیا فرمود
چنین می‌بینیم که یکی از آن دو سوار میگوید که بابل عظمی و همه بتهای آن افتادند و هر چه از مصنوعات

ابدی یعنی انعام دیر وتہا صورتان از بہشت خود تراشیدہ وثنا کردہ کہ نہشتہ بود و نہ ہمہ ریزہ ریزہ گشتند و معبود رسانیدہ

دیدہ بخاک آمیز شدہ واظہر من الشمس است کہ بت شکنی وقلع وہدم صور وتماثیل مخصوص بدین جناب رسالت پناہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است زیراکہ در عہد ہمان جناب امر مذکور بقوت سرپنجہ ید اللّٰہی بتقویت ونصرت

اسد اللّٰہی باحسن وجوہ واقع گشتہ بالجملہ زیادہ تر از بشارات مذکورہ کدام بشارت واضح وصریح خواہد بود

پس منصف را باید کہ انصاف نماید وبحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقرار واعتراف

نماید **بشارت دوم** در فصل مذکور مزبور النبوۃ فی العرب وبنی قیدار یعنی نبوت

در عرب واولاد قیدار است واین عبارت بشارت صریح است بحقیت نبوت جناب خاتم النبیین

صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین زیراکہ قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالیمقدار است ونسب شریف آنحضرت

برین نہج است کما یصرح بہ بعض الروایات محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسر عبد اللہ وعبد اللہ پسر

عبد المطلب وعبد المطلب پسر ہاشم وہاشم پسر عبد مناف وعبد مناف پسر قصی وقصی پسر کلاب

وکلاب پسر مرہ ومرہ پسر کعب وکعب پسر لوی ولوی پسر غالب وغالب پسر فہر وفہر پسر مالک ومالک

پسر نضر ونضر پسر کنانہ وکنانہ پسر خزیمہ وخزیمہ پسر مدرکہ ومدرکہ پسر الیاس والیاس پسر مضر ومضر پسر

نزار ونزار پسر معد ومعد پسر عدنان وعدنان پسر اُد واُد پسر یسع ویسع پسر ہمیسع وہمیسع پسر سلامان

وسلامان پسر نبت ونبت پسر حمیل وحمیل پسر قیدار وقیدار پسر حضرت اسماعیل واسماعیل پسر حضرت ابراہیم

علی نبینا وعلیہما السلام وحضرت ابراہیم پسر تارخ رضی اللہ عنہ خلاصہ با وجود این بشارت در صحیح وصریح

قرار دحقیت نبوت آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مقام اشتباہ باقی نماند لکن وای نا انصافی کدام **بشارت**

سوم در باب چہاردہم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور وانا اسأل ابی فیعطیکم مسلیًا آخر لیثبت

معکم الی الابد یعنی وبعضی باینطریق ترجمہ کردہ اند وانا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث

معکم الی الابد الآیۃ این فارقلیطا بمعنی شافع است ودر اسطر وسطرہا محمد کہ راجع است بطرف معنی احمد

الحاصل معلوم گشت که فارقلیطا نیز پیغمبر است در انجیل فارسی چنین مرقوم است و من از پدر خواهم خواست که او تسلی

دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجانب

حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که تسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی

از انبیا اینچنین تسلیها امت خود داده که آنجناب نسبت بامت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب

بشیر و نذیر است که بشارت دهنده امت و دوستان خود و تخویف کننده مخالفان خود میباشد و روشن

و آشکار است که آنجناب تسلی و بشارت داده است امت مرحومه خود را باین امر که همگی در بهشت عنبر سرشت

داخل خواهند شد حتی که امت خود عصاتی را که بی توبه بمیرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که

ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن گناهکاران

امت خود که گناهان کبیره خواه اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای

حدیث مذکور سخنان بسیار محتوی بر تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر انس و جان باد که شفقت

و عنایتش بحال امت بسان شفقت پدر و مادر شفیق نسبت باطفال خود بوده بلکه از آنهم زیاده پس در تسلی بودن

آنجناب شک کردن سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزه آنجناب که

قرآن مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نفرموده که من خاتم النبیین

ام و دین من همیشه خواهد ماند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد پس آنکه حضرت عیسی فرموده که آن تسلی همیشه با شما

خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام مسطور حجت

موعود حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که نائب و خلیفه دوازدهم پیغمبر است شده در این باب هم مثل

حضرت عیسی و غیره انبیا حی و زنده و موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و هر گاه که حکم خدا خواهد

در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همان وقت حضرت عیسی نیز از آسمان تشریف آورده پشت سر ایشان نماز خواهند کرد

مراد گیرند تا هم مفید مطلب است زیرا که هر چه دلیل حقیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل حقیت

نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالجمله با وجود اینگونه بشارتها کدام منصف ... حقیقت
نبوت پیغمبر ما میتواند نمود **بشارت چهارم** در فصل رابع انجیل یوحنا در ذیل مکالماتیکه فیمابین
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و زنیکه از اولاد یعقوب بوده است واقع شده مذکور است قالت له المرأة
یا سید انی اری انک نبی آباؤنا سجدوا فی هذا الجبل و انتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم
قال لها یسوع ایتها المرأة صدقینی انه سیاتی ساعة لا فی هذا الجبل و لا فی اورشلیم تسجدون للاب و در ترجمه
انجیل که فارسی است چنین مذکور است زن باو گفت حضرت فهمیدم که پیغمبری پدران ما درین کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید
که در اورشلیم مقامیست که در آنجا پرستش نماید عیسی بوی گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقتی است که نه درین کوه
و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید درین کلام بشارت از تمام چنانچه مخفی نیست بعد از تحویل قبله است از بیت المقدس
بجانب کعبه معظمه که در عهد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این امر بحکم ربانی واقع شد زیاده ازین کدام بشارت
صریح خواهد بود پس بر هر عاقل منصف اعتقاد حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واجب
لازم است و این عبارت متضمن بعض فوائد دیگر هم هست که عنقریب در مقام مناسب مذکور خواهد شد ان شاء الله المستعان
بشارت پنجم در فصل سوم رویت یوحنا چنین مذکور است الغالب فهکذا یلبس البیاض و لا امحو
اسمه من سفر الحیاة و انا اعترف باسمه قدام ابی و قدام ملائکته انتهی و در ترجمه فارسیه عبارت
مذکوره چنین مرقوم است هر آنکه غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی
نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چنانچه مخفی نیست بشارت
صریح است بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که غالب بودن آنجناب اظهر من الشمس
است چرا که حضرت عیسی اصلا تسلط بر یهود بهم نرسانید بلکه همواره از دست ملاعین یهود خوف ایذا داشتند
و جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم البته تمام مشرکین و یهود را خوار و ذلیل فرمودند و همه آنها را
بجزیه ... بتیغ آنجناب شدند پس کاش نصاری ... که عیسی علیه السلام ... بشارت ایشان داده گرد

لیکن ایشان نهند و انصف نبوت آنحضرت تعالی قاب انکار و انحراف کنند غرض علماء آنجناب که بجدی بوده که
مذکور کرده دیده اند ایشان ظاهر و آشکار است که همیشه معمول و شعار و دثار آنجناب و اولاد اطیاب و اصحاب انجناب همین
بوده که لباس سفید می پوشیدند و آنحضرت و اهل الطیبین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین احادیث بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده اند پس حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر و آشکار گردید و این سخن
که نام او را از کتاب حیات محو نخواهیم نمود صریح است در اینکه دین آنشخص تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق بودن
این امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون باذکر همین قدر از بشارات اکتفا می کنیم و سوای آن بشارتهای دیگر نیز ضمناً در میان این رساله
در مقامات لایقه بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف را باید که با وجود این چنین بشارتها شکی و
اشتباه را در مقدمه حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و حبل المتین انصاف متشبث گشته از کجی اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة و التحیة و الثنا اقرار و اعتقاد کند الحال ما متوجه میشویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال و منعطف میکنیم عنان توسن قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
اشتمال و علی الله التوکل و الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد

ترجمه قول پادری اهل کتاب

در این رساله پیلهامی نبی الله بود نوشت اتفاقاً از شخصی خادم دین مذهب عیسائی
از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد و در نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخن رفت در آن دم او از
گفت که عیسائیان از اهل اسلام صداقت و دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن مع لو نصیحت حسب
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستادند و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه اینست
خاکپای عالمان خاکسار نعمت علی ساکن موضع آستانه بتهمیله ضلع اعظم گده از عالمان نصرانی سوال میکند
که اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بدلیل عقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که بسبب نبی بودن محمد

صلی الله علیه و آله و سلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا می‌شود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می‌پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت یک کدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه
و آله نبی برحق نخواهد بود بلکه در اکثر جاها در انجیل‌ها اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت محمد صلی الله علیه
حرف زده است و این جا کسا بسبب کم فرصتی و خوف طول آن اشاره‌ها را ننوشته است هر شخصی که درین
شک و شبهه بوده باشد ترجمهٔ انجیل را از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر هستم که جواب اینکلام
عالمانه بطریق مناظره بدهید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولوی صاحب
تا مرا یک لفظ است یعنی شما ما مردم را نصرانی میکردانید یا مردان که نصرانی نیستیم بلکه عیسائی هستیم
در انجیل مقدس ناسری خداوند عیسی مسیح اگفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافتند تمام شد
از ترجمهٔ کلام پادری آنقدر که نوشتنش درینجا منظور بوده **جواب سراپا صواب**
ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای او بدرجهٔ ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله انکلام را که این پادری از ایشان نقل
کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط مذاکرهٔ حقیت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم یا امری که منشأ نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق
این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیاناً هم چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور را از انکلام بانیطور استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امریکه مبطل نبوت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد در انجیل و توریت و غیرهما مذکور نیافته باشد و نبوت
انجناب از بشارات انجیل ثابت میکرد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالهٔ آن قائم نه پس چه وجه انکار امر مذکور
و کدام [illegible] هم قرار داده سطور است غرض هر چند که مولوی مذکور را بسبب عدم فرصت و غیره
چنانچه در عبارت مرقومه مصرح اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن ما آنرا در ما سبق بیان کرده ایم و

منسوب بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را از آن بشارات بدرجهٔ ثبوت رسانیده ایم و علاوه
آن بشارتهای دیگر را نیز عنقریب خواهیم نوشت پس هرگاه که موجود بودن بشارات در انجیل ثابت در
جواب کلام مذکور علمای نصاری را می بایست که برعایت جانب انصاف و بمقتضای ارادهٔ تحقیق حق
و صواب حسب الاستدعاء مولوی صاحب کو چنانچه در کلام سابق مرقوم و مسطور شده به تیر ترجمهٔ انجیل ننمودند
و تفحص و تتبع منتج پس آن بشارات کرده جواب با صواب بیان میکردند والا اقل که از مولوی مذکور در
هنگام ملاقات خواه بذریعهٔ تحریر از حال آن بشارات مستفسر میشدند نه اینکه با مولوی صاحب غیره اصلا
تعرض امر مذکور ننمودند پس مقام انصافست که اگر این امر خلاف طریقهٔ انصاف و مخالف طرز تحقیق نیست
پس دیگر چیست بر همین طرز معلوم باید کرد که تا هنگامیکه ما را بدرجهٔ ثبوت نرسد که در حقیقت مولوی
نعمت علی که شخصی از علمای معتمدین اهل اسلام بوده اند یا نبوده اند کلام مرقوم بعینه که جمیع الفاظ [illegible]
نوشته فرستاده اند ما را جوابدهی از جانب ایشان در مقدمهٔ لفظ نصرانی و غیره هیچ ضرور نیست علاوه بر این
مقتضای دین حق و طریق اسلام این نیست که جانبداری و طرفداری کسی نموده آید لیکن برای اطلاع [illegible] اظهار
حال مبلغ فهم و ادراک پادری صاحب به جهت اظهار اینکه خطای مولوی مذکور در امر مسطور ثابت نمیباشد احقاقا للحق
نوشته می آید که لغویین معتمدین و محققین ایشان در تحقیق الفاظ هیچگونه جانبداری باعتراف عقلا و صاحبان
انصاف پیش نهاد خاطر نمیباشد تصریح نموده اند که نام قریهٔ ناصره نصران هم هست و بجانب آن قریه نصاری [illegible]
را نسبت میکنند چنانچه مجد الدین فیروزآبادی که معتمدترین لغویین هست در کتاب قاموس در باب الراء [illegible]
در ذیل بیان مادهٔ نصر نوشته و در قاموس منطبع نیز موجود والناصرة [illegible] قریة بقرب طبریة [illegible]
ویقال لها ناصرة و نصورية ایضا تنسب الیها النصاری الی آخره یعنی ناصره قریه ایست [illegible]
در طبریه نصرانه قریه ایست در شام گفته میشود آن قریه را ناصره و نصوریه نیز منسوب کرده میشوند [illegible]
و بر عقلا ظاهر و آشکار که در نسبت [illegible] کافی میباشد پس اطلاق

نصرانی بر افراد نصاری بنا بر تحقیق لغوی مذا لب است هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمالی که از [illegible]
مذکور از عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذهب نصرانی چنین سوال کرده شود پس اینکه پادری صاحب مخاطب
مولوی صاحب [illegible] بو نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و محتاج
بدلیل است قطع نظر از نیکه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ محل و مضائقه نمیباشد و از همین جهت تمام قبائل و اقوام بشر
[illegible] اصطلاحات اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمیباشد کسی با هیچکدام از قبائل و عشائر
[illegible] اعتراض نمیکند و اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض [illegible] آن تحقیق وجه تسمیه یا وجه شناد هم شخصی اصطلاحی مخصوص اسمی وضع و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصارا یا بر قوم مذکور نموده باشد پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
[illegible] نمیباشد خصوص نظر باینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن بر جماعتی ناخواسته مستلزم
نسبت صفتی قبیح و اسناد امر فضیح بجانب نصاری بوده باشد پس استعمال لفظ مذکور اعتراض کردن و از آن
استخراج الزام نمودن بوجه و بیحاصل و از حلیه صحت عاری و عاطل است هرگاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هرچند کمتر فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر میباشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنابر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین جمله ذکرش نیز غیر مستلزم اکتفا میکنیم پس میگوییم اینکه در رساله
پادری صاحب مبین اتفاقا از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شده
نهایت مقام تعجب است زیراکه صاف از تنکیر مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی [illegible] مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
[illegible] آن [illegible] که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خواندن این

همین قسم چنانچه همچنین بایست بر خواندن تحقیق تکرار را موقوف داشتند سبحان الله آیا اگر
پادری صاحب عبارت مولوی مسطور را بچشم خود دیده‌اند یا کسی دیگر ایشان را می‌شنوانید پس مقام تکرار نبود
و اینکه افاده پادری است که عیسائی هستیم پس پوشیده نماند که عیسائیین آنکسان را گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب ایشان را بنده
خدا و عیسی مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از آن مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را پیغمبر برحق بدانند و پیروی و اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
واجب و لازم شمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
می‌فهمند و شرک و اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده‌اند چنانچه از کلام پادری صاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین دست بردار شدند و انکار از حقیقت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب که مزیل عقل و شعور و مورث صدها فتنه و شرور است
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخوردند و میخورانیدند و زوجه
خود را یا کسی دیگر را از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که از آن بالکلیه حجم و مقدار اعضائیکه
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر و نمایان بوده باشد در میان
نامحرمان می‌آوردند و از ختنان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه اعتقادات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده‌اند و اینها را هرگز
بد نمی‌فهمند ایشان را بطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه که در نفس الامر
این صاحبان را عیسائیین گفتن بهیچ وجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادری صاحب همین است باینها

خاطرشان در مقامات آتیه ذکر شد مقاصد تعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول و مقبول عقلا و علما است
چنانچه در سابق مذکور و مسطور شد افاده پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق انجیل بر آن کتاب که تراجم آن عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه وجیه ندارد
زیرا که قول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
کتب الهیه سزاوار صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
کسی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن هرگز مثل قرآن
مجید که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خداست مثل تضمن بر بیان امر و نواهی که تنها طلب منزل علیه و امم
شد و مثل اخبار از بیان و تنزیل رسول مرسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة والبلاغة و عدم
التضمن علی التناقض و التهافت و الامور الشنیعة الفضیحة نمیباشد پس پادری صاحب را لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بر آن نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب شما همین است که آنرا مصدق کتابی گردید که در آن کتاب آشامیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع با دختران خود و ایلاد اولاد از آنها العیاذ بالله من ذلک کله مسند بجانب بعض انبیا است چنانچه
این حال عنقریب مذکور و مبین خواهد گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی در این مقام
و در مقامات آتیه اگر ازین رهگذر است که پادری صاحب ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه در بعض افادات
آینده شان این امر مصرح هم هست پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن ایشان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس از سه روز که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه امور نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آنحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین بالوهیت آنجناب

آنجناب اعتقاد کرده اند و برین تقدیر اسناد نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس و طعام و غیر ذالک من النقائص البشریة حالانکه خدا محتاج هیچ چیز نمی باشد و هیچ امر معیوب ناقص و حقیقت نگشته بالجمله حضرت عیسی را خدا دانستن شرک صریح و ظاهر بطلان اسناد قبیح است و هرگاه باعتراف این پادری ناصری گفتن حضرت عیسی ازین که در ناصره پرورش یافته بودند صحیح شد پس اگر آن افراد نصاری را که در القریه پرورش یافته اند خواه در انجا متولد شده ازین شهر که نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند چه قباحت بلکه اگر دیگر اشخاص نیز از قوم نصاری بنا بر اینکه مثل و شریک و سهیم اشخاص مذکور الحال اند در دین و مشرب یا بنا بر وجهی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب اینکه در جواز اسناد تحقق مناسبت و ملابست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که اینچه پادری صاحب اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چرا که بتفسیر و تصریح بعض کملا ی لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمهٔ قول بی ثبات پادری

چونکه مولوی صاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از ان او نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از دلیل نقلی باطل می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقه خدا کدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چرا که چنانچه در توریت و انجیل و غیره مرقوم نیست که راهم و کرشن حق و تا نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر خود را رسول الله مقرر کرده بود مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهائیکه نبوت او باطل میشود آن را من در شش حصه بیان می کنم

جواب ترهات سالکان مسلک جعفری

مولوی

نعمت علی کجا در کلام مرقوم او عاملی یتحرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نبود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب میبود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هرچه
هست آنرا بفهمند بعد ازان هرچه خواهند خواست ارشاد خواهند فرمود در او امکن ظاهر است که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن ناتمام است زیرا که نزد عقل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم مستلزم محالی و مقتضی قبیحی نیست اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب آن بشنوند
اگر از دلیل نقلی ابطال می کنند این هم ناممکن زیرا که ظاهر است و هر عاقل میداند که از آیات قرآنیه که خود مؤید
امر مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بسبب همین ظهور مولوی مذکور تعرض
این شق ننموده باقیماند استدلال بتوریت و انجیل و غیرهما پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم در انجیل وارد پس حقیت نبوت آنجناب کدام جای اشتباه و ارتیاب در جواب این سخن پادری صاحب را
لازم بود که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را ابطال میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر دو طریق تا کلام بی سر رشته نمیبود نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده ازان اینست که تعرض حال رد و بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی مذکور مصرح است اصلا ننمودند و احوال آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
امر عجیب و غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس حکم عدم امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن آن مقدمه که در
استدلال مولوی مذکور در شق ثانی تردید باشد درست و قوت حاصل کرد پس این تطویل بالاطائل پادری صاحب را در نشده
مگر از جهت کج فهمی و بی تعلقی بوده اند و اطراف و جوانب کلام مذکور را اکتفا نمی ... نظر نموده فلا تغفل تأمل

عیسائی که مترجم شد باین عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا اللفظ هیچ ضرور نبوده ای پادری صاحب
اینمقام مقام چون و چرا نیست مطلب مولوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس مطابق همان جواب نوشتن
مناسب بوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن امر مذکور از انجیل غیر ضرور بوده بعد ازین معلوم نماید
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده استدلال
بدلیل عقلی و احتجاج بدلیل نقلی پس جواب این جناب پادری صاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و بر همین
نهج بر ذمه شان تعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده و الا قول مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از ادله عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادری صاحب عاجز اند و الحمد لله علی ذلک و اینکه افاده فرموده که در کلامهای سابق خود انوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مزبور
که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که ما را فقط کار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب است و پیغمبر برحق بودن آنجناب بنا بر براهین مقبوله و ادله مذکوره تمام است
پس اگر چه پای مطلب مولوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگر چه در نفس الامر کلام شان
غلط و ناتمام بوده باشد لیکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید چه حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبوده زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود پس مدار جواب هم بر جواب مولوی مذکور جناب پادری صاحب را
هیچ [illegible] مگر تحقیقاً للحق و شرعاً نوشته میشود که اولاً بنا بر این افاده پادری بر عدم فهم مقصود مولوی است

تا بناء هرگاه اغوا یا جهل و اکراه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال و تنها را گول دادن و غافل گذاشتن و گمراه
گردانیدن نسبت بجناب باری عز اسمه امر قبیح ناشایان نزد تمام عقلا و منصفین و پیشان است و هم چنین این امر
برای پیغمبر نیست بهت قبیح و مستقبح باقرار و اعتراف پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف حقتعالی از امر قبیح منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که عموما یا خصوصا باشاره و کنایه یا بصراحت و تخصیص بشارت شخصیکه دین او بعد از پیغمبری ظاهر شده
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آنکس بر طریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات الهیه مذکور بود و بزبانی پیغمبران هست شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتهای
پیغمبران بکثرت در انجیل وغیره وارد شده پس اگر عیاذا بالله شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم باطل می بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردیدی هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در گرورها
بندگان از پیغمبران بوده تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف الهیه و در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میگردید هرگاه باعتراف این پادری بسبب الحمد لله حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در آنها مذکور و موجود چنانچه معلوم گردید لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است اینکه
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشته که در انجیل یا زبور یا تورات بکدام
جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق خواهد بود پس چنانچه مخفی نیست شامل است اینهمه شقوق
را که ذکر بالاجمال بوده باشند خواه بالتفصیل بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بر سبیل عموم و
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل و ذکر این امر و گذشتن که باید در این در
مقام موده [?] جواب پیش است که اول پادری صاحب را اثبات این امر باید که آن امور گذشتن که بغلط
مشتمل [?] کنندگان آنها را بر حق و تا پیغمبر هستند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوق پیدا شده

میشوند و حال ایشان مثل حال مهادیو که مشرکین ازان حضرت آدم را قصد میکنند خواهد شد چنانچه ظاهراً
رام که اکثر این قوم مستحقین لعن بر خدا مینمایند پس اول پادری صاحب را لازم است که این را مفصل بیان کرده
بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً هیچ بدی شان در انجیل و توریت
وغیره مرقوم نیست لااقل اینقدر که مذکور است که شرک و بت پرستی کفر است و حضرت عیسیٰ و پیغمبران
سلف همه برحق اند و منکر شان کافر است و بر طریق باطل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و
مبطل انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
یعنی قرآن مجید که در بیان سوء مآل و خسران حال کفار و مشرکین و منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام
مشرکین و کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب اینست که از عمومات انجیل وغیره بطلان طریق و مذهب او هم
نمایان چنانچه منقول که بابیست از انجیل نقل کرده ام بزبانی حضرت عیسیٰ فرموده و انا اسال ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیمکث
معکم الی الابد یعنی من سوال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم
مصرح امر مرقوم است برآنکه مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و اذناب
خود برده شد و اصل جهنم گردید اکنون از مذهب و جماعت نام و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر برحق می بود
البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکوره ظاهر شد که او پیغمبر برحق نبوده و همچنین از دیگر عبارات
انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تنصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان نبوت
و دعاوی فاسده کاسده او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این ادعا کردن که کتب سماویه بطلان هر دو مرقوم نیست که رام
و کرشن حق بوده و بار نخواهند بود و مسیلمه پیغمبر برحق نخواهد بود و بعید است از عقل و فطانت پادری و تشبیه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بحال مسیلمه و رام و کرشن تحریر فقره که ترجمه فارسیه آن چنین نوشته اند که بحال ایشان
در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود با وجودیکه از بشارات انجیل وغیره
کتب سماویه و دلائل و براهین حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت مستقبح و بعید از انصاف است سراسر مبنی بر تعصب و اعتساف است

کجا آسمان و کجا ریسمان نسبت خاک را با عالم پاک با جمله کدام درستی نزد عقل خواهد بود از اینکه پادری تشبیه داده است
آنجناب را که افضل الموحدین بوده از رام و کرشن با اینکه آنهر دو را در مشرکین داخل میدانند نعوذ بالله من عقیدته
والهوی اهل درین ترجمه فارسی که از دلیلها ئیکه النحل العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا
که هیچ دلیل اول عمده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از دلیلها برای این
قوه رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین از جواب دهی آن بحمد الله عاجزاند چنانچه دو دلیل در ما سبق مذکور
شده هر شخص که ادعا داشته باشد متوجه جوابدهی آن بشود شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان * تا سیه روی شود
هر که در وغش باشند * و این پادری حصه های شش گانه خود دلیلها ئیکه بزعم خود نوشته است عنقریب با دلائل و
براهین وافیه با جوبه شافیه کافیه آنها را باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنها را کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
خواهیم کرد

ترجمه قول پادری ثبات

در حصه اول پنج نشان اند آن نشانهائیکه از آنها
نزد عقل نبی بر حق ثابت میشود بیان خواهم کرد در حصه دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و
حضرت عیسی بوده در حصه سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر خواهم کرد که این
نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بر خلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و
حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا بر خلاف اند در حصه پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در
دنیا از خوبی و عقل خدا بر خلاف است در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد

جواب حق نما

اول در جواب حصه اول این مقصد را آشکار نموده که امور یکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
چنان است که در پیغمبر تحقق آن ضرور نیست و تحقق بعضی بر نهجیکه این پادری منظور و مقصود است هرگز ضرور نیست در
جواب حصه دوم این پادری ظاهر خواهیم کرد که اینکه افاده فرموده است که آن همه نشانها در حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفایده زیرا که ایشان خود بنبوت
حضرات مذکورین قائل میباشند و خود حقیقت نبوت انبیا را با دلائل قاطعه و براهین لامعه ثابت مینمایند بلکه اسبات کل

است که با تطریق یهود و یا نصاری بر مخالفین حجت ثابت کنند و اگر مقابله یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی
هستند یا در مقابله کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر بر حق نمیدانند ذکر کرده است
پس آنها از این دعاوی به دلیل کی ساکت نخواهند شد می بایست که براهینا به دلیل قاطع این امر را ثابت میکرد
پس اقامت براهین قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشند بر ذمه این پادری لازم است هر گاه
نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را از انجیل تنها ثابت خواهد کرد بهر نحو که ثابت خواهد نمود ما نیز بهمان طرز بلکه به
بهتر از ان حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر منکرین و مخالفین شان ثابت خواهیم نمود
و لله الحمد علی ذلک در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتیکه در پیغامبر میباید همگی در
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بوجه احسن متحقق بوده و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از هیچ آیت
قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر میباید موجود نبود و در
حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصائح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بار ها مواعظ و نصائح
و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه برحق بوده اند و دین و
طریقه شان تمام حق و صواب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بوده
بلکه هر کس منکر امر مرقوم بوده باشد بر وی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری
فرموده باقی ماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام
انبیاء سابقین را بحکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر هر عاقل منصف
ظاهر و آشکار است و این مقدمه عنقریب انشاء الله المستعان بتفصیل مذکور خواهد شد در ابطال حصه پنجمی
بیان خواهیم کرد که ترویج مذهب اسلام هرگز هرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی
نیست بلکه طریقه حق و دین متین از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل ادیان و ترویج آن عین

عدل و سراسر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ اخری خلاصهٔ جواب همگی سخنها
را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** حصهٔ اوّل از عقل مردم میدانند که
بانی خالق است و با انواع صفتها او و این نیز هست یعنی که او مقدس و صادق القول است و این عجایبست
که او بهتری مخلوق خود میخواهد و او انسانرا از هوش و بعقل مرکب نموده پس برای انست که آنها فریب نخورند
بلکه هر مقدمه که در عقل گنجد آنرا از روی عقل دریافت کنند چراکه عقل روشنی خداست **جواب**
واجبی الحمد لله و المنه که تمام اهل حق باجمعهم معتقد و مقر و معترف این امر اند که جناب واجب الوجود
هیچ شریک و مثل خود ندارد و واحد حقیقی بجمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب نیز منزه و مبرا است و اجزای
عقلیه و وهمیه هم در وی غیر متحقق و مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه و صادق القول
و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود همان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور در
کتابهای ایشان بتوضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و هم چنین ارباب عقل از اهل اسلام
عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات اصلیه خود را با دلهٔ عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است
از نصاری که ایشان بالوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید که مقتضای
عقل و شعور است بردار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقهٔ مشرکین را اختیار کردند و نقص و قبح
را که لازمهٔ بشریت است بر حقتعالی جائز داشتند و حضرت عیسی را پسر خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و
باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطورة کلها
پس پادری صاحب را لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد ازان بمقابل قوم خویش کلام
مسطور الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابله اهل اسلام که خود بکمال شد و مد قائل بتجسیم
امور مرقومه میباشند از تمام فرق در عقائد یادتر شدند و مبالغه اند بیفائده بذکر افادات مذکوره
پرداختند و عجیب تر انست که در ذیل همین افادات مسطوره اشاره باین هم کردند که مذهب اهل اسلام همین است

است خلاصه پادری صاحب چند در همین رساله در ذیل حصهٔ دوم چنین میفرمایند و خداوند عیسی مسیح قدرت و
معجزات که و بروی دوست و دشمن نموده بسی بیشمار اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی ما اردنا نقله پس اگر مقال سابق پادری صاحب که پیشتر تبیین شد حق و صواب است بطلان این مقال
لازم می آید و اگر این مقال راست است ضرورست که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادری صاحب
ازین مقال که عنقریب منقول شد اینست که العیاذ بالله حضرت عیسی ازجناب باری عز اسمه جدا خدای نصاری هستند
مشرک بودن شان و بطلان این افاده که از عقل معدوم میدانند که بخالق است لازم می آید و اگر بطرز فرقهٔ ضالهٔ
صوفیه قایل این امر اند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا ازجناب نسبت وحدت خواه نسبت اتحاد دارد
پس قطع نظر از بطلان این امور عقلا کدام امر شنیع زیاده ازینست که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم والاحداث البشریة کرده شود و پس بنا برین اعتقاد
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و هنگام افاده فرموده اند که منجمله صفات حق تعالی اینست که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسائیان حضرت عیسی را بجسمه الشریف خدا شمرند وحدت
حقیقیه که عدم تجسیم و ترکیب است برای خدا ثابت نمانده و اشتمال اجزا و اعضاء کثیره و احتیاج بجانب آنها که سراسر
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد و همچنین قول بحلول و اتحاد وغیره مستلزم قول بقبول تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال اینست که هر چیز که حال است در مرکب یا متحد است با آن بلا شبهه
مانند او تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول کرد لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد افادهٔ عیسائی [illegible]
و صادق القول است ما که حق تعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادری صاحب شاید معتقد
آن در باطن نیند که بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح صحت
بر حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری ازان بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را عیاذاً بالله پیغمبر برحق نمیشمارند پس شاید حجه

در بیان مقدمه مسطوره در میان انجیل و غیره مذکور و مزبور است آنرا معاذ الله کذب و دروغ می فهمند قول او ترجمه
فارسیه او انسان را از بیهوش بعقل و مرکب مغز ده از زمین از بیهوش نوشتن امثال این عبارت و لحاظ اطراف و جوانب
کلام ننوشتن بعید است چنانچه تحریر لفظ اعنی در مثال فقره سابقه از عقلا و ارباب ادراک مستبعد و مستقبح افتاده
پادری آنرا از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال این است پس شما را ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل دهید و انصاف کنید
و از اعتقاد الوهیت حضرت عیسیٰ که بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار
شوید و بحقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که با دله قطعیه براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد
نمائید **ترجمه قول نبی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است و همچنان
نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی خود شخصی را
نزد نسلهای گمراه آدم بفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالیٰ آن نبی را قدری علامات رسالت
خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالیٰ است اگر چنین امر نباشد و مردم از
عقل نصیحت آن ناصح را و سندهای او را طلب کنند و خواه مخواه بر و یقین آورند پس مقرر آنها فریب خواهند یافت
چرا که وقتهای قدیم فریب دهندها جابجا ظاهر شدند و یک حلقه را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالیٰ
این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که حقتعالیٰ
پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حقتعالیٰ را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف
اند باینکه هر پیغمبر و رسول که از جانب خدا بسوی خلق مبعوث شود ضرور است که در وی شطری از معجزات و خوارق عادات
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص بکرات آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس ذکر این امور در مقابل اهل اسلام
و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی انصافی و تطویل بلاطائل است علاوه برین هرگاه پادریان
بالوهیت حضرت عیسیٰ قائل شدند و اسناد شناش و گه و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذالک جائز داشتند
کی الله را از ناپاکی عیبها ذات باری منزه باقی ماند فاده پادری و صادق القول است ذکر این صفت صفت پاکیزگی و دین

در ینمقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آنرا با وجود آنکه در سابق بتحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان نزد یک عقل الخ هرگاه پاکیزگی خدا
مبین شد ظاهر گردید که آنحضرت باری تعالی از زنا پاکی لغو مبرا ست پس این کدام امر علحده است که پادری صاحب
آنرا جدا بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخ بیهوده و غیرهم هم همین تقریر میتوانند کرد
بر ینطور که هر کرا خدا مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او را بخشند و الا چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از ان صحیح طلب نکنند و خواه مخواه برو یقین آورند پس مقر آنها فرست
خواهند یافت چراکه در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جا بجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
گردند پس ما در پیغمبر تحقق اموریکه در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر اموری مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه اموریکه برخلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا بالله پیغمبر برحق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و نامسلم است پس چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده خواهند داد همان جواب اتباع پیغمبر ما بمقابل نصاری بیان خواهند کرد
افاده عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر در ینمقام پر موقع
پس چرا در عبارت هندیه خود لفظی را تحریر کردند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
در عوضش آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکور بحال مستحسن متضمن دلیل بران لفظ
بترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ
کم و بیش هم که بطرز عوام در ینمقام مذکور شده نهایت لغو و بیمحل است زیرا که اگر مراد نسبت
کم و بیش در یک شخص فی رسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چراکه کمی و زیادتی آنها از قبیل نقائص است در خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد گردید اگر

مراد اینست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تاهم بپایهٔ ثبوت نتواند رسید
پس ذکر آن صفات بچنین عبارت که تحقق هر یک وصف بنابر آن ضروری معلوم میشود لغو و مهمل
خواهد گردید و این فائدهٔ آینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلا شک نزدیک عقل
پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیند نبی الله بودن شان ناممکن است هم بیهوده باطل و مزخرف
خواهد گشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیغمبری کدام امر گردید پادری صاحبان
سوای این شقوق شقی دیگر از کلمهٔ مسطوره مراد گرفته اند پس آنرا بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر
و آشکار شود **ترجمهٔ قول پی ثبات** اول که پاکیزگی و پرهیزکاری شان مشهور بوده
باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن پیشین
گوئی داشته باشند که بروقت راست آید چهارم در نبوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
اگر الله تعالی پیشتر از زمانهٔ شان از الهام وحی سخنی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام
انبیای پیشین را باطل و دروغ نکنند بلکه مطابق آنها باشد قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
مستحکم نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلا شک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
آنها موجود نیند نبی الله بودن شان ناممکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
چه حسن بیان است که پادری صاحب در مرحلهٔ اول امر اول از اموریکه تحقق آن در پیغمبر ضروری
میدانند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل انداز شدند و آنچه میگویند که
بسم الله غلط پس الحق که در شان پادری صاحب بمقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانهٔ
حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی بسیار
اقل قلیل بوده اند و یهود جهود و آن فرق جمیع همگی آنحضرت را العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند
و کنون هم همین پنداشتند بلکه یهود از آنوقت تا الآن در صحت نسب آنحضرت عیاذاً بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت عیسی امر مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزگاری
آنحضرت مصداق امر مشهور نشد بنابر تحریر پادریصاحب لازم آمد که آنجناب نعوذ بالله پیغمبر برحق
نباشند و اگر مراد اینست که پیغمبر تحقیق تقوی و صلاح و محفوظ و معصوم بودن از سوء تحریر معانی الفاظ اوامر
و نواهی جناب باری عز اسمه در نفس الامر ضرورست مشهور بوده باشد یا نه گویا پادریصاحب بسبب قصور
تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آن را بیان فرموده اند پس این امر البته در تصحیح
نزد اهل حق هم متحقق نباید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرطست و لله
الحمد والمنه که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم هیچکاری که خلاف امر مذکور بوده باشد صادر
نشده و هرچه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب رقم کرده است آن تمام باطل و ناتمام است
چنانچه عنقریب بتفصیل واضح خواهد گردید بالجمله اتقا و صلاح آنجناب باین مرتبه بود که کفار آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و گاهی چنین امر
از آنجناب صادر نگردید که آنها را اسناد عیوب و قبائح بهم رسد و الا قبائح بسیار بسوی آنحضرت
نسبت میکردند چنانچه این امور بر ماهرین علم تواریخ و سیر اوضح و اظهر والحمد لله علی نعمائه اینکه حال
فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرد اتقا و صلاح
لکن بخلاف شان حال اهل کتاب بمنزل است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل و صحف الهیه
نموده اند که چنان مضامین و عبارات را دران کتب مندرج فرموده اند که ازان ظاهر میگردد که بعض انبیا را
دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
خودان امر شنیع کرده اند که نام آن بر زبانم نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و اغوائه
چنانچه در حق حضرت لوط همین ذکر نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان زوجه ساره را
همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون بادشاه فاجر فرستادند تا که زوجه خود بسازد و هرگاه او ساره را

متوجه کردیدم و در نیجا لهذا بهیه جمیع مضامین مندرجهٔ رسالهٔ هندیه را سوای بعض امور یکه تعلق تمام برسالهٔ پادریکه مذکور ند اشته و تحریر آن درین رسالهٔ فارسیه لطفی نداشت بدون رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام لاستلزام التزام ایضا ر تکاب ما ینافی لطافة الکلام بسلک تحریر کشیدم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال و مناسبت نیز درج عبارات فارسیه در جواب فقرات هندیه ترجمهٔ عبارات نصرانیه را هم بزبان فارسی مناسب دیدم و این رساله را بعد انجام و اکمال نام رسالهٔ هندیه مذکور الحال اعنی تائید المسلمین لاتحاد المطالب و المضامین مسمی کردانیدم و الان اشرع فی المقصود مستعینا بالله المعین لو و د مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رسالهٔ پادری صاحب دو فصل مذکور میشود

فصل اول

در بیان امور یست که از سبب آنها بکمال التعجب لاحق حال کردید

امر اول اینست که با وجودیکه نقل آیات قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب بنهایت امر سهل و آسان است برای که درین زمانه صدها قرآن مجید که موصوف بوصف صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحهٔ عالم موجود پادری صاحب در رسالهٔ خود جابجا در نقل آیات منقوله خطاء غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب و برهمین نهج رسالهٔ خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم شائع و منتشر فرمودند و در طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نکذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بلحاظ هیچکس از عقلا لاحق نکشت و اینچنین جرات کردن و خیال این نمودن که هرگاه عقلا مطلع خواهند کردید چه خواهند گفت و با این حال رسالهٔ خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل و فهمید موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه دران رساله در نقل مذکور واقع کردیده آنرا ان شاء الله العزیز جابجا در ذیل جواب اقوال کالکت شتان بیان خواهیم نمود غالبا از این امر دریافت میکردد که جناب پادری صاحب را در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشهٔ مآل کار هم نیست که از قرآن صحیح نیز عبارات صحیحهٔ قرآنیه را بنقل نفرمودند و از این امر نا شنوا اعراض نمودند

امر دوم اینست که معمول عقلا چنین است که در هر زبانیکه دخل نداشته باشند تا وقتیکه بخوبی دران دخلی بهم نرسانند کتابی دران زبان تصنیف نمی نمایند و پادری صاحب بخلاف این عمل نمودند که رسالهٔ خود را در زبان هندی تصنیف نموده و بعض الفاظ عربی هم دران مندرج فرمودند

نمیشوند و در الفاظ هم و زبان مذکور جا بجا خطا کرده‌اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد معرض
تحریر آورده‌اند پس اگر پادری اراده این امر نموده بود اورا لازم بوده که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عربی و هندی بخوبی تحصیل میفرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب اعتراض نمیگردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیباشد مذکور نمود و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد بود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر مستقبح و ناسزاوار و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بهیچ وجه نامناسب چه جای این مقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
میباشند در مقابل کلام نافرجامش میتوانستند که بمقتضای **مصراع** کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور سازیم لیکن ما را که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و ملحوظ است ازین جهت ما از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را تاب نماند پس در آنجا عفو و صفح ملتمس و درین رساله ان شاء
الله العزیز بجانب شبهای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** اینست که عبارت
سوال که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و موجود است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه برین نهج است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است انتهی کلام سائل مذکور الحال صدق و راست است چه بلاشبهه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده‌اند

واکثر آن در ترجمهٔ انجیل و غیرها که نصاری آنرا فی زماننا بمعرض انطباع در آورده اند بحمد الله موجود و
مذکور چنانچه عنقریب ان شاء الله العزیز بقدریکه از آن بیان حجت اهتمام شود و جواب بعبارت سائل را نیز
را لازم بوده که متجسس آن بشارتها نشد جوابی به لایلیق بطراز ارباب عقل و فهم ذکر میفرمودند العجب که بر خلاف
این امر باز درین مباحث مطلق تعرض از منقول نمودند و حال آن بشارات اصلاً از قلم نظر نمودند این امر نهایت
تعجب غریب است و دلالت بر بی اعتنائی و بی انصافی شان مینماید اکنون که ذکر همین قدر از امور تعجب اکتفا مینمایم
که اگر زیاده بر توضیح بسیار بطول خواهد شد و من لا یکفیه القلیل لا یکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلهائیکه بحقیت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله الاف الصلوة والثنا دلالت دارد
معلوم باید کرد که بنا بر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل درین مقام بطریق مختصر بیان مینمود و بعد
الحمد و المنه که این هر دو دلیل بجهت تحقیق حق پیش ای منصف لبیب کافی و وافی است و هر یک از ان بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و بر صدق و راستی آن مطابق دعا معجزه را ظاهر فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالتمآب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بالیقین پیغمبر بر حق اند بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
دعوی که آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری دعای نبوت نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت عهد آن فخر عالم که آسان ترین امور بوده احتیاج باقامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل نداشت زیرا که مشاهده و معاینه ممکن بود پس کسیکه میخواست رفع اشتباه خود مینمود و باقی ماند درین زمانه و در مثال
آن از زمان پس ارباب انصاف و اصحاب فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند در چنین زمانه هم اثبات هر دو
دعوی را چندان مشکل نمیدانند زیرا که تواتر و تواتر خصوصی بنحویکه درین مقام متحقق بلا شبهه مفید قطع و یقین و از
حیثیت امور کثیره مانند معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی و مثل معجزه بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم داوا

و اولاد و اطیاب آنجناب در ازمنه خود و مانند تحقق کعبه معظمه و بیت المقدس و کربلای معلی نسبت بآنکه
زیارت آن مقامات نموده اند و دیگر امور یکه مثل امور مسطوره است بسبب تحقق همین تواتر نزد هر شخص ثابت و
یقینی گردیده باشد حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقق آن امور شک و اشتباه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است بالجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نموده و مردم را بجانب شریعت خود دعوت
میفرمود بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری و غیرهم هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد الله بدرجه نبوت فائز گردید باقیماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که
تمام اهل اسلام بتواتر ناقل و قائل این امر هستند و قاطبه بر این امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق اینست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کمتر چنین میشد که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردد پس معلوم
باید نمود که یکی از جمله معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواتر ترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جهت
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بجنس فعالی مقرر شده
که مردمان عهود حضرات ایشان را در آن مهارت حاصل میبود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رائج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز ید بیضا و معجزه اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از اتیان و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس و غیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که مشابه بجنس افعال و اعمال اطبای آن زمان بوده لکن آنها قدرت
بران نداشتند و آن اینست که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و ابرص و کور را مانند آن شفا می بخشیدند
الی غیر ذلک من امثال ما ذکر و همین طریق هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در عرب مبعوث شدند
در آن عهد از فضیلت بکمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاد اشعار آبدار بوده و
عرب چنین اشعار التصنیف نموده می آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده با هم فخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و بخصوصیت
ترکیب و نظم عجیب و جدید و اسلوب غریب انیق و سدید حتی که هیچکس مثل آن نتواند بهتر از آن آوردن نمیتوانند نازل فرمود
و آنرا معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و تحدی کرده ارشاد نمود که اگر در نبوت من شکی دارید مثل این قرآن را بیارید آنها همه عاجز شدند بعد از آن
فرمود که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید برآن قدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یک سوره بیارید این هم از ایشان
ممکن نشد و آوردن مثل یک سوره کوچک را هم نتوانستند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ
وَالجِنُّ عَلَی أَن يَأتُوا بِمِثلِ هَذَا القُرآنِ لَا يَأتُونَ بِمِثلِهِ وَلَو كَانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آنرا و اگرچه باشند بعضی از ایشان مر بعض دیگر را پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَم يَقُولُونَ
افتَرَاهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَيَاتٍ وَادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللهِ إِن كُنتُم
صَادِقِينَ فَإِن لَم يَستَجِيبُوا لَكُم فَاعلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلمِ اللهِ وَأَن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَل أَنتُم
مُسلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بر بافته است او آنرا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس بیارید ده سوره
مانند آنکه ساخته و بر بافته بوده باشد و بخوانید که بر خود هر کرا میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگو
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

حجت و آنکه نیست معبودی غیر او را پرستش کرا و پس آیا شما گردن نهند کاید و نیز حق سبحانه و تعالی مخاطب
بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی و اگر بوده باشید در شک و شبهه از حقیقت آنچه
فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود پس بیارید یک سوره که مانند آن باشد و بخوانید مدد خود گروهی را که حاضر اند
نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یک سوره نیاوردید و هرگز نمیتوانید که مثل آن
بیارید پس پرهیز بدارید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این چنین آتش
برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ و جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
اطفال و ضیاع انفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اموال و مسلوبیت و مسبیت نسوان و محارم و اطفال
خرد سال را که اینهمه برای ایشان وقوع یافت گوارا می نمودند و چگونه نه قدر علمای یهود و نصاری و غیرهم
من الملل و النحل که در ان عهد موجود بودند و پس از ان در ازمنهٔ ما بعد بهم رسیدند الی الان ما هند آنرا نیاوردند
و این معجزه را باطل نکردند و اکنون چرا زین امر اعراض مینمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزهٔ حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطهار جمله وجوه
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا ما از ذکرش اعراض نمودیم هر کرا
اشتیاق آن بوده باشد در کتب طولانی اهل اسلام ملاحظه نماید که در ان بتفصیل مندرج و مذکور است و
منجمله معجزات جناب سید کائنات یکی آنست که آنجناب بیک اشاره انگشت مبارک ماه را شق دو نیم نمود
و نشانش این بود که مشرکین و کفار بسبب کمال تعصب و کجی که داشتند بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
در معجزاتیکه ظاهر میفرمودند نسبت سحری می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزهٔ مذکوره را اظهار فرمود

تا که بطلان کلام شان بر هر شخص ظاهر شود چرا که سحر بر آسمان و اشیاء آسمانی اثر نمیکند و این معجزه
آنجناب نیز بتواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شق قمر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است برینکه بیشبهه این امر واقع شد بلکه از موافقین و مخالفین کسی نمیتواند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس شبهه و شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صحیح این
سخن مندرج که ماهتاب شق گردیده و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحریست که
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمیشد و در قرآن مجید این قصه مندرج میگردید فوراً جمیع
کفار جمع گشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا بترسید چرا چنین دروغگوئی معاذ الله دعوی پیغمبری میکنید
کدام وقت شق قمر واقع شده بود که شما این قضیه بی اصل را در قرآن که بنا بر حق آن را کلام خدا مینامید داخل
کرده اید مسلمین موجودین نیز فی الفور این کلام کفار را بسیار شنیده از اسلام بر می گشتند بلحاظ اینکه
واقعی هر کسی چنین حرف دروغ را بر زبان آرد چه طور او را پیغمبر بگوئیم بلکه این حکایت در تمام عالم مشهور میشد که
شخصی مدعی دعوی پیغمبری شده بود و مردمان بسیار ایمان آورده بودند مگر چنان سخن کذب بر زبان آورده چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جا نبود نه در زمین و نه در آسمان هرگاه از امور مذکوره هیچ
واقع نگردید و همه مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیده ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباه ماند و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار از اخبار غیب و اظهار امور آینده است قبل از
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابولهب و فلان و فلان از کفار اشرار هرگز ایمان
نخواهند آورد آخر همچنین شد و آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که یهود همیشه ذلیل و خوار خواهند ماند
مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرامت عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان گاهی ریاست در
یهود بهم نرسید همواره ذلیل و خوار ماندند و حالیا هم همین حال است بخلاف نصاری که بمقتضای بعض احادیث
منقوله اهل اسلام مستفاد میشود که برای دولت شان بقا و امتداد است و آثار همین امر مشاهده و معاین آنجناب صلی الله

و آنجناب خبر داد که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ممالک و بلاد
را فتوح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضاً منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر ست در رکاب سعادت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفاً و تکریماً برای
بجا آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه مکه معظمه ست در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر ست که در
انمقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب آنست
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شر و کفار
اشرار و یهود و غیرهم من اهل العناد و الجحود محفوظ و مصون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا ازان اعراض کردیم خلاصه این امور
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبریست چنانچه این امر بانچه پادری درین مقام
گفتگو کرده ست عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبودن سایه ست
برای آنجناب در تابش نور آفتاب و کلام کردن سنگ درهمه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم از هیچکس در هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلاً از کسی نخوانده بود و نیز از آب گردیدن بعضی ازان چاه ها
است که خشک شده بود و بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم دران و سیر
کردن جماعت کثیر ست از طعام یسیر چنانچه در جنگ خندق از نا خورش یک غاله و نان یکصاع
جو که بحساب سیر دار السلطنت لکهنو قریب و سیر و سه ربع سیر شد هفتصد کس را سیر فرموده بودند
این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بس
بیرون از حد عد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه از
این هم زائد مؤلف و مرتب کرده شود لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم آنکه بالاجمال صدور

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بتواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن در اکثر اعصار و دهور از لکهوکه و کرورها متجاوز
و صدها در آن علما و عقلا و اصحاب دیانت و اتقا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
و دروغ از قبیل محالات است و اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردید و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال ورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام و مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند. و از کذب و دروغگوئی
و هیچ گناه معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
بتقدس و اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین دیگر صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علما و اتقیا ذوی العز والاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در ایشان
داخل نمی باشند مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس باز کدام تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت عمل خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق هر مرد منصف را واجب و لازم است که بحقیقت نبوت جناب سالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله هر شخص که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدیکه جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دعوی پیغمبری نمود هیچکس از عالمان
علوم و شرائع انبیای سابقین و واقفان اخبار و آثار سابقین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در فرق دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب سالتمآب و ایشان
اصلا رسوم ملاقات و آمد و شد بمیان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ حرف را نیاموخته و هیچ کتاب را نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب عرباء از ورود
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن پر از چنین مکارم اخلاق و محاسن
اوصاف و آداب کریمه و شرائع قویمه متضمن است که دوست و دشمن را مجال انکار و اعتراض ندارند و در بسر

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرمود که هرچند علمای زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در آن آوردن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت آنجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتواند پس مرد عاقل منصف بنا بر این امر و بنا بر اموریکه سابق آنرا بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی بدون ایهد و لاریب پیغمبر فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول بحق بوده هیچ مقام شک و اشتباه نمیباشد لکن اگر کسی کجی و اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش هیچ نتوان کرد کنون معلوم باید کرد که اگر نصاری چنین تقاریر اهل اسلام را که حالش مذکور شد مسلم نخواهند داشت ایشانرا چاره در اثبات نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر یهود و مشرکین و ملاحده و چنین فرقها یکه بنبوت حضرت عیسی ع قائل نمیباشند یا هیچ نبی و پیغمبر حق نمیباشند باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و همچنین اثبات حقیت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین او از ایشان ممکن نخواهد گردید زیرا که حضرت عیسی خواه پیغمبران دیگر در زمانه حاضر خود نیستند که معجزه را ظاهر فرمایند و بحقیت انجیل و معجزات آنها آن فرق منکرین قائل نمی باشند پس لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از ان فرقه ها هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید و اگر برصد و معجزات تواتر ظهور ایشان خواهند آورد ما هم بتواتر خود بر نصاری حقیت نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد و غرض هرچه نصاری بر حقیت نبوت حضرت عیسی خواه بر حقیت پیغمبران دیگر در مقابل فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از ان قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری و اقران و امثال آنها بر حقیت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی فضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق در این امر هم که پیغمبر ایشانرا معجزه عطا فرموده است که تا بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ زمانی از ازمنه

میتوانند که مثل آن معجزه را بهتر از آن بیارند بخلاف غرق و دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبر شان موجود نیست
تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای دیگر در
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان را بخلاف فرقهای دیگر آسان تر وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ **دلیل دوم** بر حقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بشارات انبیا است
که مذکور و موجود است در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیباشد که آن کتب
ترجمه کتابهای آسمانی است که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحه و شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه نیست و در رتبه کتب سماویه نمی باشد و امور بجانب پیغمبران و ان کتب نسبت کرده
اند که عکس آن و شیدا از چنین امور را بر انبیا روا ندارد و علاوه برین از ملاحظه آن کتب صاف ثابت میشود که اگر
هست همین قدر هست که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعض اشخاص از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر در بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمه صحف
سماویه است الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای اَلْزِمُوهُمْ بِمَا اَلْتَزَمُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ ازان کتابها بر نصاری استدلال احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمها که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصور
مترجمین از درجه افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربیه و فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار باهم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله با
کثرت بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم دران مندرج که احاطه آنهمه خارج است از طرز این رساله مختصر
لکن ما تیمنا و تبرکا موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الاف التحیة والثنا ازان بشارات درین مقام
پنج بشارات را بیان می کنیم و این دلیل چنین حجت است که هیچکس از اهل انصاف در مقابله انکار نمیتواند نمود

ونزد اہل کتاب ہم مسلم زیرا کہ خود شان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل دلیل مذکور احتیاج
اند چنانچه این پادری خود هم در همین رساله در بیان علامت چهارم همین افاده میفرماید اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی خدا دیگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانهٔ آدم همواره مبین شده
انتهت عبارته بالترجمة الفارسیه پس معلوم شد که اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتب سابقه خبر پیدایش
خواه مبعوثیت پیغمبری وارد شده باشد و بآن استدلال کرده شود پس آن استدلال تام میباشد و ما
درین مقام باثبات میرسانیم که بشارات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در انجیل وغیره مذکور پس ضرور
است که پادری صاحب و دیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرار
واعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی خدا باطل و کذب و دروغ
بفهمند و بمقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد لکن از تولد شدن عزیز الله یک ستارهٔ نمایان
شد آنکه خبرش در توریت بوده انتهی کلامه بالترجمة الی غیر ذلک و این کلام که مذکور شد هم
تائید مطلب ما می نماید الحال ما آن بشارتها را ذکر می کنیم

بشارت اول

در فصل بیست
و یکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است و نظرت فارسین کبین احدهما راکب حمار والآخر راکب جمل
لیسمعوا سماعا کثیرة خلاصه اش آنکه حضرت شعیا پیغمبر میفرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان
سوار دراز گوش است و دومی سوار شتر تا که بشنوند نصیحتها از مردم بسیار و درین عبارت بشارت
واضح حضرت عیسی علیه السلام و جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیبا موجود زیرا که سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب همین بوده که بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطوره
در آخر متعلقات کلام مذکور چنین مزبور و قبل راکب من الاثنین اجاب قال سقطت بابل العظمی
وکل اصنامها و مصنوعات الایدی التی بها انخسفت الی الارض حاصلش آنکه حضرت اشعیا فرمود
چنین همی بینیم که یکی از آن دو سوار میگوید که بابل عظمی همه بتهای آن بیفتادند و هر چه از مصنوعات

ابدی الٰهی اقتدار دیر و تمام مردمان از دست خود تراشیده و بنا کرده گذاشته بودند همه ریزه ریزه گشته و مفقود و نابود
گردیده بخاک آمیز شد و اظهر من الشمس است که بت شکنی و قلع و هدم صور و تماثیل مخصوص بدین جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب امر مذکور بقوت سرپنجه ید الٰهی بتقویت و نصرت
الله الٰهی باحسن وجوه واقع گشته بالجمله زیاده تر از بشارات مذکوره کدام بشارت واضح و صریح خواهد بود
پس منصف را باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
فرماید **بشارت دوم** در فصل مذکور مزبور النُّبُوَّةُ فِي الْعَرَبِ وَبَنِي قِيدَارَ یعنی نبوت
در عرب و اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین زیرا که قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالیمقدار است و نسب شریف آنحضرت
برین نهج است کما یصرح به بعض الروایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب و عبد المطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک و مالک
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر الیاس و الیاس پسر مضر و مضر پسر
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر اود و اود پسر یسع و یسع پسر همیسع و همیسع پسر سلامان
و سلامان پسر نبت و نبت پسر حمیل و حمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل و اسماعیل پسر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ رضی الله عنه خلاصه با وجود این بشارت واضحه صریحه
که در حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مقام اشتباه باقی نماند لکن وای بر ناانصافی کدام **بشارت**
سوم در باب چهاردهم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور و انا اسأل الاب فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد انتهی و بعضی باین طریق ترجمه را نگاشته اند و انا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث
معکم الی الابد انتهی پس فارقلیطا بمعنی شافع است و در اسطر و سلطان و محمد که راجع است بطرف معنی احمد

آنحضرت محمد که خاتم پیغمبر ماست و در انجیل فارسی چنین رقم شده من از پدر خواهم خواست که او تسلی
دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز بشارت صریح است بجانب
حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی
از انبیا اینچنین تسلیها بامت خود داده که آنجناب بامت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
بشیر و نذیر است که بشارت دهنده امت و دوستان خود و تخویف کننده مخالفان خود میباشد و روشن
و آشکار است که آنجناب تسلی و بشارت داده است امت مرحومه خود را باین امر که همگی در بهشت عنبر سرشت
داخل خواهند شد حتی که امت خود عصاتی را که بی توبه بمیرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که
ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن گناهکاران
امت خود که گناهان کبیره خواه اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای
حدیث مذکور سخنان بسیار محتوی بر تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر انس و جان باد که شفقت
و عنایتش بحال امت بسان شفقت پدر و مادر شفیق نسبت باطفال خود بوده بلکه از آنهم ازید پس در مسلی بودن
آنجناب شک کردن سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزه آنجناب که
قران مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نفرموده که من خاتم النبیین
ام و دین من همیشه خواهد ماند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی فرموده که آن مسلی همیشه با شما
خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام مسطور جناب مهدی
موعود حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که نائب و خلیفه دوازدهم پیغمبر ما هستند و در این زمانه مثل
حضرت عیسی و غیره انبیای حیا زنده و موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و هر گاه حکم خدا خواهد شد
در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همان وقت حضرت عیسی نیز از آسمان تشریف آورده پشت سر ایشان نماز خواهند گزارد
مراد گیرند تاهم مفید مطلب است زیرا که هر چه دلیل حقیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل [illegible]

نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالجمله با وجود چنین بشارتها کدام منصف [illegible] در حقیت

نبوت پیغمبر ما میتواند نمود **بشارت چهارم** در فصل رابع انجیل یوحنا در ذیل مکالماتیکه فیما بین

حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و زنیکه از اولاد یعقوب بوده است واقع شده مذکور است قالت له المرأة

یا سیدی اری انک نبی آباؤنا سجدوا فی هذا الجبل و انتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم

قال لها یسوع ایتها المرأة صدقینی انه سیأتی ساعة لا فی هذا الجبل و لا فی اورشلیم تسجدون للآب و در ترجمه

انجیل که فارسی است چنین مذکور زن باو گفت حضرت فهمیدم که پیغمبری پدران ما درین کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید

که در اورشلیم مقامیست که در آنجا پرستش نماید عیسی باو گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقتی است که نه درین کوه

و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید درین کلام بشارت است تمام چنانچه مخفی نیست بصراحت خبر تحویل قبله است از بیت المقدس

بجانب کعبه معظمه که در عهد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این امر بحکم ربانی واقع شد زیاده ازین کدام بشارت

صریح خواهد بود پس بر هر عاقل منصف اعتقاد حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واجب

لازم است و این عبارت متضمن بعض فوائد آخر هم هست که عنقریب در مقام مناسب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

بشارت پنجم در فصل سوم رؤیت یوحنا چنین مذکور الظافر هکذا یلبس البیاض و لا یمحی

اسمه من سفر الحیاة و انا اعترف باسمه قدام ابی و قدام ملائکته انتهی و در ترجمه فارسیه ترجمه عبارت

مذکوره چنین است و هر آنکه غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی

نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چنانچه مخفی نیست بشارت

صریح است بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که غالب بودن آنجناب اظهر من الشمس

است چرا که حضرت عیسی را اصلا تسلط بر یهود بهم نرسید بلکه همواره از دست ملاعین بخوف ایذا ماندند

مگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم البته تمام مشرکین یهود را خوار و ذلیل فرمودند و همه آن را یا

بجزیه و عتاب [illegible] تابع آنجناب شدند پس کاش نصاری بعمل چه ... آنجناب که عیسی علیه السلام هم بشارت ایشان داده گرد

نمی نهند و اینحقیت نبوت آنعالی جناب انکار و انحراف کنند غرض علیه آنجناب که بجدی بوده که
مذکور گردید و اینهم ظاهر و آشکار است که همیشه معمول و شعار دوستان آنجناب و اولاد امجاد و اصحاب آنجناب همین
بوده که لباس سفید می پوشیدند و آنحضرت و اولاد طیبین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین احادیث بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده اند پس حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار گردید و این معجز
که تا الحال و از زمان آنجناب محو نخواهیم نمود حصر نیست در اینکه درین اشخاص تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق بودن
این امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون بذکر همین قدر از بشارات اکتفا میکنیم و سوای آن بشارتهای دیگر نیز ضمناً در میان این رساله
در مقامات آیت بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف دیندار باید که با وجود این چنین بشارتها شک و
اشتباه را در مقدمه حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و حبل المتین انصاف متشبث گشته از کجی و اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة و التحیة و الثنا اقرار و اعتقاد کند الحال ما متوجه میشویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال و منعطف میکنیم عنان قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
اشتمال و علی الله التوکل و الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد **ترجمه قول پادری**
اهل کتاب در این رساله الهامی نبی الله بود دانست اتفاقاً از شخصی خادم دین مذهب عیسائی
از شمس عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد و در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن رفت در اندم او از من
گفت که عیسائیان از اهل اسلام صداقت و دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن او نصیحت حسب
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستاد و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه اینست
خاک پای علمای خاکسار نعمت علی ساکن موضع آستانه بهتیله ضلع اعظم گده از علمای نصرانی سوال میکند
که اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بدلیل عقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که بسبب نبوت محمد

صلی الله علیه وآله وسلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا میشود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه
وآله نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت محمد صلی الله علیه
حرف زده است و این خاکسار بسبب کم فرصتی و خوف طول آن اشارهها را ننوشته است هر شخصی که درین
شک و شبهه بوده باشد ترجمهٔ انجیل را از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر هستم که جواب اینکلام
عالمانه بطریق مناظره بهدایت الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولوی
تکرار یک لفظ است یعنی شما ما مردم را نصرانی میگردانید یا مردمان که نصرانی نیستیم مگر عیسائی هستیم
در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را گفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافتند تمام شد
از ترجمهٔ کلام پادری آنقدر که نوشتنش درینجا منظور بوده **جواب سراپا صواب**
ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای و بدرجهٔ ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله آنکلام را که این پادری از ایشان نقل
کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط مذاکرهٔ حقیت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم با پادری یک شفاها نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق
این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیاناً هم چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور را از آنکلام بنظر استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امری که مبطل نبوت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بوده باشد در انجیل و توریت وغیرهما مذکور نمیباشد و نبوت
آنجناب از بشارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالهٔ آن قائم نه پس چه وجه انکار امر مذکور
وکدام سبب عدم اقرار امر مسطور است غرض هرچند که مولوی مذکور را بسبب عدم فرصت وغیره
چنانچه در عبارت مرقومه مصرح اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن ما آنرا در ما سبق بیان کرده ایم و

نصرانی بر افراد نصاری بنا بر تحقیق دینی بلاریب است هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمال ~~است~~ که از اشاره
مذکوره عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذهب نصرانی چنین سوال کرده شود پس اینکه پادری صاحب مخاطب
مولوی صاحب بوی نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و محتاج
با تمام دلیل است قطع نظر از ینهمه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی در مقرر نمودن اصطلاح هیچ خلل و مضایقه نمی باشد و از همین جهت تمام قبائل و اقوام بشر
صاحب اصطلاحات اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمی باشد کسی با همه کرا از قبائل و عشائر
بر تسمیه شان باب اعتراض نمی کنند و این ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض من تحقیق وجه تسمیه یا وجه اسناد هم شخصی اصطلاحی مخصوص ایجاد و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری بنا بر توهم مذکور نموده باشند پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
متحقق نمی باشد خصوصا نظر باینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن جدا ناخواسته مستلزم
نسبت معنی قبیح و اسناد امر فضیح بجانب نصاری بوده باشد پس بر استعمال لفظ مذکور اعتراض کردن و از آن
احتراز لازم شمردن بیوجه و بیجا و از حلیه صحت عاری و عاطل است هرگاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هر چند که فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر نمی باشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین جمله ذکرش نیز غیر متعسر اکتفا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب مسطور است اتفاقاً از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد پس
نهایت مقام تعجب است زیرا که صاف از عبارت مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی مذکور مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
بعضی چیزها مبنی بر آنکه خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خواندن این

لیکن اینجا الحال هرچه حسن بالسنت برخواندن تحقیق تکرار را موقوف داشته اند سبحان الله هدایاکر
پادریصاحب عبارت مولوی مسطوره را بچشم خود دیده اند یا کسی دیگر ایشان را می شنوانید پس مقام تکرار نبود
و اینکه افاده پادری است که ما عیسائی هستیم پس پوشیده نماند که عیسائیین آنکسان را گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب شان را بنده
خدا و عبد مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از ان مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را پیغمبر برحق بدانند و پیروی و اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
واجب و لازم شمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
می فهمند و شرک و اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده اند چنانچه از کلام پادریصاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که با لوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین و دست بردار شدند و انکار از حقیت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز بعقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب را که مزیل عقل و شعور و مورث صدها فتنه و شرورست
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخورند و میخورانیدند و زوجه
خود را با کسی دیگر از محارم معاذالله کشاده رو با آن لباس که از ان بالکلیه حجم و مقدار اعضا که
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر و نمایان بوده باشد در میان
نامحرمان می آوردند و از ختنان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه اعتقادات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده اند و این همه را هرگز
بدی نمی فهمند ایشان را چطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه کو درنفس الامر
این صاحبان را عیسائیین گفتن هیچ بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادریصاحب همین درست یابیم

خاطرشان در مقامات آتیه در اکثر مقامها التعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول و مقبول عقلا و علما است
چنانچه در سابق مذکور و مسطور شد افاده پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق انجیل بران کتاب که تراجم آن عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجهی ندارد
زیرا که نزول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که دران کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
انتساب آنها به سزاوار صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
کسی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن هرگز مثل قرآن
مجید که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خداست مثل تضمن بر بیان امر و نواهی که مخاطب منزل علیه واقع
شده و مثل اخبار ارسال و تنزیل رسول و رسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة والبلاغة و عدم
التضمن علی التناقض و التهافت و الامور شنیعه لفضیحة منبیا شد پس پادری صاحب را لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بران نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب شما همین است که آنرا مصدق کتابی کرده اید که دران کتاب نوشیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع بدختران خود و ایلاد اولاد از انها العیاذ بالله من ذلک کله مسند بجانب بعض انبیا است چنانچه
اینحال عنقریب مذکور و مبین خواهد گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی در مقام
و در مقامات آتیه اگر ازین جهت است که پادری صاحب ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه در بعض افادات
آینده شان این امر مصرح هم است پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن ایشان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس اینهمه امور که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه امور نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در انحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین بالوهیت انجناب

آنجناب اعتقاد کرده اند و برین تقدیر اسناد نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس و طعام و غیره الی غیر ذلک من النقائص البشریه حالانکه خدا محتاج بهیچ چیز نمیباشد و هیچ امر معیوب و ناقص و محقق نگشته بالجمله حضرت عیسی را خدا انگفتن شرک صریح و ظاهر بطلان است و اسناد قبیح و شنیع است و هرگاه باعتراف این پادری ناصری گفتن حضرت عیسی ازین بگذر که در ناصره پرورش یافته بودند صحیح شد پس اگر آن افراد نصاری را که در آن قریه پرورش یافته اند خواه در انجا متولد شده ازین جهت که نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند چه قباحت بلکه اگر دیگر اشخاص نیز از قوم نصاری بنا بر اینکه مثل و شریک و سهیم اشخاص مذکور الحال اند در دین و مشرب باشند بر وجهی یکی از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب اینکه در جواز اسناد تحقق مناسبت و ملابست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که اینچه پادری صاحب اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چراکه بتشبیه تصریح بعض کلمات لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمهٔ قول ثبات پادری

چونکه مولوی صاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از ان او شان نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از دلیل نقلی باطل می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقه خدا کدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چراکه چنانچه در توریت و انجیل و غیره مرقوم نیست که راهم و کرشن حق و اوتار نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر خود را رسول الله مقرر کرده بود مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهائیکه نبوت او باطل میشود آنرا من در شش حصه بیان می کنم

جواب حق سمات سالکان مسالک جعفری

مولوی

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای این حرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نمی‌بود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب می‌بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هرچه
هست آنرا بفهمند بعد از آن هرچه خواهند خواسته ارشاد خواهند فرمود مراد ایشان ظاهر است که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت می‌کنند آن ناتمام است زیرا که نزد عقل حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم مستلزم محالی و ممتنعی نیست و اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب آن بنویسند
اگر از دلیل نقلی ابطال می‌کنند این هم ناممکن است زیرا که ظاهر است و هر عاقل می‌داند که از آیات قرآنیه که خود مولوی
مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بسبب همین ظهور مولوی مذکور تعرض
این شق نموده باقی ماند استدلال به توریت و انجیل و غیر هما پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم در انجیل و از روی آن حقیقت نبوت آنجناب کدام جای اشتباه و ارتیاب در جواب این سخن پادری صاحب را
لازم بوده که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می‌نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را باطل میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر دو طریق تا کلام بی‌سررشته نمی‌بود نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از آن این است که تعرض حال و رد بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی مذکور مصرح است اصلا ننموده‌اند و حوال آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
امر عجیب و غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس عدم ذکر امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن این مقدمه که در
استدلال مولوی مذکور در شق ثانی تردید داخل بود است قوت حاصل کرد و از این تطویل بالا طائل پادری صاحب حاصل نشد
که از جهت کجی قطعیت بود نفهمیدند و اطراف جوانب کلام مذکور را کما ینبغی ملاحظه نفرموده فالاشتغال بقول سابق

عیسائی که مترجم شد باین عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا اللفظ هیچ ضرور نبوده ای پادری صاحب
ایمقام مقام چون و چرا نیست مطلب مولوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس مطابق همان جواب نوشتن
مناسب بوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن امر مذکور از انجیل غیر ضروری بوده بعد ازین معلوم نماید
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده استدلال
بدلیل عقلی و احتجاج بدلیل نقلی پس جواب این جناب پادری صاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و بر همین
نهج بر ذمه شان تعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده و لا اقل که مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از ادله عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادری صاحب عاجز اند والحمد لله علی ذلک و اینکه افاده فرموده که در کلامهای سابق خدا نوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مزبور
که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که مارا فقط کار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب است و پیغمبر برحق بودن آنجناب بنا بر براهین مشهوره و ادله مذکوره ثابت است
پس اگر چه با مطلب مولوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگر چه در بعض الفاظ کلام شان
غلط و ناتمام بوده باشد لکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید و حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبوده زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود پس ملاحظه بهی از جانب مولوی مذکور چنانچه پادری صاحب را
هیچ ضرور نیست مگر تصدیقاً للحق و تبرعاً نوشته میشود که اولاً بنا براین افاده پادری بر عدم فهم مقصود مولوی است

تا پیا هرگاه اغوا یا جهل انکار نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال تنها را گول دادن و غافل گذاشته گراه
گردانیدن نسبت بجناب باری عز اسمه امر قبیح ناشایان و تمام عقلا و منصفین بر شان است و هم چنین این امر
برای پیغمبر است بسیار قبیح و مستقبح باقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف حقتعالی از امر قبیح منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که عموما یا خصوصا باشاره و کنایه یا بصراحت و تخصیص بشارت شخصیکه دین را و بعد از پیغمبری ظاهر شده
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آنکس بطریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات الهیه مذکور بود و بزبانی پیغمبران هست شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتهای
پیغمبر با کثرت در انجیل و غیره وارد شده پس اگر عیاذا بالله شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم باطل بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردیدن هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در گروه
بسیاری از ایشان تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف الهیه خواه در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میگردید هرگاه باعتراف این پادری الحمد که حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور و مسطور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دران ها مذکور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است لیکن
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشته که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام
جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق خواهند بود پس چنانچه معنی شامل است انهم شق
را که ذکر بالاجمال شده باشد خواه بالتفصیل یا بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بر سبیل عموم
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل و ذکر این امر و گذشتن که پادری در
مقام مود و جواب ش نیست که اول پادری صاحب در اثبات این امر باید که آن امر و گذشتن که بغلط شده
مشتر گلوی گفتار آنها را بحقیق و تا مسیح هستند بعد از زمان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوقات پیدا

ستوده اند و حال ایشان مثل حال مهادیو که مشرکین از زمان حضرت آدم را قصد میکنند نیا شد چنانچه بطلان
رام و کرشن را که اکثر آن قوم محققین هم بر خدا می‌نمایند پس اولاً در صاحب را لازم است که این را مفصل بیان کرده
بدرجه نبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً هیچ بدی شان در انجیل و توریت
و غیره مام قوم نیست لااقل اینقدر که مذکور است که شرک و بت پرستی کفر است و حضرت عیسی و پیغمبران
سلف همه برحق اند و منکر شان کافر است و بر طریق باطل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و
مبطل انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
یعنی قرآن مجید که در بیان سوء مآل و خسران حال کفار و مشرکین و منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام
مشرکین و کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب اینست که از عمومات انجیل و غیره بطلان طریق و مذهب او هم
نمایان چنانچه منقول که با تبشیر از انجیل نقل کرده ایم بزبانی حضرت عیسی فرموده و انا اسال ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیمکث
معکم الی الابد یعنی من سوال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم
مصرح امر قوم است بر آنکه مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و انصار
خود برود وی واصل جهنم گردید اکنون از مذهب او بحمدالله نام و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر برحق می بود
البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکوره ظاهر شد که او پیغمبر برحق نبوده و همچنین از دیگر عبارات
انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تنصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان نبوت
و دعاوی فاسده کاسده او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این دعا کردن که در کتب سماویه هم مذکور نیست که رام
و کرشن برحق و اوتار خواهند بود و مسیلمه پیغمبر برحق نخواهد بود بعید است از عقل و فطانت و در تشبیه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بحال مسیلمه و رام و کرشن و تحریر محرر که ترجمه فارسیه آن چنین کوشش نموده هم چنان
در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم توضیح ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود وجود دلیله از بشارات انجیل و غیره
کتب سماویه و ادله و براهین قویه حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت مستقبح و بعید از انصاف و سراسر مبنی بر تعصب و اعتساف

کجا آسمان و کجا ریسمان نسبت خاک را با عالم پاک بالجمله کدام درشتی بدتر خواهد بود از اینکه پادری نسبت داده است
آنجناب را که افضل الموحدین بوده از رام و کرشن با اینکه آنهر دو را در مشرکین داخل میداند نعوذ بالله من غلبة الشقاوة
والهوی و اهل دری ترجمه فارسی مکرر از دلیلهائیکه الخ العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا
که هیچ دلیلی اول نبوده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از اوله براهین
قویه رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین را جواب دهی آن بحمد الله عاجزاند چنانچه در دو دلیل در ما سبق مذکور
شد و هر شخص که ادعا داشته باشد متوجه جواب دهی آن بشود **شعر** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود
هر که در وغش باشد * و این پادری حصه های پنجگانه خود دلیلهائیکه بزعم خود نوشته است عنقریب بادله
براهین وافیه و اجوبه شافیه کافیه آنهارا باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنهارا کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
خواهیم کرد **ترجمه قول پادری ثبات** در حصه اول پنج نشان اند آن نشانهائیکه از آنها
نزد عقل نبی برحق ثابت میشود بیان خواهم کرد در حصه دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و
حضرت عیسی علیهما السلام بوده در حصه سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر خواهم کرد که این
نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بخلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و
حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا برخلاف اند در حصه پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در
دنیا از خوبی و عقل خدا برخلاف است و در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد **جواب حق سماع**
اول در جواب حصه اول این مقصد را آشکارا نموده که امور یکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
چنین است که در پیغمبر تحقق آن ضرور نیست و تحقق بعضی بر نهجیکه این پادری منظور و مقصود است هرگز ضرور نیست در
جواب حصه دوم این پادری ظاهر خواهیم کرد که آنچه افاده فرموده است که آن همه نشانها در حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفائده زیراکه ایشان خود بنبوت
حضرات مذکورین قائل میباشند و نبوت و حقیت نبوت ایشان را بادله قاطعه و براهین ساطعه ثابت مینمایند که باین اشکال

است کہ با نظر یق یہود یا نصاری بر مخالفین خود ثابت کنند و اگر بمقابلہ یہود کہ منکر حقیقت نبوت حضرت عیسیٰ

ہستند یا در مقابلہ کفار و مشرکین غیرہم کہ ہر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کردہ است

پس آنہا ازین دعاوی بیدلیل کی ساکت خواہند شد می بایست کہ برانہا بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد

پس قامت براہین قاطعہ مسکتہ کہ مثبت امر مسطور بودہ باشد بر ذمہ این پادری لازم است ہر گاہ

نبوت حضرت موسی و حضرت عیسیٰ را بر آن فہما ثابت خواہد کرد بہر نحو کہ ثابت خواہد نمود ما نیز بہمان طرز بلکہ

بہتر ازان حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را بر منکرین و مخالفین شان ثابت خواہیم نمود

و للہ الحمد علی ذلک در جواب حصہ سومی ما بیان خواہیم کرد کہ نشانہا و صفاتیکہ در پیغامبر میباید ہمگی در

پیغمبر ما صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بوجہ احسن متحقق بودہ و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از ہیچ آیت

قرآن مجید و از ہیچ فعل آنجناب ظاہر نمیشود کہ در آنجناب صفاتیکہ در پیغمبر میباید موجود نبود و در

حصہ چارمی خواہیم نوشت کہ مواعظ و نصائح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکہ بار ہا مواعظ و نصائح

و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظہار اینکہ پیغمبران سلف ہمہ برحق بودہ اند و دین

طریقہ شان تمام حق و صواب بودہ است و کتابہای شان ہمہ برحق و منزل من جانب اللہ بود

بلکہ ہر کسیکہ منکر امر مرقوم بودہ باشد برو جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حکم کفر جاری

فرمودہ باقیماند اینکہ آنجناب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بنابر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام

انبیاء سابقین را بحکم الٰہی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچہ بر ہر عاقل منصف

ظاہر و آشکار و انیقدر مہ عنقریب انشاء اللہ المستعان بتفصیل مذکور خواہد شد در ابطال حصہ پنجمی

بیان خواہیم کرد کہ ترویج مذہب اسلام ہرگز ہرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانہ و تعالی

نیست بلکہ طریقہ حق و دین متین از پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم افضل ادیان و ترویج آن عین

عدل و سراسر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ آخری خلاصهٔ جواب یکی سخنها
را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** حصهٔ اوّل از عقل مردم میدانند که
نسبت خالق ست و با انواع صفتها او و این نیز هست یعنی که او مقدس و صادق القول ست و این عبارت
که او بهتری مخلوق خود هیچ آگاه بود و انسان را از بیهوش و بعقل مرکب ننموده بس برای این است که آنها فریب نخورند
بلکه هر مقدمه که در عقل گنجد آنرا از روی عقل دریافت کنند چرا که عقل روشنی خداست **جواب**
وافی الحمد لله و المنه که تمام اهل حق باجمعهم معتقد و مقر و معترف این امر اند که جناب واجب الوجود
هیچ شریک و مثیل خود ندارد و واحد حقیقی بجمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب نیز منزه و مبرا است و اجزای
عقلیه و وهمیه هم در روی غیر متحقق و مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه و صادق القول
و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود همان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور در
کتابهای ایشان بتوضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و همچنین ارباب عقل از اهل اسلام
عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات اصلیهٔ خود را بادلهٔ عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است
از نصاری که ایشان بالوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید که مقتضای
عقل و شعور است بر دار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقهٔ مشرکین را اختیار کردند و نقص و قبح
را که لازمهٔ بشریت است بر حقتعالی جائز داشتند حضرت عیسی را پسر خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و
باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطورة کلها
پس پادری صاحب را لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد ازان بمقابل قوم خویش کلام
مسطور الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابله اهل اسلام که خود بجمال شد و مدقائل بجمیع
امور مرقومه میباشند از تمام فرق در یقینیات یاد [illegible] شده و مبالغه دارند بیفایده بذکر افادات مذکوره
پرداختند و عجب تر این است که در ذیل همین افادات مسطوره اشاره بابن مریم کرده اند که مذهب اهل اسلام هم مثل

است خلاصه پادریصاحب جزو دوم همین رساله در ذیل حصه دوم چنین میفرمایند و خداوند عیسی مسیح قدرت و
معجزات که و بروی دوست و دشمن نموده بسی بیشمار اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی ما اردنا نقله پس اگر مقال سابق پادریصاحب که پیشتر تبیین شد حق و صواب است بطلان این مقال
لازم می آید و اگر این مقال راست است ضرورست که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادریصاحب
ازین مقال که عنقریب منقول شد اینست که العیاذ بالله حضرت عیسی از جناب باری عز اسمه جدا خدای دیگری هستند
مشرک بودن شان و بطلان این افاده که از عقل معلوم میدانند که بخالق است لازم می آید و اگر بطرز فرقه ضاله
صوفیه قایل این امر اند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا ازینجا به نسبت وحدت خواه نسبت اتحاد دارد
پس قطع نظر از بطلان این امور عقلا کدام امر شنیع زیاده ازینست که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم والاحداث البشریه کرده شود پس بنا برین اعتقاد
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و اینکه افاده فرموده اند که منجمله صفات حقتعالی اینست که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسائیان حضرت عیسی را بجسمه الشریف خدا شمرده اند وحدت
حقیقیه که عدم تجسیم و ترکیب است برای خدا ثابت نکنند و اشتمال بر اجزا و اعضای کثیره و احتیاج بجانب آنها که سراسر
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد و هم چنین قول بحلول و اتحاد و غیره مستلزم قول بقبول تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال اینست که هر چیز یکه حال است در مرکب یا متحد است با آن بلا شبهه
مانند او تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول کرد لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد افاده عیسائی مذکور
و صادق القول است ما که حقتعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادریصاحب شاید معتقد
آن در باطن نیند کو بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح صحت
بر حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری ازان بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را العیاذ بالله پیغمبر برحق نمیشمارند پس شاید بجهت

در بیان مقدمه مسطوره در میان انجیل و غیره مذکور و مزبور است آن را معاذ الله کذب و دروغ می فهمند قول او ترجمه
فارسیه او انسان را از هوش و عقل مرکب نموده از زمین و هوش نوشتن امثال این عبارت و لحاظ اطراف و جوانب
کلام نداشتن بعید است چنانچه تحریر لفظ اعنی در مثال فقره سابقه از عقلا و ارباب ادراک مستبعد و مستقبح افاده
پادری آن را از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال چنین است پس شما را ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل دهید و انصاف کنید
و از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی که بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار
شوید و بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که با دله قطعیه و براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد
نمائید **ترجمه قول بی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان
نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی خود شخصی را
نزد نسلهای گمراه آدم بفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی را قدری علامات رسالت
خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین امر نباشد مردم از
عقل و نصیحت آن ناصح را و سندهای او را طلب نکنند و خواه مخواه بر و یقین آورند پس مقر آنها فریب خواهند یافت
چرا که وقتهای قدیم فریب دهندها جابجا ظاهر شدند و یک خلقت را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی
این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که حق تعالی
پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حق تعالی را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف
اند باینکه هر پیغمبر رسول که از جانب خدا بسوی خلق مبعوث شود ضرور است که در وی شطری از معجزات و خوارق عادات
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص بکرار آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس ذکر این امور در مقابل اهل اسلام
و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی اضافی و تطویل بلاطائل است علاوه برین هرگاه پادریان حسب
بالوهیت حضرت عیسی قائل شدند و اسناد تناسل و اکل و شرب و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذلک جائز داشتند
الی الله پاکی عیاذاً بالله منزه باقی ماند فائده پادری و صادق القول است ذکر این صفت پاکیزگی در

در اینمقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آنرا باوجود آنکه در سابق بتحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان نزدیک عقل الخ هرگاه پاکیزگی خدا
مبین شد ظاهر گردید که آن باریتعالی از زنا پاکی لغو مبراست پس این کدام امر علیحده است که پادری صاحب
آنرا جدا بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخ یهود و جهود و غیرهم هم همین تقریر میتوانند کرد
برینطور که هر کرا خدا مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او را بخشند و اگر چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از آن با صحیح طلب نکنند و خواه مخواه برو یقین آورند پس مقرر آنها فریب
خواهند یافت چراکه در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جابجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
کردند پس ما در پیغمبر تحقق اموریکه در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد با دیگر امور مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی علیه السلام العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه اموریکه برخلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا بالله پیغمبر برحق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و نامسلم است پس چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده خواهند داد همان جواب از پیغمبر ما بمقابل نصاری باین ایجم کرد
افاده عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر درینمقام بیموقع
پس چرا در عبارت هندیه خود لفظی را تحریر کردند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
در عوض آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکور بحال بسبب متضمن بودن بران لفظ
بترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شده اند و لفظ
کم و بیش هم که بطرز عوام درینمقام مذکور شده نهایت لغو و بیمحل است زیرا که اگر مراد نسبت
که در یک شخص در پی رسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چراکه کمی و زیادتی که از قبیل نقائض است در خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد گردید اگر

مراد اینست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تاهم بسبب ثبوت نتوانند رسید
پس اگر آن صفات بچنین عبارت که تحقق هر یک صفت برای آن ضروری معلوم میشود لغو و مهمل
خواهد گردید و این فائده آینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل
پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نباشند نبی الله بودن شان ناممکن است تمام باطل و مزخرف
خواهد گشت علاوه بر این بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام هم گردانید نصیبا
سوای این شقوق شقی دیگر را از کلمه مسطوره مراد گرفته اند پس آن را بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر
و آشکار شود **ترجمه قول ثبات** اول که پاکیزگی و پرهیزگاری شان مشهور بوده
باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن چنین
توفیق داشته باشند که برو قت است آید چهارم در نبوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان از الهام و وحی سخنی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام
انبیای پیشین را باطل و دروغ نکند بلکه مطابق آنها باشد که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
مستحکم نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
آنها موجود نباشند نبی الله بودن شان ناممکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
چه حسن بیان است که باید بصاحب در مرحله اول مراد اول از امور یکه تحقق آن در پیغمبر ضروری
میدانند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی علیه السلام خلل انداز شدند و آنچه میگویند که
بسم الله غلط پس الحق که در شان باد ری صاحب در ینمقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه
حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی علیه السلام
اقل قلیل بوده اند و یهود چه بود و از فرق جمیع دیگر آنحضرت را العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند
و کنون هم چنین میشناسند بلکه یهود از آن وقت تا الآن در نسبت نسب آنحضرت عیاذا بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت عیسی علیه السلام مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزگاری
آنحضرت مصداق امر مشهور نشد بنا بر تحریر پادریصاحب لازم آمد که آنجناب نعوذ بالله پیغمبر بر حق
نباشند و اگر مراد اینست که پیغمبر تحقیق تقوی و صلاح و محفوظ و مصون بودن از فسق و فجور و مخالفت اوامر
و نواهی جناب باری عز اسمه در نفس الامر ضرورست مشهور بوده باشد یا نه گویا پادریصاحب بسبب قصور
تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته درست و صحیح
نزد اهل حق هم متحقق میباید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و لله
الحمد والمنه که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کاری که خلاف امر مذکور بوده باشد صادر
نشده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام باطل و ناتمام است
چنانچه عنقریب بتفصیل و صحیح خواهد گردید بالجمله اتقا و صلاح آنجناب باینمرتبه بود که کفار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و گاهی چنین امر
از آنجناب صادر نگردید که آنها را سند اسناد عیوب و قبائح بهم رسد و الا قبائح بسیار بسوی آنحضرت
نسبت میکردند چنانچه این امور بر ماهرین علم تواریخ و سیر واضح و ظاهر والحمد لله علی نعمائه اینکه حال
فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرد اتقا و صلاح
لکن بخلاف شان حال اهل کتاب بمنوال است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل و صحف الهیه
نموده اند که چنان مضامین و عبائر را دران کتب مندرج فرموده اند که از ان ظاهر میگردد که بعض انبیا را
دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
خود ان امر شنیع کرده اند که نام آن بر زبانم نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و اغوائه
چنانچه در حق حضرت لوط همین ذکر نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان زوجه خود ساره را
همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون بادشاه فاجر فرستادند تا که زوجه خود بسازد و هرگاه او ساره را

واپس کرو پس با وجود همشیر ساختن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت داؤد مندرج کرده اند
که از زوجه اوریا که جاتانی در حین حیات او مقاربت کردند تا اینکه او حامله شد پس شوهرش یعنی اوریا
مذکور را بر سر جنگ فرستادند که مقتول گردید بعد از آن زن مذکور را در محل خود داخل کرد بزنی گرفتند و
مورد عتاب الهی العیاذ بالله شدند چنانچه این همه امور عنقریب بتفصیل از بعض صحف الهیه مذکور و منقول خواهد شد.
پس هرگاه حقیقت حال بر همین منوال است موافق مزعوم نصاری کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت لوط
و حضرت ابراهیم و حضرت داؤد و علی نبینا و علیهم السلام باقیماند و هرگاه این حضرات مصداق پاکیزه و
پرهیزکار نشدند بمقتضای اذا فات الشرط فات المشروط بنای نبوت آنحضرات نیز موافق
تحریر پادری صاحب برهم گردید و آنکه پادری صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین
شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد انتهی قاصر از افاده مقصود و مهمل است زیرا که هیچکس
از بنی نوع انسان از وصف قدرت کو فی الجمله باشد خالی نیست پس در تحقق پیغمبری قدرت را شرط
دانستن یعنی چه مگر ظاهرا مراد پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است و بسبب اجنبیت از
علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال شان نگذشت غرض تحقق معجزه البته در پیغمبر ضروریست و
این امر باحسن وجوه در جناب رسالتمآب متحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر
مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب معجزه نبودند پس چرا کفار و معاندین بسوی آنجناب
نسبت سحر و جادو مینمودند از همین هم منصف بر عاقل با انصاف ظاهر میگردد که از آنجناب صلی الله علیه و
آله و سلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه پادری صاحب افاده فرموده که آنها لیاقت
پیشینگوئی داشته باشند پس نوشتن فقط لیاقت در مقام لزوم لیاقت مستبعد است بلکه نوشتن اینقدر
ضرور و اگر بالفعل از ایشان امور پیشینگوئی صادر شده باشد لیکن پادری صاحب را کجا ادراک این باریکیها
مثال این امر نیز از تضمن امر دوم واضح میگردد که پیشینگوئی نیز از جمله معجزات است پس ذکر کردن آن علیحده لغو محض

محض و تطویل بلا طائل الغرض بحمد الله که این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بخوبی
متحقق بوده چنانچه خبرهائیکه آنجناب بطرز پیشین گوئی بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتی نمونه از
خرواری مذکور و مسطور شده و این اخبار اخبلد آینده و اظهار معجزات و کرامات بتواتر و اتفاق ثابت است
و انکار آن احیانا اگر از نصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی و غیره انبیا بر ایشان
بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر اینقدر ضروریست که هر معجزه از معجزات قادر
بوده باشد باقی ماند اینکه با معجزات آخر معجزه پیشین گوئی نیز برای او متحقق بوده باشد چنانچه از ظاهر کلام
پادری ظاهر میشود پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است دوم در بیان امر چهارم اینکه افاده فرموده
که در نبوت شان نه طرفداری خود و نه طرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از ان مرادش اینست که آن امور
حق و اخبار صدق و راست را که بظاهر نزد عقلا مشتمل بر جانبداری بوده باشد هم بیان نکنند پس تحقق
این امر در پیغمبر هرگز ضروری نیست و پادری صاحب اگر این امر را ضروری میشناسند پس در حقیقت نبوت حضرت
عیسی را باطل میکنند زیرا که کدام تعلی و طرفداری زیاده ازین خواهد بود که بزعم باطل نصاری حضرت عیسی
برای خود دعوی خدائی و ابنیت خدا میکردند و بنفس نفیس خود را بهتر از تمام اولین و آخرین میشمردند و
اگر مرادش اینست که جانبداری خود خواه غیر خود در اقوال و افعال شان بر سبیل کذب و دروغ و بر نهج
باطل نبوده باشد پس تحقق این امر البته در پیغمبر ضروریست لکن بحمد الله و المنه که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله و سلم دعوی هیچ امر برای خود خواه بجهت غیر خود بر طرز مذکور ننموده و هیچگونه جانبداری که فاسد و کاسد بوده
باشد از آنجناب صادر نگردیده بلکه هر چه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که مترجم
اینعبارت مذکور را پنجم اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نمایند افاده فرموده است
پس حاصلش اینست که البته در پیغمبر این امر متحقق میباید که کلام او کلام پیغمبران سابق را باطل و دروغ
مستحکم و مضبوط گرداند لکن ازین لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعض احکام انبیای سابقین را نسخ هم نکند زیرا که

که مستلزم تکذیب و ابطال و مشعر توهین و تضعیف نبیا شد بلکه حقیقت نسخ اینست که تا هنگامیکه مصلحت
در امری بوده ابقای آن بعمل آمد و هرگاه آن مصلحت زائل گشت آن امر موقوف نموده شد پس از این
موقوف ساختن بطلان و فساد امر سابق لازم نمی آید چنانچه بر عقلا این حرف بخوبی ظاهر و آشکار است و
در این امر هیچ که دست پیغمبر خود آنرا منسوخ نمیکند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنابر زعوم نصاری ظاهرا
لازم میآید که خدا کتابی را بر پیغمبری نازل میفرماید از خدای معزول میشود که باز او را اختیار در تبدیل یا تغییر احکام
بنابر مصالح و حکم باقی نمیماند نعوذ بالله منه الحمد لله که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ قول و فعل
که مشتمل بر تکذیب و ابطال و توهین و تضعیف انبیای سابقین بوده باشد صادر نشده پس در نبوت آنجناب
هیچ جای شک و اشتباه نیست و ادعای اینکه پیغمبر لاحق را ضرورست که همه احکام مطابق احکام نبی سابق بیان
کند سخن علیل و محتاج باقامت دلیل است افاده عیسائی در کسانیکه این چیزها که تحقق این امور در پیغمبر بالتمام
و علی سبیل الاجتماع بنحویکه باید در مقصود و محظور هرگز لازم و ضرور نیست و اگر باید دری مدعی امر مذکور است
پس آنرا بدلیل و برهان ثابت کند بهان موافق طریکه ما بیان کردیم البته تحقق آن امور در پیغمبران ضرور
و لله الحمد و المنه که در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنهمه امر باحسن وجوه متحقق بوده و له الشکر علی ذلک

ترجمه قول نی ثبات حصه دوم اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت ایشان صحیفه ها و کتب
نازل شده تا الی زمان الانجیل بر همه این گواهی ها کم و بیش یافته میشود مگر برای مختصر من درین رساله صرف بر
جناب موسی خداوند عیسی این سخنها را ثابت میکنم چراکه مسلمان ایشان را نبی مسلم میدانند **جواب**
حق سمات فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش مذکور گردید یا در صاحب رار ها نی حاصل
نخواهد شد صاف بیان نمایند که کفار و ملاحده و زنادقه و حکمای یونان و غیرهم که منکر و مبطل جمیع پیغمبران
اند و اقرار و اعتراف هیچ معجزه و هیچ کتاب و صحیفه ندارند چه طور حقیقت نبوت جمیع انبیا اثبات خواهند کرد غرض
از بیان نمودن این امور دعوی مصنف باطل میشود زیرا که بر انبیا صحف و کتب نازل شده و هم آنکه همه آن امور که باید در

پادری محقق ما را در پیغمبر ضرور دانسته در جمیع پیغمبرانیکه صحف و کتب آورده اند متحقق بوده فرق مذکور بینا
منکر این دعاوی هستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند بالجمله اگر
در صدد معجزات و نزول کتب بتواتر دلیل خواهند آورد ما نیز از تواتر خود حقیقت نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم را ثابت خواهیم کرد خلاصه هر دلیلیکه نصاری وغیرهم بر امر مذکور قائم خواهند کرد
بهمان طریق ما نیز بر حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب بر حق بوده استدلال خواهیم نمود و بعد ازین دریافت
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی آخره باشد است
الا احتمالین است لهذا ما از ایشان مستفسر میشویم که مزعوم شان درینباب چیست آیا معتقد این امر
اند که بر جمیع انبیا کتب خواه صحف نازل شده اند هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا اینکه بزعم شان
هم بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفها یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول تصریح و تفصیل
امر مذکور را که جدید است بیان فرموده دلیل مقبول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قباحت
لازم می آید که از مفهوم افادهٔ مذکورهٔ پادری هویداست که در انها آن چیز که پادری صاحب در پیغمبر
ضروری دانسته اند یافته نشد و پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و اینکه پادری دعوی فرموده
که از معرفت حواریین صحیفها و کتب نازل شده پس این را نیز مفصل بیان فرمایند که ورای انبیا کدام کس
در حواریین چنین شده است که از معرفت حقتعالی کتاب یا صحیفه نازل کرده است و این سخن را بدلیل
و برهان مقبول بدرجهٔ اثبات رسانند والا از مجرد دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت
عیسی که پادری صاحب بزعم خود ثابت کرده اند آن نیز ناتمام است که اصلا مسکت منکرین نیست چنانچه
با تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون میباید که بر امر مذکور دلیل مسکت قائم نمایند اگر خود را مرد این میدان
می شناسند والا خود بعجز معترف شده بر ذمه و عهدهٔ ما این امر را نیز محول فرمایند که تا بینند خدا سرانجام
جوابدهی ایشان نیز بخوبی خواهیم کرد والحمد لله علی نعمائه و تمام حضرت عیسی که درینمقام پادری صاحب

خداوند یاد کرده پس بدون اثبات الوهیت حضرت عیسی نوشتن آن عبارت بیجاست مسیحیان اندان که فقط
در حضرت عیسی جمع بوده که از باعث آن پادری صاحب ایشان را بالقاب خداوند یاد نموده و حضرت
را از آن محروم داشته العیاذ بالله من غلبة التعصبیة و این اعوجاج و اینکه افاده فرموده چرا که مسلمانان
ایشان را نبی مسلم میدانند پس کاه که حقیقت حال نبیت در مقابل ایشان اثبات امور موهومه در حق
موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام بیفایده محض بوده و اگر باطناً پادری صاحب را بر منکرین اثبات
امور مذکوره منظور و ملحوظ بود پس چرا وجوه مشتبه را باین طرز بیان کردند که اصلا مسکت و مفحم ایشان نمی شد
الفنون یافت باید کرد که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه اش چنین مذکور شد تا الی زمان الانجیل
بسبب اینکه در آن فقره دو لفظی که آخر دو دال است برای انتهای مدت معهود جمع نموده اند و لفظ کم و
بیش هم که مثل سابق آنرا بطرز عوام ارقام فرموده اند مهمل است بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نوشتنی
بوده و رای این الفاظ ثقیله غیر فصیحه آخر که پادری صاحب در عبارت هندیه خود تحریر فرموده اغلاطیکه
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال دبستان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این رساله
فارسیه و موجب تطویل و سبب ملال اهل کمال

ترجمهٔ قول نی ثبات

اول پاکیزگی و پرهیزکاری موسی توریت ازین سخنان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای
آدم مقرر کرد مطابق بیان موسی نیز سوای یک شادی زن دیگر نداشت و اگر چه زن او حبشی بوده و بهمین
سبب هارون و همشیره او مریم بر او لعن و طعن کردند باوصف اینهمه اگرچه او حاکم تمام بنی اسرائیل بوده او زن خود
را ترک نکرد و نه تا زندگی وا او دیگری شادی کدخدائی نمود بهمین طریق موسی پرهیزکاری و پاکیزگی خود ثابت

در جواب حق سماعت

ولا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام نگاشته اند
پس بیفایده محض است زیرا که ایشان خود پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت موسی بمقتضای وجوه وجهات
معقوله قائل اند نه از یک دو وجه مذکوره که ضعیف و ناتمام است و اگر در مقابل همه فرقها ذکر کرده اند پس

پس فرق منکرین کی توریت را حجت میشناسند که از ان پادری احتجاج نموده اول میباید که صحت
توریت را بدلیل مقبول ثابت کند ثانیا اثبات نماید علی که حضرت موسی سوای یکزوجه زنی دیگر نداشت از توریت
خود معرض اشکال است آیا نمی بینی که از ظاهر عبائر توریت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی
توریت که سفر الخروج است در آخر فصل ثانی چنین مذکور است فلما اتی موسی فی المقام عند الرجل زوجه
صفورا ابنته فولدت ابنا و سماه جیرشوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبة و ولدت غلاما ثانیا فسماه
الیعاذر انتهی و در اواخر فصل رابع این عبارت مسطور است فاخذ موسی زوجته و ولدیه و ارکبهم علی الحمیر و بعث
بهم و رجع الی مصر انتهی و در سفر رابع که سفر العدد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است نسبت باین دو زن
مرقوم فلما اقاموا بها تکلمت مریم و هارون فی موسی بسبب الامرأة الحبشیة التی تزوجها لانه کان قد اعتزل عنها
انتهی و از این عبارت معلوم میشود که این عورت حبشیه غیر صفورا بوده است پس کجا بودن وجه واحده برای
حضرت موسی ثابت گردید ثالثا در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام دو زن بوده اند که
در حباله تصرف و تناکح حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داود و
حضرت سلیمان نهایت بکثرت بوده اند چنانچه اینهمه حال از کتب سابقه ظاهر میشود و عنقریب مذکور خواهد شد
پس بنابرین افاده پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین پاکیزه و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله من
ذلک المذهب السخیف غرض ازین امور که بیان شد ظاهر گردید که بودن یکزوجه فقط چندان دلیل
پرهیزکاری نمیباشد و کثرت ازواج منافاتی از اتقا و پرهیزکاری ندارد و فلان تنزل از افاده پادری چنانکه
الله تعالی در ابتدا برای آدم الخ جواب آنست که پادری صاحب از حضرت یعقوب و حضرت داود و غیرهما از انبیای
مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم یکزوجه مقرر کرده بود پس آنحضرات چرا این قدر
عورات را برای خود مباح دانستند غرض حضرت آدم و حضرت داود و پیغمبر و جمیع پیغمبران هر چه کردند
همگی موافق حکم خدا بوده پادری صاحب را مع دیگر نصاری چون و چرا در این مناسب نیست افاده [illegible]

بلکه شاید که الحال این ادعای محض بدون اقامت دلیل صحیح بودن تحلیل است صاف از عبارت مذکوره توریت حالا
آن معلوم میشود افادهٔ عیسائی‌ها اگرچه زن را هم ظاهر پادریصاحب حبشیه زن مذکوره بجهت این امر ذکر
نمودند که خیال کراهت منظر او ظاهر شود حالانکه این مقصود شان حاصل نمیگردد زیرا که در ملک
حبش اکثر مردم صاحب حسن و جمال هم میباشند قول پادری در ترجمهٔ فارسی و همان سبب لهذا ظاهر این
مقال اکمل است بر اینکه بسبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه و کریه منظر بوده لهذا هارون و مریم
بر ایشان معاذ الله لعن و طعن کرده بودند حالانکه از عبارت مرقومه توریت این امر ظاهر میشود که
بسبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه اعتزال کرده بود ازین سبب هارون و مریم شکوهٔ شان
کرده بودند لیکن پادریصاحب لازم است که امر مذکور را ثابت نمایند والا ظاهر خواهد گردید که بخوبی
مطلب کتب الهیه را باوجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه در بعض مقامات بالعکس
می فهمند و طرفه تر اینست که نسبت لعن و طعن کردن بر حضرت موسی علیه السلام نعوذ بالله منه بجانب
حضرت هارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حالانکه لفظ تکلمت که بیشتر در عبارت عربیه
توریت گذشت اصلا بر امر مذکور دلالت نمیکند سبحان الله پادریصاحب اتهام و افترا نیز بر کتب الهیه
و انبیا و اتقیا می کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر هر مسلمانی نسبت
بمسلمان دیگر هم درست نمی‌شمارند نزد این قوم مرتبهٔ انبیا اینقدر است و دلیل است که بنسبت حضرت هارون
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام چنان عبارت مستکره و مستقبح که صریح خلاف تعظیم و توقیر
مستلزم تذلیل و تحقیر بلکه مستوجب تفسیق و تکفیر است پادریصاحب بر زبان خود آورده اند مصرعه
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و توهم نباید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و وقعت
لعن و غیره نمیباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آنرا ذکر میفرمایند زیرا که حقیقت حال برین نهج است
که بمجرد اینکه پسر سالومیت بر یهوواه که بزبان یهود معتبر است خدا کلمهٔ لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی را سفید فرموده و اخر الامر بحکم خدا او بهم شمار نمود چنانچه این حال در باب بیست و چهارم کتاب الاعبار من کتب التوریه بتفصیل مذکور است هرکه خواهد ملاحظه نماید پس شناعت امر مذکور بشهادت توریت ثابت است افادهٔ پادری و نه تا زندگی الخ بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار ساقط و دانستنی که صفورا زوجهٔ حضرت موسی پیش از آن حبشیه موجود بوده پس بودن یکزوجه فقط برای حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای مذکورین بشهادت صحف عتیقه ثابت و متیقن است پس اگر پیغمبری فقط یکشادی کدخدائی کرده یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب ما نمیباشد افادهٔ پادری همین طور موسی الخ سبحان الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتقا و پرهیزکاری در نفس الامر است از آن پادری صاحب یکوجه را هم درین مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط پاکیزگی و پرهیزکاری نیست ان هذا الشئ عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در همین رساله خود در بیان مرحلهٔ چهارم میان ذکر حال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هرچه از وی یعنی از حضرت موسی خود سهواً خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند انتهت عبارته بالترجمة الفارسیه پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی ع العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب بنا بر زعم نصاری باقی ماند بحال لازم که پادری صاحب جواب معقول این را بیان فرمایند در رساله خود را از تناقض و تهافت نجات بخشند

ترجمه قول فی ثبات پاکیزگی و پرهیزکاری عیسی مسیح بر هر شخصیکه انجیل مقدس را می‌بیند یا می‌شنود هویداست چرا که خلق الله میدانند که بیدا این خصلت عیسی مسیح پاکیزه و مبرا بوده و پرهیزکاری و تقوی او مشهور است این را مفصل بیان کردن نزاید است **جواب**

این اقرار پادری [illegible] ... اقرار موسی ... [illegible]

حشمات پادری صاحب را مفصل بیان کردن امر مذکور لازم و ضرور است هرگز زائد نیست
زیرا که تمام یهود پیدایش حضرت عیسی را پاک و پاکیزه نمیدانند و علی هذا القیاس یهود مذکورین مع
ملاحده و غیرهم من الفرق المنکرین بپاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب اصلاً معتقد نیند و آنحضرت را
پیغمبر برحق نمی شمرند بحقیت انجیل بالکلیه قائل نیستند و در نفس الامر نیز اگرچه حقیت حضرت عیسیٰ
و حقیت انجیل منزل من السماء فی الجمله ثابت لکن این انجیل که ازان پادری صاحب احتجاج و
استدلال می کنند از کتب سماویه منزله نیست پس واجب لازم است که پادری صاحب امور
مذکوره را کما ینبغی ثابت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتبار ندارد و هرگاه عیسائین
امور مذکوره را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز حقیت قرآن و نبوت و اتقاء پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله و سلم را بخوبی در مقابل شان باثبات خواهیم رسانید غرض در اعتقادات
نصاری داخل است که حضرت عیسیٰ بعوض امت خود در جهنم داخل شده اند و یوسف ولف
پادری صاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حجج و براهین
قاطعه فرزند رسول جامع المعقول و المنقول جناب مولانا و سیدنا مدظله العالی هزیمت خورده
ره گرای سمت دیگر شدند ایشان نیز اقرار امر مذکور در محضر جماعت کثیر و جم غفیر نموده اند
و علاوه آن خود این پادری در همین رساله خود در اواخر حصه آخر خویش چنین می نویسد چرا که
در یکمقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گنهکاران لعنتی شد انتهی کلامه و
بالترجمة الفارسیة پس هرگاه که حضرت عیسیٰ متقی و پرهیزکار بوده اند معنی این لعنتی شدن العیاذ
بالله و داخل شدن در جهنم چیست کدام ظلم زیاده ازین خواهد بود که خدا بعوض گناهکاران
دیگر آنجناب را که متقی و پرهیزکار و بیگناه بوده اند معاذ الله لعنتی نمود و در جهنم داخل گردانید
اکنون ملاحظه نمائید که حال تعظیم و توقیر نصاری نسبت با انبیا همین است که در حق حضرت عیسیٰ که

که خدا و پسر خدا است اشتباه که و بحث ... دل هم مجتبش غیرت چنان فقرهٔ مستقبح و مستنکره که ناچار بتکلیف
و جبر ما آنرا نقل کرده ایم بخوف و خطر کفر ... نعوذ بالله من ذلک سبحان الله با وجود
این امر چگونه چنین مردمان عیسائی توان گفت ... دوستدار و محب حضرت عیسی علیه السلام شمرد
مصر علیه این محبت نشد قیامت شد قطع نظر از همه تعجب است که چرا پادری صاحب درینجا
از ذکر این امر که برای حضرت عیسی علیه السلام نیز بنظر حضرت موسی علیه السلام فقط یک زوجه بوده است پهلو تهی فرموده
اند حالانکه نوشتن آن بمناسبت طریقهٔ اثبات اتقا و پرهیزکاری حضرت موسی علیه السلام لازم
ضروری بوده بالجمله اگر ازین بگذرا امر مذکور را ذکر نکرده که بزعم پادری آنحضرت بالکل تزویج ننموده
یا ازواج آنجناب چند تا بوده اند پس البته بجاست لیکن درینوقت این قباحت لازم می آید که
بزعم پادری مخالفت آنجناب از طریقهٔ حضرت موسی و انبیای سابقین لازم می آید پس هر چه پادری صاحب
جواب این مخالفت را تجویز خواهند کرد آنرا جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی علیه السلام نیز فقط یک شادی کدخدائی کرده بودند پس باز برای
عدم ذکر امر مذکور وجهی قرار نمی یابد مگر شاید پادری صاحب ازین خیال که تزویج و نزدیکی کردن
با زن منافی الوهیت است اظهار امر مذکور را مناسب ندانستند **ترجمهٔ قول پ[ادری]**

اثبات دوم بهر قدرت و کرامات که موسی علیه السلام پیش فرعون و مصریان و پیش بنی اسرائیل در
بیابان تا چهل سال نمود پس عیانست بسبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند **جواب**
حضرات مسیحی کسی از حکما و ملاحده زنادقه قائل انحراف نمیباشند که از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب مدعا و بدلیل آنچه ذکر می نمایند بتصریح بیان
فرمایند که چگونه بر مردم چند معجزات را ثابت خواهند کرد غرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور
را بدرجهٔ اثبات خواهند رسانید ما نیز نبوت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را بر همان طرز ثابت

خواهیم کرد و اینکه افاده فرموده که تا چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامات بوده پس قطع نظر از اینکه بجای قدرت
و کرامات نوشتن لفظ معجزات مناسب بوده آنحضرت منکرین که بیک معجزه و کرامت هم قائل نیند
چه جای اعتقاد اینکه تا مدت چهل سال از انجناب کرامات را در وظاهر شده است پس اثبات این دعاوی عهده
پادریصاحب لازم و متحتم است و اینکه افاده فرموده که بسبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند
پس اگر همین قائل و معتقد بودن مردم در ثبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادریصاحب هم مذهبان و هم
شهریان شان تکذیب نبوت پیغمبر با اعتقاد میکنند که بسبب صدور معجزات کثیره از انجناب صدها و هزارها
مردم مقر و معتقد انجناب بوده اند و میباشند **ترجمهٔ قول لی ثات** خداوند عیسی
مسیح قدرت و معجزاتیکه روبروی دوست و دشمن بیشمار اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر
الوهیت او نیز گواهی میدهند چراکه او نه خود صرف این کارها کرده بلکه شاگردان خود را نیز اقتدار معجزات
بخشید چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب حشمتمات** ای پادریصاحب گر دعاوی
بلادلیل ارباب عقل و انصاف سراسر پوچ و ناشایانست پس اگر شما از این میدانید در مقابل
یهود و غیرهم من الفرق المذکورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل نیستند
بدلیل قوی که مسکت بوده باشد امر مذکور را ثابت کنید بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان
طرز معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را باثبات میرسانیم یا نه افاده عیسائی بلکه بر الوهیت
او نیز گواهی میدهند اقول این گل دیگر شگفت سبحان الله **شعر** تو کار زمین را نکو ساختی ٭ که بر آسمان
نیز پرداختی ٭ معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادریصاحب ثابت نکرده اند اکنون مدعی
تحقق الوهیت شده اند و در پی اثبات آن میباشند الله اکبر چه عجائب آیا حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام که چهل سال معجزه ها نمودند و مردم را هدایت نمودند به محبت شان امکان شد که در نبوت
الوهیت انجناب نصاری هیچ فائده و نفعی نبخشید الوهیت حضرت عیسی با اتباع محبت کو نزعم نصاری

نصاری ثابت گردید الحق که این ادعا شان محض بسولن و ملعبه صبیان است و این دلیل پوچ و باد در هوا که در اثبات
امر مذکور ذکر کرده اند چرا که او نه خود صرف اینکار کرده بلکه شاگردان حواریین نیز الحق بسی آن فعلا این امر که تلامذه
حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج باثبات است لابد که پادریصاحب دلیل قاطع بران قائم کنند و این انجیل که
نصاری ترجمه های آن را بمعرض انطباع آورده اند کی مسلم الثبوت است که از آن پادری صاحب احتجاج کرده ثانیاً
اگر ما مسلم هم داریم که همه تلامذه حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات میداشتند پس ازین کجا ثابت میشود
که حضرت عیسی ایشانرا قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت نبخشیده باشد که در حضرت عیسی
هم قدرت بخشیده بود مراد میگیریم جناب باری عز اسمه را ثالثاً اگر بالفرض در انجیل مصرح است که حضرت
عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی بثبوت میرسد ازینکه فقط همین قدر
معلوم میشود که آنجناب مقبول الدعا و برگزیده خدا بوده اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل
گردید و قاعده است که هر امریکه بسبب شخصی از استدعا و طلب وی میشود پس آن امر بسوی همان
شخص اسناد کرده میشود رابعاً حضرت موسی تا چهل سال باعتراف پادری بلکه زیاده از آن معجزات
را ظاهر نموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشیده پس چرا پادریصاحب ایشانرا
خدای خود نمی فهمند آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده و در ایشان متحقق
نبوده که بسبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در
کتاب العدد توریت در باب یازدهم اینحال مذکور است که در هفتاد کس از بنی اسرائیل بخواهش
و مرضی حضرت موسی علیه السلام و بسبب اینکه از روح حضرت موسی حق سبحانه و تعالی قدری ایشانرا
هم بخشید این معجزه بهم رسید که باخبار اخبار غیب پرداختند خامساً در فصل ثالث انجیل یوحنا این عبارت
مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع انی وان کنت قد بدأت بمخاطبتکم فان لی کثیرا اقوله
واحکم علیکم لکن الذی ارسلنی حق هو والذی سمعته منه به اتکلم فی العالم انتهی و در فصل چهارم انجیل مذکور چنین سطور

است لو کنتم تحبوننی لکنتم تفرحون بمضیی الی الاب فان ابی اعظم منی و در فصل ۱۷ عشر جابجا
عبارتها موید مطلب ما مرقوم هست از انجمله این عبارت کلم یسوع بهذا و رفع عینیه الی السماء فقال
یا اب قد حضرت الساعة فمجد ابنک لیمجدک ابنک کما اعطیته السلطان علی کل ذی جسد لیعطی کل من اعطیته
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابد ان یعرفوک انک الواحد وحده الاله الحق والذی ارسلته یسوع المسیح انتهی
ازین عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستادهٔ خدا بوده اند و خود را جدا از خدا میشمردند و خدا
را از خود اعظم و افضل می فهمیدند و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عزاسمه را وحده لاشریک
میدانستند علاوه برین عبارات مرقومه حضرت عیسی جابجا در انجیل نسبت ارسال خود بجانب خدا نموده
پس عدم الوهیت آنجناب بثبوت رسید قول بتحقق اقانیم ثلثه که مستلزم شرک است هم باطل گردید والا
تمام این کلمات لغو و باطل میشود قطع نظر ازینهمه در فصل ۸ من انجیل مذکور حضرت عیسی بر خود اطلاق
انسان نموده پس چگونه مزعوم نصاری را باطل نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین مذکور
است لکنکم الآن تریدون قتلی و انا انسان کلمتکم بالحق الذی سمعته من الله و لم یفعله ابراهیم
پس اکنون منصفین بفرمایند که حق داشتن این قول حضرت عیسی که مصرح بعدم الوهیت است لازم یا
حق شمردن کلام پادریصاحب که سراسر خلاف عقل و شعور است علاوه برین پادریصاحب خود
درین رساله چنین افاده میفرمایند که مادر عیسی باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته
شد و در بیان نفی طرفداری بدین منوال افاده مینمایند بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس مندرج
است که مادر او از یوسف درودگر منسوب شده خود در کاروان سرا متولد گردید و بقنداق پیچیده
در آخر گذاشته شد الی آخر ما افاده و هم در قول آینده چنین افاده میکنند و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی
سختیهای بسیار فرمود خصوصا بتکلیفات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ و باز
ارشاد مینمایند که میشود ای زندگی در سوم از قبر زنده شده برخاست انتهی ما اردنا نقله من عبارته بالترجمة

بالترجمة الفارسیة الی غیر ذلک من العبارات التی ذکرها وهی دالة علی ما ینافی الوهیة عیسی علیه السلام پس
حالیا ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که هرگاه حضرت عیسی خدا بوده اند این چه معنی دارد که والدهٔ شان
بقدرت روح القدس حامله گردیدند از نیکه تقدم روح القدس و تاخر حضرت عیسی ثابت میشود و این
چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا هم قابلیت متولد شدن دارد حالانکه ولادت انسان
ظاهر است که بکدام طرز مستکره واقع می شود پس بجانب خدا اسناد چنین امر معیوب یعنی چه
وایضا بسوی پروردگار اسناد تکلیفات برداشتن و مقتول و مصلوب شدن و مدفون گردیدن
و زنده گشتن پس از سه روز سراسر عیب و مهمل است و هرگاه حضرت عیسی تا سه روز میت و فانی
مانده اند و مقتول و مصلوب گشته اند پس کجا مطابق مزعوم نصاری الوهیت شان ثابت باقیماند
بالجمله برین تقدیر لازم می آید که دران ایام دنیا از خدا تا سه روز خالی مانده باشد سبحان الله
خدا که دائمی و واجب الوجود است آیا بزعم نصاری قابلیت مردن و مقتول شدن و مدفون
گردیدن و زنده گشتن هم دارد و آیا اینکه او تعالی بر همه قوی و غالب و منزه و مبرا از تمام
نقائص و معائب است آیا بزعم شان لائق این هم هست که از دست بندگان خود
تکلیفات بردارد و بردار کشیده شود والعیاذ بالله این چه اعتقادات غلط ناقصه و متناقضه
خلاف عقل و نقل حضرات نصاری اختیار کرده اند پس ایشان را لازم است که انصاف کنند
عقل و شعور را دخل دهند و از چنین اعتقادات سراپا مهمل و مستقبح دست بردار شوند و سوای امور مذکور
نسبت امور معیوبه و قبائحیکه بر تقدیر ادعای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید
و محالات و ممتنعاتیکه بران مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور گردید فلترجع الیها

ترجمه قول ذی شبات سوم بر طور سینین گوئی موسی در توریت بسیار سخنها نوشته
اند خصوصا خبر تولد خداوند عیسی و تکلیفات یافتن و کفاره شدن برای بخشش جهان و نجات یافتن خلق الله

از معرفت لهو داده اند این همه سخنها کامل شد و چندین سخنها است که کامل شده نیست آن سخنها که
درین رساله مندرج کردن طول میشود و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی سخنهای بسیار فرموده
خصوصاً بتکلیفات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم و فرستادن روح القدس
بر حواریان و غارت کردن بیت المقدس و آمدن انبیای کاذب و انتشار خوشخبری انجیل در تمام
روی زمین خبر داد از آنها چند سخنها واقع شد و چند تا واقع شده نیست **جواب تتمات**
فرق منکرین توریت وغیره را حجت میدانند و صدور پیشین گوئی را از ان هر دو جناب برین طرز که دلیل
حقیت نبوت باشد هرگز مسلم ندارند پس تا وقتیکه پادریصاحب آنرا با دله مقبوله ثابت نکنند افادات
مذکوره ساقط از معرض اعتبار است و فرق منکرین بطرز تقریر پادریصاحب که عنقریب منقول خواهد شد
میتوانند گفت که بودن وصف پیشین گوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چراکه
این خبرها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است منجمله سخنهای
گفتهٔ ایشان شمار نخواهد شد و اگر علاوه آن اخبار است تاهم علامت حقیت رسالت نیست زیراکه
در هر زمانه بعض اشخاص چنین می شوند که کلامهای پیشین را دریافته فی الجمله خبر آینده هم میدهند
پس پادریصاحب بیان فرمایند که اکنون چه طور پیشین گوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود
و پیشین گوئی جناب رسالت مآب را چگونه باطل خواهند فرمود افاده پادری خصوصاً خبر تولد
خداوند عیسی الی هذه الافاده اینهمه سخنها واقع شد یهود باین اخبار و بحقیت عیسی بن مریم
علی نبینا و علیهما السلام اصلا قائل نیستند پس پادریصاحب را لازم است که امور مذکوره را بر
ایشان ثابت کنند و همچنین خبرهائی را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند بالجمله از اکثر اخبار مفهوم
میشود که حضرت عیسی خدا نبوده اند پس لازم است که پادری وغیره عیسائیان از قول الوهیت
آنجناب دست بردار شوند افاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ دریافت باید

باید نمود که هرگز حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده
اند و پس از سه روز زنده نگشته اند بلکه خدائی و [illegible] نده آنجناب را از نظرهای یهود مستور نموده
و حضرت جبرئیل حی سالم الیشانرا بر آسمان همراه خود بردند چنانچه در قرآن مجید نیز جهت ابطال
زعم یهود و غیرهم چنین ارشاد شده است وَقَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ
وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَاِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهٖ
مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا پس این
خطای یهود و نصاری است که بسوی آنجناب نسبت موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد
و بجانب شان نسبت کردن اخبار مذکور و هم چنین بجانب حضرت موسی افترا محض است لابد
که عیسائیین این امر را بدلیل عقلی ثابت کنند و انی لهم ذلک آیا نمی بینی که خود حضرت عیسی در
انجیل جابجا بر زنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق
و راست بوده باشند تناقض و تهافت و کذب و دروغ بودن این اخبار کثیره که در مقدمهٔ بقای
خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب
قلوبکم آمنوا بالله و آمنوا بی ایضا ان المنازل فی بیت ابی کثیرة و لولا ذلک لکنت اقول لکم
انی انطلق لاصلح لکم مکانا و ان انطلقت و اعددت لکم مکانا فسوف آتی و اخذکم الی لتکونوا انتم حیث
اکون انا و انتم عارفون الی این اذهب و تعرفون الطریق قال له توما یا سید ما نعلم این تذهب و
کیف نقدر ان نعرف الطریق قال له یسوع انا هو الطریق و الحق و الحیوة لا یأتی احد الی الاب
ملاحظه نمائید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حی نموده و مفارقت خود را
ازحواریین جابجا بانطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطابق کلام اهل اسلام است که آنحضرت
زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت با آنجناب عارض نشده بالجمله اگر آنجناب در جمع

خود مقر و معتقد مصلوبیت و مقتولیت یسوع اند پس در عبارت مذکوره جابجا جانب خود اسناد و اطلاق
دو رفتن نمی نمود بلکه چنین می فرمود که منکه کشته میشوم پس سببش اینست که برای مهیا کردن مکان
بجهت شما مقتول میشوم و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر رفتن خود نموده اند در انجا ذکر کشته شدن
خود میفرمودند و بعد از عبارت مذکوره بفاصله یسیر این عبارت مرقوم است قال له
فیلبس یا سیدنا ارنا الاب و کفینا قال له یسوع انا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنین
مذکور است و العالم لیس یرونی و انتم ترونی لانی حی الخ ازین عبارات صاف ظاهر
میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و ورای این دیگر فقرات فصل مذکوره دال برامر مسطور
است و هم چنین دیگر عبارات انجیل بکثرت برامر مذکور دلالت می نماید پس اگر احیاناً مخالف
انها عبارتی در انجیل و غیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است ترجمه
قول بی ثبات چهارم بر موسی طرفداری در هیچ سخن از توریت ثابت نمیشود
بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او هارون و از همشیرا و مریم گناه صادر شد و هر چه از خود ش
سهواً خطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان
خطا در بیابان نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگرچه
الله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سرداری را در خاندان خود مقرر نمود بلکه
در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد اگر در او طرفداری و نفسانی میبود پس
صفرزندی اولاد خود را درجات عالی می بخشید جواب حشمات اگر
منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افادات پادری بگویند
که لدا م جانب داری و رغبت دنیا زیاده ازین خواهد بود که باوجود صدور چنین خطا
حقیر که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد

خواہند ماند و از ولایت کنعان محروم خواہند ماند و با وجود صدور گناہ از ہارون و مریم علیہما السلام از نبوت و حکومت مومنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکارا نکردند کہ کنون من لیاقت نبوت ندارم و ہارون را از مرتبۂ نبوت و مقبولیت معزول نفرمودند و مدارج ایشان و مدارج مریم علیہا السلام را بدستور باقی گذاشتند حالانکہ اتقا و پرہیزکاری شرط نبوت و مقبولیت ہست چنانچہ این پادری نیز اعتراف کردہ و اذا فات الشرط فات المشروط و چرا ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را کہ بالکل از وی علاقہ نمی بود چرا مقرر نمودند از نیہم جانبداری شان ثابت میشود پس پادری صاحب در جواب این نقضہا چہ ارشاد خواہند فرمود ہرچہ در جوابش بیان خواہند کرد ہمان جواب ماہم از جانب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہست بالجملہ ایقاع مامورات الٰہی و اظہار امور حق را طرفداری و جانبداری نباید دانست افادۂ عیسائی بلکہ برخلاف آن ہرچہ از برادر او ہارون الی ہذہ الافادۃ و ہرچہ از خودش سہوا الخ سبحان اللہ حال این کردہ را ملاحظہ باید کرد کہ حضرت موسی و ہارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را کہ جائز الخطا و مصدر ذنب و عصیان میفہمند و آن تذلیل و تحقیر انبیا و رسل ندیشہ نمی کنند و فقط حضرت عیسی را از قبایح و معاصی مبرا می شمرند حالانکہ ہیچ مابہ الفرق متحقق نیست ان ہذا الشئ عجاب حقا کہ اگر ازین رہگذر اینہا را عیسائی بگویند بجاست لکن حاشا کہ امر مذکور نیز موافق مرضی حضرت عیسی بودہ باشد بالجملہ ہرگاہ حضرت موسی و ہارون و انبیاء آخر جائز الخطا و مصدر عصیان قرار دادہ شدند پس آنہا قابل اعتماد خلق باقی نماندند و فائدہ بعثت حاصل نشد زیراکہ بنابرین تقدیر در ہر قول و فعل شان گمان سہو و خطا و احتمال کذب و دروغ متطرق پس برای ہر دمان بجہت مخالفت و ترک اطاعت عذر مقبول تحقق و مفاد

ارسال وبعثت بالکلیه مفقود ومعدوم علاوه برین هرگاه آنحضرت جائز الخطا شدند محتمل است
که حکم خدا را نیز فراموش نمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد
حالانکه باقرار این پادری حق سبحانه وتعالی از لغو مبرا ست بالجمله اگر بالفرض امور قبیحه مذکوره
در توریت اصلی بجانب حضرت موسی وهارون ومریم علیهم السلام مستند پس بعد اثبات امر مذکور
بنا بر لزوم مفاسد مذکوره پادری صاحب را تاویل چنین امور لازم وواجب وآن عبارات را
بر معانی ظاهره باقی گذاشتن وموافق آن اقرار واعتقاد نمودن بعید از عقل وانصاف
افاده پادری اگر در وطرفداری ونفسانی می بود الخ این حرفها مطابق داب علما نیست
بلکه بر طبق طرز عوام است وحقیقت حال اینست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد
واقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرفداری
ونفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف مرضی حقتعالی امری را بدون استحقاق باولاد
یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیت وجانبداری
شمار نموده خواهد شد بالجمله حضرت داود با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم
مقام خود نمودند وهیچ خادم را رتبه مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر
می شود که بسیار جانب داری ونفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال
در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است وحضرت موسی برادر خود هارون را در
حین حیات خود نائب وخلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند ودر هر امر ایشان را
مشیر ووزیر ومقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله بصفت جانب
داری وطرفداری متصف بوده اند چنانچه حال پس گذاشتن هارون بنیابت خود
هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما ینبغی از فصل سی وسوم سفر الخروج ظا

ظاہر می شود و ہم در کتاب خروج از کتب توریت در باب بست و ہشتم چنین مذکور است و تو از بنی اسرائیل ہارون را کہ برادر تست نزد خود طلب کن و پسران وی ہمراہ وی باشند تا کہ برای من ہارون و ناذاب و ابیہو و الیعاذار و ایتامار پسران او کاہن شوند و تو لباس مقدس برای ہارون کہ برادر تست بجہت بزرگی و فخر بساز الی آخرہ ماذکر غرض این باب ہمگی در فضیلت ہارون برادر حضرت موسی وارد شدہ است پس بنابر زعم پادریان این ہمہ بر نفسانیت و طرفداری متضمن علاوہ برین در کتاب عدد در میان باب دوازدہم مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکہ بر روی زمین بودند زیادہ بردبار بودہ انتہی ما اردنا ذکرہ پس پادریصاحب بیان کنند کہ این را از زبان خود اظہار کردن آیا درین نفسانیت و طرفدار یافتہ می شود یا نہ و در ہمان باب مسطور است انگاہ یہوا در ستون ابر داخل شدہ فرود آمد و بر در خیمہ ایستادہ ماند و ہارون و مریم را طلبید آن ہر دو آمدند در ان ہنگام وی فرمود کہ سخنہای مرا بشنوید اگر از شما کسی نبی می بود پس من کہ یہواام خود را در مشاہدہ و یرا می نمودم و از وی در خواب کلامہای می نمودم لکن بندۂ من موسی چنین نیست او در تمام خانۂ من امانت دار است من از وی رو بر رو در عالم مشاہدہ سخن میکنم نہ مثل سخنہای خیال کہ او شبیہ مرا بیند پس شما از شکوہ کردن بندۂ من موسی چرا نترسید انتہی ما اردنا نقلہ پس پادریصاحب بیان فرمایند کہ مطابق تحقیق مذکور اگر این جانبداری نیست پس دیگر چیست غرض ازین قبیل صدہا عبارات در توریت وغیرہ مذکور تا کجا ذکر کردہ شود علاوہ برین پادریصاحب این را ہم بیان فرمایند کہ اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چہ معنی دارد کہ یہواہ در ستون ابر داخل شدہ فرود آمد و ایستادہ ماند و معنی رو برو شدن چیست و حضرت عیسی کہ نصاری ایشان را خدای خود میدانند در انوقت کجا بودہ اند و بلفظ

بعض نفسانی در عبارت منقوله پادری غلط و مهمل است **ترجمهٔ قول بی ثبات**
و بر خداوند عیسی مسیح طرفداری در هیچ سخن نمیتواند شد بلکه بر خلاف آن در انجیل متعدد
مندرج است که پدر او از یوسف درودگر منسوب شد و خود در کاروان سرا متولد گردید و
بقنداق پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را از حقیران بیش خلق یعنی اکثر ماهی گیران را
انتخاب نمود و از خلق ذلت هر نوع برداشت و آخر مثل ناشند مقتولان مصلوب شد چنانکه
انبیای علیهم السلام پیشین خبر داده بودند پس ازین سخنها ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح هیچگونه طرفداری
نیست مگر همه سخنهائیکه واجبی و درست و نزدیک عقل حق اند بیان فرموده **جواب**
حق سمات کدام جانب داری و نفسانیت موافق زعم پادری ازین زائد خواهد
بود که حضرت عیسی بزعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه
اینها بمسائل ارزنده خود می فهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است
یا ابه هولاء الذین اعطیتنی ارید ان یکونوا معی حیث انا لیروا مجدی الذی اعطیتنی لانک احببتنی
قبل انشاء العالم انتهی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت مسطور است فقال له الیهود
الان علمنا ان بک جنونا قد مات ابراهیم والانبیاء ایضا فانت تقول ان من یحفظ قولی
لا یذوق الموت الی الابد هل انت اعظم من ابینا ابراهیم الذی مات ومن الانبیاء الذین
ماتوا من تجعل نفسک اجاب یسوع قائلا ان کنت انا امجد نفسی فلیس مجدی شیئا ابی الذی
یمجدنی الذی تقولون انه الهنا ولم تعرفوه وانا اعرفه وان قلت انی لا اعرفه صرت کاذبا
مثلکم لکننی عارف به وحافظ لقوله ابراهیم ابوکم اشتهی ان یری یومی فرأی وفرح فقال له
الیهود لم یات لک بعد خمسون سنة افقد رأیت ابراهیم قال لهم یسوع آمین آمین اقول لکم
انی قبل ان یکون ابراهیم انا کائن فاخذوا حجارة لیرجموه فتواری یسوع وخرج من الهیکل وجاز بینهم هکذا

هذا في الانجیل المطبع هکذا سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخوف
سنگ تنگ مستور شدن را گوارا نمود و بالجمله فقرات این هر دو عبارت مصرح این امر است
که آنجناب خدا نبوده اند و در فصل سادس مذکور است قال لهم یسوع امین امین
اقول لکم انه لیس موسی عطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی یعطیکم خبز الحق من السماء لان
خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم انتهی پس درین عبارات که حضرت
عیسی ادعای فضیلتهای صحیح نموده اند و خود را تفضیل داده اند بر حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و انبیاء آخر و خود را نان خدا قرار داده من و سلوی را بتحقیق گردانیده اند
این را پادریصاحب بیان کنند که آیا امارت جانب داری نفسانیت هست یا نه
بالجمله مثل عبارات مذکوره عبارتهای بسیار در انجیل مذکور است که حصار آنها موجب
تطویل افاده پادری بلکه بر خلاف آن در انجیل مقدس الخ یهود انجیل مقدس نمیدانند
و کتابی وضعی و جعلی تر امی شناسند پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل
شان ثابت نمیتواند شد قطع نظر ازین چند امر جزئی که پادری درینمقام ذکر کرده است
ازان کلیه استدلال کردن برینکه گاهی از حضرت عیسی هیچ امر طرفداری صادر نشده
در نفس الامر هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات اسناد جنون و سحر
وغیره که از کفار نسبت جناب رسالتمآب صلعم امور مذکوره از رهگذر تعصب و بغض بظهور صادر میکردند
و ایذاها اینکه از ایشان واقع می شد جا بجا مذکور است و علاوه بران در احادیث مفصل
منقول است پس چرا پادریصاحب بسبب این امر اعتقاد بعدم نفسانیت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهود حضرت عیسی العیاذ بالله
فرزند یوسف درود گر بوده اند چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مذکور است که کانوا

يقولون أليس هذا المسيح بن يوسف الذي نحن عارفون بابيه وامه فكيف يقول هذا اني
نزلت من السماء انتهى پس جاى ليا اگر پادريصاحب مرد ميدان اند اين امر را در مقابل يهود ثابت
نمايند كه حضرت عيسى بدون پدر پيدا شده بودند خلاصه هرگاه پادرى اعتراف كرد كه
مادر حضرت عيسى حضرت مريم بوده اند وآنجناب متولد شده بودند ظاهر گرديد كه ادعاى
الوهيت در حق شان باطل و عاطل است افاده عيسائى و از خلق قلت هم ترجع الى هذه
الافادة همانند مقتولان الخ سبحان الله عيسائيين با وجود اين حضرت عيسى را خدا
مى شناسند آيا خدا هم لياقت اين دارد كه از دست بندگان خود ذلت بردارد و
بردار كشيده شود و مقتول و مدفون كرده شود بالجمله درين مقام صاف نوشتن
ميبايست كه آنجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند نوشتن زايد و بيوجه است
چنانچه خود در عبارت آينده اين مضمون را نگاشته و براى نجات جهان مجسم گشته كفاره
گرديدن و كشته گشتن و سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسيار مكتوب است افاده پادرى
چنانكه انبياى پيشين الخ غلط محض است هيچ پيغمبرى خبر مقتوليت و مصلوبيت حضرت عيسى نداده
لازم است كه پادريصاحب اين امر را بدرجه ثبوت رسانند افاده پادرى مگر همه سخنهائيكه
واجبى الخ نزد ما كه همين است كه حضرت عيسى هرچه فرموده است همگى واجبى درست و راست موافق
عقل و شعور ارشاد نموده و هيچ سخنى غير واجبى و نادرست ارشاد نفرموده لكن عيسائيان
البته اسناد چنين امور كه نهايت نادرست و خلاف عقل و شعور و غير واجبى است مثل دعوى
الوهيت و ابنيت خدا و غيره بطرف شان ميكنند حالانكه آنجناب خود بخلاف امور مذكور تصريح
فرموده اند و از ادله قويه بطلان آنها ظاهر و باهر و هرگاه بيان كردن امور درست و واجبى
ثابت شد عدالتها فضيلت باشد دليل نفسانيت نيست پس هرچه جناب سالتماب در حق خود

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل تصانیف نباید دانست

ترجمه قول اثبات

پنجم پیشتر از زمانه موسی هرچه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل الله فرموده بود مطابق آن در توریت موسی نیز نه برخلاف آن بیان نمود چرا که قربانی هابیل پسر آدم مشهور است همچنان قربانی در توریت از معرفت موسی فرمود و این همه قربانیها از زمانه آدم تا بعد اشدن مسیح نشانی تکلیفات گشته گردیدن همان خداوند عیسی بوده پس این گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر نبی الله بودن او مطلق شکی نیست

جواب حشمات

العجب که پادریصاحب کلیة دعوی می کنند که هرچه پیش از حضرت موسی حقتعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در توریت موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از این امر واحد که مطابق قربانی هابیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر جزئی آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهت در یک امر از هابیل بالفرض ثابت هم بشود پس ازین چطور ثابت میتواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق و قدم بقدم حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادریصاحب آن امر واحد جزئی را مستلزم این امر کلی میدانند عجب طرفه طرز استدلال است که گاهی هیچکس مانند آن بعمل نیاورده باشد ای کاش که پادریصاحب اول بر طرز استدلال بخوبی اطلاع و آگاهی بهم میرسانیدند بعد ازان متوجه تصنیف رساله میگردیدند که موجب مضحکه نمیشد بالجمله تا وقتیکه پادریصاحب بر امر مذکور دلیل معقول قائم نکنند کلام شان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر اینست که از هیچ فعل هیچ حضرت آدم وغیره نیز احتجاج ننمودند فقط از فعل هابیل استدلال فرمودند و تعرض افعال باقی انبیای مذکورین مطلق نکردند قطع نظر ازین تخصیص پیغمبران مذکورین هم بیوجه است

عیانست که معنی این امر میشود نه که هیچ امر بر خلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی بعمل در نیامده بلکه
حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر برعکس پادریصاحب بتقصیر از پایه ساقط
از معرض اعتبار اند که از ذکر شان اعراض فرمود نه بغرض اظهار پادریصاحب در حوالات مکتوبه
که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی را هلاک نکرده اند و نه کسی را بدست کسی بمعرض قتل آورده
اند و بسبب حضرت موسی و بحکم شان صدها و هزارها قتل شده اند پس مخالفت شان با انبیا
بالبداهة از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال و قتال که جابجا در توریت مذکور
است بلکه بنابر مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری برعایت اختصار یک عبارت مختصر درین مقام
مذکور میشود در باب اول سفر الاستثنا مذکور است بعد از ینکه او سیحون پادشاه اموریان را که
در حسبان میماند و عوج پادشاه بشینه را که در عشتاروث و اذرعات میماند قتل نمود انتهی بالترجمة
الفارسیه و خود همین پادری هم اقرار کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که در حین حیات
یک زوجه شادی دوم ناروا است حالانکه زوجه ساختن حضرت هاجره در حال حیات حضرت
ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتب آسمانیه ثابت است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب
نیز بدرجه ثبوت فائز چنانچه این عبارتها عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیای
سابقین موافق ادعای پادریصاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابراهیم را حکم
قربانی پسر شان شده بود و ایشان موافق آن جمیع متعلقات امر مذکور را بعمل آوردند همچنان کی
برای حضرت موسی واقع شد پس ادعای موافقت در جمیع امور سراسر باطل و عاطل است قطع النظر
ازینهمه از توریت ظاهر و عیانست که حضرت یعقوب برای خود جمع بین الاختین را در نکاح درست
دانسته اند حالانکه حضرت موسی در کتاب مزبور آنرا حرام کرده اند چنانچه عنقریب اینهم مذکور خواهد
شد با افادهٔ پادری همچنان قربانی در توریت بخواهش عیسوی نیز محتاج باثبات است پس ادعا اینکه پادری

پادریصاحب برآن دلیل مقبول قایم نمیکنند قابلیت اعتنا ندارد و افادهٔ پادری و اینهمه قربانیها الخ
نبود هرگز این امر را قابل احتجاج نمیدانند پس در مقابل شان پادریصاحب را لازم است که
این دعوی را بدلیل مقبول ثابت نمایند علاوه برین پیشتر معلوم کردی که هرگز حضرت عیسی علی
نفس نفیس خود مقتول و مصلوب نشده اند چراکه اگر این امر درست و راست باشد پس تمام
آن اقوال که در آنها حضرت عیسی بحیات و بقای ابدی خود تا بقیامت خبر داده اند یکسر
باطل میشود پس آن قربانیها را که پیشتر واقع شده نشان مقتول شدن آنحضرت گردانیدن
غلط صریح و خطای فضیح است افاده پادری پس این گواهیهای پنجگانه الی آخر القول المذکور
در پیغمبر حقیقی بودن حضرت موسی در نفس الامر البته مطلق مقام شک نیست لکن هرچه که
پادریصاحب بیان فرموده ازان هرگز حقیقت نبوت آنجناب ثابت نمیشود و تحقق آن
گواهیهای پنجگانه که بجانب آن در سر حجم فقرهٔ مذکوره اشاره نموده است بدرجهٔ ثبوت نمیرسد
پس سخنهای حوالی این نظیر بلاطایل و تصحیح بیحاصل را اگوار فرموده اند **ترجمهٔ قول بی ثبات**
و در مقدمه کلام پیشین خداوند عیسی مسیح فرمود که خیال مکنید که من برای ضایع کردن توریت
و انبیا آمده ام من برای ضایع کردن نه بلکه برای کامل کردن آمده ام و در مقام دیگر
فرموده است که فریسیین و کاتبان موسی بر تخت نشسته اند برای این هرچه ایشان شما را بفرمایند
شما بران عمل کنید و باز بآن فرموده است که نوشته ها را تفحص کنید چراکه شما می فهمید مطابق
آنها حیات ابدی میدارید و آنها بر من گواهی میدهند و در مقام دیگر چنین فرموده است
که من از شما راست میگویم که تا وقتیکه آسمان و زمین زایل نشود یک نقطه یا یک شوشه از توریت
هرگز زایل نخواهد شد تا وقتیکه همه مکمل نشود پس همچنان خداوند عیسی کلامهای تصدیق ادا قائم
داشت مطابق آنها فرمود پس این گواهیهای پنجگانه چنانچه بر موسی ثابت شدند همچنان در

حق سمات

عیسی مسیح نیز بحق اند و نزدیک منصفات ثابت است که ایشان از طرف الله تعالی بوده اند جواب دعای اینکه از حضرت عیسی مسیح چه مخالف افعال حضرت موسی و انبیای سابقین صادر نشده سراسر باطل و عاطل است زیرا که بنا بر مزعوم نصاری آنجناب دعوی الوهیت خود مینمودند حالانکه جمیع پیغمبران خود را بندهٔ خدا میدانستند چنانچه عنقریب از توریت منقول خواهد شد که حضرت یعقوب در جواب راحیل فرمودند مگر بجای خدا ام آنکه ترا از میوهٔ شکم باز داشته و بیشتر از کتاب مذکور این سخن مسطور شد که حق تعالی بمخاطب مریم و هارون چنین ارشاد فرموده است لکن بندهٔ من موسی چنین نیست و در کتاب خروج در باب سی و دوم چنین مذکور است و تو ابراهیم و اسحق و اسرائیل بندگان خود را یاد کن الی غیر ذلک پس مخالفت آنجناب بمقتضای زعم نصاری از طریقهٔ انبیای سابقین ثابت گردید و خود همین پادری نگاشته است که در انجیل مذکور است که سوای یکشادی شادی دیگر در حیات زوجهٔ اولی درست نیست حالانکه از بعض کتب عتیقه معلوم میشود که ازواج حضرت داؤد و حضرت سلیمان بسیار بوده اند و هم چنین کثرت ازواج حضرت یعقوب نیز از بعض کتب تورات ظاهر میشود و علی هذا القیاس این امر نیز از آن دریافت میگردد که حضرت ابراهیم دو زوجه داشتند حضرت ساره و حضرت هاجره پس درین امر نیز مخالفت حضرت عیسی بنا بر تحقیق پادری صاحب از طریقهٔ انبیای سابقین ثابت شد علاوه برین کدام مخالفت زائد ازین خواهد بود که از توریت حرمت شتر ثابت میشود و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند و حکم مذکور را نسخ فرموده اند در باب یازدهم کتاب احبار مرقوم است مگر آن چارپاها که نشخوار میکنند یا سم آنها شکافته میباشد آنها را مخورید هم چون شتر که آن نشخوار میکند مگر سم آن شکافته نمیباشد پس آن ناپاک است برای شما انتهی بالترجمة الفارسیة و نصاری که خود را عیسائیین و اتباع حضرت عیسی میشناسند خوک را بی تکلف نوش جان میفرمایند پس البته حضرت عیسی را نیز مسیح و مجوز

آن عید لسبتیا باشند حالانکه در توریت حزقیل مرقوم است در باب مذکور مسطور است وخوک که سم آن
شکافته میباشد مگر آن نشخوار نمیکند پس آن نیز برای شما ناپاک است شما از گوشت آنها هیچ نخواهید خورد
الی آخره ما سطر و در ما سبق عبارتیکه از انجیل یوحنا مذکور شد متضمن این فقره است آبائنا سجدوا فی
هذا الجبل وانتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم و آنزمن از اولاد یعقوب بود
پس مخالفت حضرت عیسی وغیره از طریقهٔ آبا و عورت مذکوره در مقدمهٔ قبله ثابت گردید علاوه
برین در فصل دوازدهم انجیل متی چنین مرقوم است و فی ذلک الزمان مر یسوع فی السبت بالزروع وجاع
تلامیذه فبدؤا یفرکون سنبلا و یاکلون فلما ابصرهم الفریسیون قالوا له ها تلامیذک یعملون
ما لا یحل عمله فی السبت فقال لهم اما قرأتم ما صنع داؤد لما جاع والذین معه کیف دخل بیت الله
واخذ خبز التقدمة الذی لا یحل له اکله ولا للذین معه الا الکهنة فقط او ما قرأتم فی الناموس ان الکهنة
فی السبت فی الهیکل ینجسون السبت ولیس علیهم ذنب اقول لکم ان ها هنا اعظم من الهیکل الخ از
فقرات این عبارت صاف معلوم میشود که حضرت عیسی مخالف احکام توریت در سبت بود
وآنحضرت و تلامذهٔ آنحضرت در مقدمهٔ اکل سنبل مخالف حکم توریت بعمل آورده اند و همچنین
حضرت داؤد مخالفت بعض احکام توریت کرده اند قطع نظر ازین از بعض فقرات انجیل یک گونه
جانب اعتراض وطعن بر بعض انبیای سابقین مستنبط میگردد پس جواب این امر بر ذمهٔ پادریصاحب
زیاده تر واجب و لازم است زیراکه این امر نسخ کردن آن اندست چنانچه حضرت عیسی در حق حضرت
موسی میفرمایند و در سابق مذکور شد اقول لکم انه لیس موسی اعطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی
یعطیکم خبز الحق من السماء لان خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم و این در
جواب این فقره یهود فرموده اند آباءنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من
السماء و اکلوا پس از فقرهٔ مسطوره صاف ظاهر میشود که آنحضرت معتقد نزول من و سلوی از جانب

الشمان نبوده اند اکنون جواب این را پادریصاحب بیان فرمایند والا ابطال معجزه مسطوره
که از حضرت موسی صادر شده لازم می آید با بجمله نسخ کردن بعض احکام توریت نزد نصاری
نیز ثابت است پس کلام مسطور ساقط از معرض اعتبار است افاده پادری و در مقدمه کلام پیشین
خدا الی هذه الافاده بلکه برای کامل کردن آمده ام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
نیز همین طریق ارشاد فرموده اند و نسخ کردن بعض احکام چنانکه از انجناب صادر شده است
هم چنین از حضرت عیسی نیز صادر گردیده است پس نصاری را باید که بجانب آنجناب هم نسبت
تضییع توریت نکنند چنانکه بسوی حضرت عیسی اسناد تضییع نمینمایند افاده پادری و در مقام دیگر فرموده
است که فریسیین و کاتبان موسی الخ تمام عبارت را پادریصاحب بسبب اینکه منافی مقاصد شان بوده است
درینمقام ذکر نموده اند حالانکه در فصل بیست و سوم انجیل متی بعد از فقره که ترجمه آنرا پادریصاحب بعبارتیکه
منقول شد ذکر نموده اند اکثر فقرات در اسارت کتبه و فریسیین مذکور شده است چنانچه بعد از فقره مشار الیها
چنین مسطور است و مثل اعمالهم لا تصنعوا لانهم یقولون ولا یفعلون بل یربطون احمالا ثقالا ویضعونها علی عواتق
الناس الخ غرض از ینجا تا آخر تمام فصل مذکور در بیان سوء حال فریسیین است هر که خواهد ملاحظه نماید و از
بعض فقراتش معلوم میشود که آنمردم در بیان احکام نیز از حد تعدی میکردند پس اکنون پادریصاحب
بیان کنند که هرگاه آنها چنین بد بوده اند کی کلام شان قابل عمل خلق باشد و در کلام مسطور حضرت
عیسی که تناقض و تهافت لازم می آید پس علاج این چیست علاوه برین باینقدر معلوم کردی که بر اقوال
فریسیین نیز حضرت عیسی تلامذه شان در بعض مواضع عمل نکرده اند پس اینقول هم که هرچه ایشان شما را
بفرمایند شما بران عمل کنید کلیه درست نمی آید افاده پادری و باز فرموده است که نوشته پادری التفحص
کنید الخ ازین التفحص این امر ثابت نمیشود که بجمیع احکام توریت عمل کردن واجب و لازم است بلکه
حضرت عیسی که حکم تفحص و تجسس نموده برای اثبات نبوت خود بوده تا بر گواهیهای حقیت نبوت آنجناب مردمان

مردمان مطلع شوند کما لایخفی علی العاقل افادهٔ پادری و در مقام دیگر الخ اگر مطلب حضرت عیسی
همانست که پادریصاحب فهمیده‌اند پس چرا حضرت عیسی تلامذهٔ شان در مقدمه اکل سنبل بروز سبت
از حکم توریت مخالفت نمودند و چرا اشتر را درست کردانیدند حالانکه در توریت حرمت آن
مذکور است و چرا نصاری خوک را می‌خورند و میخورانند باوجودانکه آنهم بشهادت توریت
حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل اینست که در باب بیست و هفتم کتاب
استثنا از کتب توریت چنین مذکور است هرکه بر حکمهای این شریعت قائم نماند و عمل ننماید
بر او لعنت همه جماعت بگوید آمین انتهی بالترجمة الفارسیة پس اکنون آن مردمان که بر خلاف
حکم توریت خوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه بالکلیه دست بردارند حالانکه
حکم آن بکمال تشدد جابجا در توریت وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر
کدام کس میشود افادهٔ پادری و نزدیک منصفان الخ نزد منصفان حقیت نبوت اینهمه
پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
ثابت است و حال نامنصفان اینست که چنانچه بعض اشخاص از ایشان انکار حقیت
نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می‌نمایند هم چنین بعض نامنصفان
حضرت عیسی و حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادریصاحب مطلق این امر
ثابت نمیگردد که آن گواهیهای پیچگانه که در کلام شان مذکور شده در حضرت موسی و
حضرت عیسی متحقق بوده و این حضرات پیغمبر برحق بوده‌اند پس حالیا پادریصاحب را
میباید که بر امور مذکوره ادلهٔ مقبوله قائم کنند **ترجمهٔ قول الثابت**
حصه سوم اکنون مرا اشکال را باید نمود که این سند ها در رسالت محمد صلی الله علیه [illegible]
بوده **جواب حشمات** اکنون بحسب درجواب افادات پادری ثابت میکنیم

هیچ امر منافی رسالت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم صادر نشده و هر چه پادری
ذکر کرده است همه تطویل بلا طائل و باطل و عاطل است

ترجمهٔ قول ثالث

اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پاکیزگی و پرهیزگاریست لیکن پرهیزگاری و پاکیزگی محمد
صلی الله علیه و آله و سلم از دلیل فرقان ثابت کردن محالست چرا که از مقامات قرآن ثابت است که محمد صلی
الله علیه و آله و سلم صرف از یک زن قناعت نمی نمود بلکه زنهای بسیار بوده اند و برای نکاح قرار
دادن خود درین امر میگفت که از حکم خدا هستند اگرچه هیچ پیغمبر کاهی نگفته چنانچه همه مسلمانان مقر این قوله
اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چرا که مرقوم است که هر قدر زنها که او بخواهد بجهت وی حلال است
چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِی آتَیْتَ
أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ یَمِینُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ
اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْكِحَهَا
خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ یعنی ای نبی ما حلال داشتیم برا عورتهای تو آن عورتهائیکه مهرهای
شان تو داده و هر آنکه مال غنیمت تو باشد که در دست تو بیار داده و دختران عم تو و دختران عمات تو و
دختران خال تو و دختران خالات تو آن زنانیکه وطن گذاشتند همراه تو و عورتیکه باشد مسلمان اگر بخشد جان
خود بنبی اگر بخواهد نبی که او را در نکاح بگیرد این فقط برای تست سوای جمیع مسلمانان بلکه اینجا مرقوم است که
اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهش زوجه دیگری نماید پس برای وی آن حلال است و شوهرش را حرام چرا که او
زوجه پسر خوانده خود زید یعنی زینب را نگذاشت چنانچه در سیپاره بیست و دوم نوشته است وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِكْ عَلَیْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِكَ مَا اللَّهُ
مُبْدِیهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَیْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَیْ لَا
یَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

مفعولا ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له یعنی و بهره کافی مر آنکس که برا و الله احسان کرد
و تو احسان کردی نگهدار نزد خود زوجه خود را و بترس از الله و تو نهان نمودی در دل خود چیزی را که الله کشنده است
آنرا میخواهد و تو می ترسیدی از مردمان و الله زیاده ترسیدن میباید تر از وی کاه زید تمام کرد از او
غرض خود را و برا در نکاح تو دادیم تا نماند هیچ مسلمانان را گناه در نکاح کردن از زنان پسر خواندهای خود هرگاه آنها
تمام کنند از ایشان غرض خود و هست حکم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه نیست در بین امری که قرار داده الله برای وی
این پاکیزگی و پرهیزکاری را دریافت نمائید **جواب حعشمات** پوشیده نماند که کثرت ازواج با وجود تجویز
و تحلیل جناب باری عز اسمه اصلا منافی اتقا و پرهیزکاری نمیباشد چنانچه از انبیای سابقین هم کثرت ازواج
چند پیغمبر بشهادت کتب سابقه ثابت است پس هرچه یاوه درایان از ره گذر امر مذکور طعن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم نموده اند بعینه بجانب آن پیغمبران عائد و راجع است در توریت در حال حضرت یعقوب مسطور
است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و راحیل و بلها و زلفا در باب بستم کتاب پیدایش مکتوب است و
هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود پس راحیل بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه ها
بده و اگر نه من خواهم مرد در آن هنگام نسبت براحیل آتش خشم یعقوب شعله زن گشت گفت من بجای خدا ایم
آنکه ترا از میوه شکم باز داشته او گفت ببین کنیز من بلها حاضر است از و نزدیکی کن او بر زانوهای من خواهد زائید که
خانه من هم از وی آبادان شود او کنیز خود بلها را داد که زن می شود یعقوب از و نزدیکی کرد بلها حامله گردید از یعقوب
پسری زائید راحیل گفت که خدا داد من او داد و از من هم شنید مرا نیز یک پسر داد لهذا وی نام ورا دان نهاد و
کنیز راحیل بلها باز حامله شد و از یعقوب پسر دوم را زائید راحیل گفت من بجال زور با خواهر خود در آویختم آخر غالب
آمدم و او نام ویرا نفتالی گذاشت هرگاه لیا دید که از زائیدن باز ماند او کنیز خود زلفا را بیعقوب داد که زن او
شود پس زلفا کنیز لیا نیز از یعقوب یک پسر زائید الی ان قال و خدا دعای لیا شنید او حامله شد فرزند پنجم
یعقوب را زائید الی ان قال و خدا راحیل را یاد کرده و متوجه شده رحم او را گشود او حامله شد و پسر زائید و گفت

که خدا از من عار را دور کرده و او را نامش یوسف گذاشت و گفت که بیفزاید مرا فرزند دیگر هم خواهد
داد و هر گاه از راحیل یوسف پیدا گردید پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا رخصت
کن که من بمکان خود و بملک خود بروم زنان مرا و فرزندان مرا که برای ایشان خدمت تو کرده ام
مرا حواله کن الی آخر ما سطر غرض از عبارت مذکوره کثرت ازواج حضرت یعقوب ثابت گردید پدر
هر چه پادریصاحب از جانب ایشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم است و طرفه تر اینست که حضرت یعقوب راحیل و لیا را که با هم هر دو خواهر
حقیقی بوده اند بمعیت هم که در حباله ازدواج خود در آورده اند حالانکه از توریت مقدس
حرمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نیز حرمت جمع بین الاختین وارد شده حالیا
پادریصاحب بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزگاری
است یا منافی از و هر چند که امر مذکور از عبارت مسطوره هم ظاهر میگردد لکن برای
توضیح عبارت دیگر از توریت بترجمهٔ فارسیه مذکور میشود در باب بیست و
نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی
لیا و نام کوچک راحیل بود و لیا شیره چشم و راحیل خوشرو و خوب صورت بود
و یعقوب بر راحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو مر راحیل هفت
سال خدمت تو خواهم کرد الی ان قال و بوقت شام چنین شد که او دختر خود
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود زلفا را بلیا دختر
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا
بود و پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو برای راحیل نکرده ام باز

تا ز برای چه از من بدغا بازی کردی لابان گفت در ملک ما این رسم نیست که کوچک پیش از
کلان شادی کدخدائی دهند همراه این یکهفته کامل سازو ما او را نیز بعوض محنت هفت سال
دیگر که تو برای من خواهی نمود نیز خواهیم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش را کامل نمود
دران وقت وی شادی کدخدائی دختر خود راحیل هم با او کرده داد الی آخر ما قید و آن عبارت
توریت که ممانعت جمع بین الاختین ثابت میشود نیست که در باب هجدهم کتاب اخبار مذکور
است و تو زنی را با خواهر او بکبر تا برهنگی ورا هم ظاهر نمائی در زندگانی او نگیری که این سوزانیدن
اوست انتهی ما ار دنا نقله امی پادریصاحب بیان فرمائید که این عاشق گردیدن بر دختر
دیگری و در اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقومه ظاهر میشود و جمع بین الاختین
کردن منافی با کیزگی و پرهیزگاری است یا نه بالجمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی نبینا
و علیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داؤد نیز ثابت است در سفر ثانی سموئیل
صمویل مرقوم است وولد لداؤد بنون فی حبرون بکره عمنون بن اخینوعام الیزرعلیه و
ثانیه کالاب بن ابیغال مرأة نابال الکرملی و الثالث ابیشالوم بن معکا ابنة تلمی ملک
جاشور و الرابع ازونیا بن حجیث و الخامس سفطیا بن ابیطال و السادس اثیرعم بن
عجلا امرأة داؤد و هولاء ولدوا لداؤد بحبرون انتهی و در فصل خامس چنین مذکور است
و تزوّج داؤد ایضا نساء و سراری باورشلیم بعد مجیه من حبرون و در فصل اول سفر
اول اخبین مسطور و بعد هذا یقال ان داؤد الملک لما طعن فی السن و شاخ و کبر جدا کان
یدثر بالثیاب و لم یکن یستدفئ فقال له عبیده فطلب لسیدنا الملک شابة عذری تقوم
بین یدیه و تخدمه و تضطجع مع سیدنا الملک و تعانقه و تدفئه فطلبت فتاة جمیلة فی جمیع حدود
بنی اسرائیل فوجدت ابیشاغ الشلونیة فاتوا بها للملک و کانت الفتاة بهیئة جمیلة جدا

وبعبارت خادمة الملك فخدمته ولم يعرفها انتهى غرض از عبارات مذکوره کثرت ازواج حضرت داؤد
ثابت کرده پس بنا بر زعم پادری نبوت شان باطل خواهد بود وحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام
هم در حیات حضرت ساری حضرت هاجره را از وجه خود گردانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب در باب
فصل شانزدهم از سفر الخلیقه مذکور است وساری زوجة ابرام لم تلد له وکانت لها امة مصرية
جاریه اسمها هاجر فقالت لابرام هو ذا قد حبسني الله من الولادة ادخل الى امتي لعل ابني ابني منها
فقبل ابرام قول ساری فاخذت ساری زوجة ابرام هاجر المصرية امتها من بعد عشر سنين من
مقام ابرام ببلد کنعان فاعطتها ابرام زوجها لتكون له زوجة فدخل الى هاجر فحملت انتهى کنون
حال حضرت سلیمان باید شنید که آنجناب هفت صد زوجه وسه صد جاریه بوده اند چنانچه
در فصل یازدهم اسفار ملوک مذکور است وکان سلیمان الملك قد احب نساء کثیرة غريبة وابنة
فرعون واتخذ نساء من بني عمون ومن المواٰبيين ومن ادوم ومن الحاثيين ومن الصيدانيين
ومن الشعوب التي قال الله لبني اسرائيل لا تخلطوا بهم ولا يخلطوا بكم ولا تتزوجوا منهم لئلا تميل قلوبكم
الى آلهتهم هؤلاء لصق سلیمان بهن واحبهن واتخذ من صيرله سبعمائة امرأة حرة وثلاث مائة سرية
واغوى النساء قلبه انتهى امی پادر صاحب این چه بی انصافیست که با وجود اینکه ازواج جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم چندان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنید واز حال
حضرت سلیمان وغیره انبیا چشم پوشی می نمائید واز عبارت مذکوره اینهم صاف ظاهر میشود
که در مقدمه ازدواج از عورات آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط وتناکح وتناسل نبوده حضرت
سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند وازواج شان العیاذ بالله آنجناب را اغوا وگمراه کرده
پس کجا اتقا وپرهیزگاری آنجناب باقیماند بالجمله اگر کثرت ازواج منافی اتقا وپرهیزگاریست
لازم می آید که این انبیا ومقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند فما هو جوابه فهو جوابنا افاده

افاده پادری لیکچر پرهیزکاری و پاکیزگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم از دلیل فرقان ثابت کردن
محال است هرگز محال نیست بلکه ممکن و آسان ترین امور است چراکه در قرآن مجید جابجا مذکور
است که آنجناب رسول خدا بند و از جانب او نازل شده اند چنانچه از آنجمله این آیت است مُحَمَّدٌ
رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ الآية و اتقا و پرهیزکاری جزو رسالت
است پس تقوی و پرهیزکاری آنجناب ثابت گردید و از هیچ آیت قرآن مجید ظاهر نمیگردد
که امر یکه منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شده باقیماند آنچه پادری آنرا ذکر کرده پس حال آن
را معلوم کردی که آن هرگز در نفس الامر منافات با پرهیزکاری ندارد و علاوه برین در سوره
یس چنین مذکور است إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ حاصلش آنکه تو از رسولان
هستی و بر صراط مستقیمی پس پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پرهیزکار
نبود بودن او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس معلوم شد که آنجناب معصوم و مبرا بودند از ارتکاب معاصی
و ایقاع امور منافیه اتقا و پرهیزکاری والا هرگز در آیت مذکوره حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی العموم
وارد نمیگردید و سوای آیات مذکوره از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطه آنها خارج
است از طرز این رساله مختصر افاده عیسائی و برای بیگناه قرار دادن خود درین امر الی هذه الافاده
هیچ پیغمبر کاهی نگفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب و حضرت داود و پیغمبران دیگر ازواج بسیار
بوده اند پس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را در امر مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران
سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان بطعن و درشتی پیش آمدن در
حقیقت سوءظن و طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العیاذ بالله من ذلک افاده پادری
چراکه مرقوم است که هر قدر زنها الخ استغفر الله ربی و اتوب الیه این امر در یک مقام قرآن مجید

نیز مرقوم نمیباشد که هر قدر زنها که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخواهند آنها بر ایشان حلال اند چه
جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب درین دقت کرده دروغ بیفروغ
است سبحان الله جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبیه و رضاعیه و زنان ذات البعل را بدون تحقق طلاق
برای خود حلال دانسته اند پس این کلام از پادری صاحب فقط برای اغوای عوام صادر شده است افاده
پادری چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی الی آخر الآیه و الترجمه اگر پادری صاحب
را با انصاف اتصاف میبود درین مقام حال آن عورات که در حباله تزوج جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
بوده اند ذکر میفرمود و برین تقدیر بخوبی ظاهر میگردید که بنسبت ازواج حضرت سلیمان و غیره آنها بسیار
کمتر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب سراسر بی انصافیست و این آیت را که نوشته اند فقط برای گول
دادن عوام است بالجمله آیت مشار الیها مخصوص عورتهاییست که از تزویج آنها محظور جمع بین الاختین
لازم نیاید و نیز آیت مذکوره مخصوص است بما سوای زنان شوهردار و بما عدای محرمات نسبیه و رضاعیه
الی غیر ذلک و مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ازواج که در حباله تصرف
آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره درین مقام بیفایده محض است غرض کمال تعجب است که این
پادری بر حضرت داؤد و حضرت سلیمان که صدها ازواج و سراری شان بوده اند طعن نمیکند و بر
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که ازواج شان بنسبت بازواج آن هر دو عالیجناب بنهایت اقل قلیل
بوده اند حسد می نماید اکنون در یافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جابجا غلطها کرده منجمله آنها آیت
که یا ای یا ایها النبی بالکسر نوشته و هم چنین درین فقره ان اراد النبی الی غیر ذلک و این اغلاط صریحه دلالت
می کند که پادری صاحب در مزاولت علوم نحو و صرف هم بخوبی عمر خود را صرف نموده اند و لفظ اعنی که
در مقدمات ترجمه نوشته اند سراسر مهمل و بی محل است همچنین جمع هندی لفظ عورت که بالف ها قائم کرده اند

اند و ترجمه فارسی آن پس بلفظ اعور یعنی کور کرده الی غیر ذلک پس از تصنیف چنین رساله تصنیف
نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است شعر تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
افاده باید دریافت اینجا مرقوم است که اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواهش زوجه دیگری الخ هرگاه مقتضای
ادله مذکوره حقیت نبوت آنجناب ثابت گردید پس اگر احیاناً در شریعت آنجناب امری از چنین
هم وارد شده باشد که عقل کسی آنرا مستبعد و منکره شمارد تاهم قبول کردن آن واجب و لازم است
چنانچه جمع بین الاختین را بهتر شمردن نسبت بحضرت یعقوب ضرور و محتم لیس لعن کردن بر شریعت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحت متضمن نیست
سراسر بیوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داؤد با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبود که
زوجه هر کسی اگر ایشان خواهش نماید بر شوهرش مفارقت و طلاق دادن او لازم شود بشهادت
بعض کتب عتیقه از زوجه اوریا در حین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم
علی الاطلاق العیاذ بالله مقاربت نمودند چنانچه آن زن حامله گردید و شوهرش اوریا مذکور را بر
دعوی فرستادند هرگاه او قتل گردید آن عورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از همان زن
در بار دوم حضرت سلیمان متولد شدند چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار صموئیل مذکور است فلما کان
تمام السنة فی الوقت الذی یخرج فیه الملوک للحرب ارسل داؤد یواب وعبیده ومعهم جمیع بنی اسرائیل فقتلوا بنی عمون فنزلوا حصن
واما داؤد فبقی فی اورشلیم فلما کان قرب المساء قام داؤد من فوق مجلسه وصعد فوق البیت یتمشی فوق قصر
فبصر بامرأة تستحم فوق بیتها وکانت المرأة جمیلة جداً فارسل داؤد وسأل عن المرأة فقالوا له هذه بثشبع ابنة
الیعام امرأة اوریا الحثانی فارسل الیها داؤد رسلا وحولها الیه فلما دخلت علیه وتطهرت من طمثها دخل
بها ثم خرجت ورجعت الی بیتها فحبلت المرأة وارسلت الی داؤد واخبرته وقالت انی قد حبلت
فارسل داؤد الی یواب رسلا وقال ارسل الی اوریا الحثانی فارسله یواب فجاء اوریا الی داؤد فسأل

اوريا عن الشعب وعن يواب ونحوها. ثم قال داود لاوريا انزل الى بيتك واسترح واغتسل فخرج اوريا
من عند الملك وامر الملك بان يتبع بجائزة فرقد اوريا على باب الملك مع عبيد الملك ولم ينزل
الى بيته واخبر داود وان اوريا لم ينزل الى بيته قال داود لاوريا جئت من السفر بالك ما تنزل الى بيتك
قال اوريا لداود تابوت عهد الرب وآل يهودا وآل اسرائيل نزول في الخيام ويواب سيدي
وعبيد الملك سيدي نزول في الصحراء وانا انطلق الى منزلي وآكل واشرب وادخل الى اهلي وحياة
وحياة نفسك اني ما افعل هذا قال داود لاوريا اصبر اليوم واذا كان غدا ارسلتك فبقي
اوريا في اورشليم ذلك اليوم فلما كان في الغد دعاه داود فتغدى معه وشرب وثمل وخرج
مساء ورقد عند باب الملك مع الحراس ولم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى
يواب كتابا وارسله مع اوريا وقال في الكتاب هكذا اصيروا اوريا في اول الحرب واذا اشتبك
الحرب ارجعوا وتركوه وحده ليقتل فلما نزل يواب حول القرية واقام اوريا مع الرجال الابطال
فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اوريا الحثاني ايضا فارسل
يواب الى داود واخبره بجميع ما كان في الحرب امر يواب الرسول قال له اذا فرغت من كلامك
للملك واخبارك اياه بكل شيء كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لماذا دنوتم من سور المدينة
لتحاربوا اما تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قتل ابيملك بن جدعون أليس انما
رمته امراة بقطعة رحا من فوق السور ومات في تيبص فلماذا دنوتم من السور فقل هذا القول قل
ان اوريا الحثاني عبدك قتل فانطلق الرسول واخبره بجميع ما قال له يواب وقال الرسول لداود
حاصرنا القوم وكاثرونا وخرجوا الينا الى الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فرمونا الذي
كانوا فوق السور وقتل من عبيدك ايها الملك وقتل اوريا الحثاني عبدك ايضا قال داود
للرسول قل ليواب لا يشق عليك ذلك لانه قد يعرض في الحرب مثل هذا واشباهه حاصر

حاصر القریة وحاربها بالحرب فانک تفتحها وتخربها وسمعت امرأة اوریا الحثانی ان زوجها
مات فناحت علی زوجها فلما تمت ایام مناحتها ارسل داؤد فاخذها وادخلها الی قصره وصارت
له امرأة وولدت له ابنا وساء عمل داؤد امام الرب خلاصه اکثر فقرات این عبارت با رعایت
اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنگ در ان ممکن بوده داؤد
یواب و غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها قوم
بنی عمون را قتل نمودند و گرد اگرد ربت فرود آمدند لکن داؤد در اورشلیم ماندند هرگاه در شام وقت
شد برخواستند و بر بام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس زنی را که بالای بام خود
برهنه غسل میکرد نگاه نمودند و آن زن خیلی صاحب حسن و جمال بود پس حال آن زن را از مردم
دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اوریاء حثانی بتشبع بنت الیعام است پس پیک
کسان را فرستاد و آن زن را بسوی خود مائل و رجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شده آنوقت
با وی نزدیکی کردند بعد از آن وی بخانه اش رفت پس بسبب این معامله حامله شد و بحضور
داؤد گفته فرستاد که وی حامله گردیده است حضرت داؤد اوریاء حثانی را از نزد یواب
طلب فرمود و از وی حال دعوی وغیره پرسید گفت که برو بخانه خود فرود آ و استراحت
و غسل نما و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود اوریا از ان مقام برآمد و بر در قصر داؤد با رفقا بود پس
نشو و بخانه خود نرفت مردم داؤد را خبر کردند که اوریا بخانه اش نرفته پس داؤد از اوریا
فرمود تو از سفر آمده سبب چیست که بخانه ات نمیروی اوریا عرض نمود که تابوت و یهودا و
آل یهودا و آل اسرائیل که قومی خیمه ها هستند و یواب سردار من و بنده های آقای من در آن
وقت درمیان صحرا فرودکش یاباشند من چگونه بمکان خود در روم و اسب [illegible] تا من خورم و از [illegible]
خودم ها بستر شوم و مراسوگند بتو و بجان تو که اینها را من نخواهم شد هرگاه حضرت داؤد با [illegible]

این تدبیر پیش نرفت اوریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا ترا بدرود می کنم اوریا
توقف نمود داود دو روز دیگر طلبید و بسیار نوازش نمود و همراه وی انعام نوشتجات فرمود
هرگاه روز سوم شد او را بجانب یوآب روانه کرد و خطی بنام یوآب نبشته فرستاد و دران
سند بیج فرمود که اوریا را در میان جنگ در صف اول جا ده و هنگامیکه هنگامه گیر و دار
گرم شود شما همگی از مرکزهای خود مراجعت کنید و اوریا را تنها واگذارید که وی کشته شود الغرض
هرگاه که یوآب قریه را محاصره کرد و اوریا را در مردان جنگی جا داد اهل قریه بیرون آمدند و از یوآب
جنگیدن آغاز کردند و بسیار غلامان داود کشته شدند و اوریا حتائی هم کشته گشت مجملا یوآب
اینخبر را بداود گفته فرستاد هرگاه زن اوریا شنید که شوهرش کشته شد بروی نوحه و زاری نمود
و هرگاه که ایام سوگواری باختتام رسید داود آنزن را گرفته بمحل خود داخل فرمود و آن هم بزوجه
آنجناب شد و همان بچه از وی متولد گشت و کردار داود کار را ناخوش نمود بعد این در فصل
ثانی عشر بتفصیل اینحال مرقوم است که حقتعالی ناثان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چارپایان بسیار همچون گوسفند و گاو و غیره
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک بچه گوسفند بود آنشخص غنی آن بچه گوسفند را
هم از فقیر مذکور الحال بگرفت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در آندم ناثان
گفت که اینچنین کار از خود تان صادر شده است که با وجود ازواج خود زوجه اوریا حتائی
را گرفتید بعد ازان از جانب خدا مقال عتاب اشتمال رسانید و دران اظهار فرمود
که خدا فرموده است که آنچه شما پنهان از زوجه اوریا کردید آن فعل از بی بی های شما در
روز روشن ظاهر بمقابله بحضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتونان خانه تانرا گرفته
حواله بغیر تان خواهم کرد و باز ناثان بحضرت داود اینخبر داده است که در سزای حرکت مذکوره

مذکوره فرزند شما خواهد مرد غرض ما قصهٔ مذکور را السبیار با جمال ذکر کرده ایم هر کرا تفصیلش
منظور باشد بجانب فصل مزبور الحال رجوع کند و اینقدر هم بضرورت است و اگر نه ما چنین
امور را کذب محض میدانیم و دامان انبیا را از لوث قبائح مسطوره پاک و پاکیزه میشماریم و
نگاشتن آن در کتاب باعتقاد حقیقت نزد ما اقبح قبائح است لکن خوشا حال آن گروه
حق پژوه که چنین امور را راست می پندارند و نسبت چنین قبائح و شنائع را بجانب انبیای
اظهار درست می انگارند العیاذ بالله من ذلک الغرض تعجب است از پادریصاحب
و اقران و امثال شان که حرکات قبیحه مذکوره را که بشهادت بعض کتب عتیقه مذکور
الحال از حضرت داود علیه السلام صادر گردیده و فساق و فجار قوم اشراف هم از چنان امور شنیعه
انکار و اکراه دارند منافی پیغمبری و مقبولیت خدا نمی شناسند و بر پیغمبر خدا که گاهی از غلامان
شان هم چنین حرکات مستقبحه که ذکر کرده شد صادر نشده و هر چه کرده اند همگی موافق حکم خدا
بعمل آورده اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم زوجهٔ کدام کس را العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انتزاع نموده اند و از زینب
مطلقهٔ زید که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که
خود زید با اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا منع فرموده بود تا زن مذکور
را طلاق داد پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکور کدامی مقام اعتراض باقی ماند
افادهٔ پادری چرا که او زوجهٔ پسر خواندهٔ خود زید اعنی زینب را نیز نگذاشت چنانچه در سیپاره
بیست و دوم نوشته است الی آخر الآیه و الترجمه آری پادریصاحب اگر ارقام چنین الفاظ که
ناشایان مطبوع طبع شریف است پس در حق حضرت داود علیه السلام آنرا تحریر نمایند که موافق
کتابهای شما ایشان زوجهٔ اوریای حتانی را العیاذ بالله با وجود حرام بودن هم نگذاشتند

نه در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه ایشان کرده اند همگی حق و صواب و
مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آورده اند و حق اینست که در حق صاحبان مرتبهٔ مقبولین خدا
بتکلم نوشتن چنین الفاظ درشتی آمیز که از طرز تقریر اشراف خارج است نامناسب بس
تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتدا بتحریر امثال کلمات مسطوره مبادرت فرمودند و از
مآل کار اندیشه ننمودند غرض جواب کلام مذکور در وجوه عدیده مسطور میشود وجه اول اینست که
این تقریر را بصورت دلیل فقرهٔ سابق که پادری صاحب ذکر کرده اند نهایت محل التعجب
است زیرا که بر هر صاحب فهم و ادراک ظاهر و آشکار که این افاده هرگز دلیل فقرهٔ مذکوره
نمیتواند شد و در میان وی و فقرهٔ مسطوره اصلا آن علاقه نیست که در دلیل و مدلول
باهم دگر میباشد وجه دوم اینست که پیشتر از ما نحن فیه نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
را با دلهٔ قاطعه ثابت کردیم پس هرگاه آنجناب پیغمبر برحق بوده اند هر چه آنجناب کردند همه حق
و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بوده پس اعتراض و طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت
بر جناب باری عز اسمه طعن و اعتراض نمودنست وجه سوم اینست که هر شخص عاقل میداند که از فرزند
گفتن بزبان کسی پسر حقیقی صلبی کسی نمیشود که احکام ابن بر آنهم مترتب شود پس اگر از مطلقهٔ زید
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کردند پس درین چه قباحت و امر مذکور که مخصوص جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده بلکه بر جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از طلاق
پسران متبنی خواه پس از وفات آنها اگر خواهند از ازواج شان نکاح نمایند مباح گردانیده است
چنانچه در آیتی که پادری نقل کرده امر مذکور مصرح است و سببش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد
عقلا احکام پسر صلبی مترتب نمیشود پس طعن کردن بران نزد منصفین سراسر بیوجه است بالجمله
از مبدعات جاهلیت و سنن قبیحه کفار این امر هم بوده که بر پسر خوانده احکام پسر حقیقی جاری میکردند

میکردند و بعد موت پدر مجازی خویش میراث میدهانیدند و زنان محارم خود را روبروی آن
نامحرم می‌نمودند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
الاطیاب بحکم سراپا صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقهٔ زید را واقع فرمودند تا آن
بدعتهای کفار بالکلیه از خواطر خلق محو و زائل و از صفحهٔ عالم نیست و نابود شود پس برین تائید
و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجملهٔ عیوب شمردن خیلی از مدعیان
انصاف مقام تعجب است و اگر ورای پادری صاحب دیگری بدینگونه طعن بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم می‌نمود البته ما میگفتیم که او سزاوار این شعر است چشم بد اندیش که برکنده
باد عیب نماید هنرش در نظر ، وجه چهارم اینست که از کتاب توریت ظاهر میشود که حضرت ابراهیم
زوجهٔ خود ساری را بصفت خواهری موصوف گردانیده اند پس لازم می‌آید که از این گفتن
زبانی ایشان همشیرهٔ حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی جناب حرام گردیده باشند و
حضرت ابراهیم که باز بران معظمه متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتقا و فعل شنیع فساق
و فجار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمیشود پس مطلب ما ثابت گردید در باب دوازدهم
کتاب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت بین من
میدانم که تو زنی خوبصورتی و چنین خواهد شد که ترا مصریها خواهند دید و خواهند گفت که این
زوجهٔ ویست پس مرا خواهند کشت و ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر اویم
تا که از سبب تو خیر من شود و جان من بوسیله‌ات سلامت ماند من بعد ابرام هرگاه در مصر
رسید دران هنگام مصریان آنعورت را دیدند که نهایت خوبصورت است و امیران فرعون
هم او را نگریستند و بحضور فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آن زن را در محل فرعون بردند و وی
بسبب آن زن بر ابرام احسان کرد که او را گوسفندها و بزها و نرگاوها و خرها و غلامها و کنیزها و ماچه خرها

و اشتر بیافت آنگاه یهوه فرعون و خاندانش را برای ساره زوجه ابرام بسخترین اقسام زدن
بزد در آنوقت فرعون ابرام را طلبیده گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا آگاه ننمودی که او زن
زوجه من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر منست حتی که من ویرا گرفتم تا که اورا زوجه خود بسازم پس الان
این زن تست تو اورا بگیر و برو آنگاه فرعون آدمهای خود را برای وی حکم کرد آنها اورا و زوجه
اش را مع تمام آنچه از آنش بوده رفتن دادند انتهی ترجمة ما ذكر في الكتاب المذكور في هذا المقام
و همین امر از حضرت ابراهیم نسبت بامالخ پادشاه فلسطین نیز واقع شده است و همچنین حضرت
اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست و ششم کتاب مذکور اینحال نیز
مسطور است وجه پنجم آنست که در توریت مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
حقیقی شان نعوذ بالله بهم رسیده باینطریق که معاذ الله دختران شان ایشانرا شراب خورانیدند
و هرگاه مست و بیهوش گردیدند با ایشان همبستر شدند اعوذ بالله من تلك الهفوات پس
الحال پادریصاحب بیان فرمایند که اینحرکت کدام قسم پاکیزگی و پرهیزکاری بوده و هرگاه
چنین حرکات شنیعه منافی پیغمبری و نبوت نیست پس افعال جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که
هیچ فعل از آن از قبیل گناه و عصیان نبوده چرا منافی نبوت خواهد بود و هر چند تحریر حال مشار الیه را
بسبب کمال شناعت و فضاحت هرگز دلم گوارا نمی کند مگر بمقتضای اینکه نقل کفر کفر نباشد
بناچاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیدایش مذکور است که لوط مع هر دو دختر خود از
زغر بکوه رفته سکونت اختیار کرد چراکه او از سکونت زغر هم ترسید آنگاه وی و هر دو دخترانش
در یک غار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی کهن سال است و در
زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیائید ما پدر خود را شراب
خورانیم و ملازم وی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم آنگاه ایشان در آنشب پدر خود را شراب خورانیدند

خورانیدند و دختر کلانی رفت و از پدر خود هم‌بستر شد و وی بوقت خوابیدن آن دختر و بوقت برخاستن
او را نشناخت هرگاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که ببین دیشب من با پدر خود خوابیدم
بیا امشب نیز شراب خورانیم و امشب تو رفته از وی هم‌بستر شو تا که ما نسل پدر خود بگیریم در آن
هنگام ایشان پدر خود را در آن شب نیز شراب خورانیدند و دختر کوچک برخاسته با وی خوابید
وی او را هم بوقت خوابیدن و برخاستنش نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند
و دختر کلان یک پسر زائید و نامش موآب نهاد که او پدر کلان موآبیان است که الی الیوم موجود
اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر زائید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
عمانست که الی الیوم موجود هستند انتهی و فضیحتها چقدر اینهم عیان حق شناسی مرتبه انبیا
و رسل هم مرتبه صحف الهیه را محفوظ و مسلم میدانند که چنین مضامین مستقبحه دران مندرج کرده اند
اعوذ بالله من اعتقاد حقیقة تلک الامور المستندة اکنون ما متوجه میشویم بجانب ذکر اغلاط پادری پس
معلوم باید کرد که قطع نظر از اغلاط کثیره که درباره ترک اعراب از پادری مذکور در نقل آیت
مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک را که صیغه امر است بفتح حرف آخر
نقل کرده است و این خطا صریح مشاهده بکنید که فقره های اخیره آیت را با این اعراب
ذکر فرموده فِیْمَا فَرَضُ اللهُ لَہٗ سُنَّةَ اللهِ فرض را که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
که در ترکیب فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه اینهم مثل سابق
نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه لفظی نیست
و بمحاوره میباشد و ترجمه این فقره کریمه وَكَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُوْلًا مَا كَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ
حَرَجٍ فِیْمَا فَرَضَ اللهُ لَہٗ باین قسم که نموده است هست حکم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه
نیست درین امر که قرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر میشود که پادری معنی فقره مذکوره را

بخوبی تفهیم شده بلطفه ترجمه کرده افتاده نه بعیسائی این پاکیزگی و پرهیزکاری را دریافت نمایند حسب الحکم پادشاه
بخوبی امر مذکور را دریافت نموده ایم و در میزان عقل سنجیده ایم که چگونه منافی تقوی و پرهیزکاری
قرار می یابد آری یا در بعضا صاحب هر گاه چنین امور را منافی پاکیزگی و پرهیزکاری می فهمند پس ایشان را
البته لازم است که این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت ابراهیم حضرت اسحق دریافت کنند که ایشان ازواج خود را العیاذ بالله
خواهر گفته در محل پادشاهان مصر فرستادند با وجود شنیده ساختن پادشاهان تصرف نمودند و آنها را ترک نمودند
این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت او را دریافت نمایند که ایشان معاذ الله ... حیات در بار
جانانی از زوجه اش خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شنیع کرده او را حامله ساختند علی الخصوص
این تقوی و پرهیزکاری حضرت لوط را دریافت کنند که از دختران خود معاذ الله بعد بر هم
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که بسبب همان فعل منکر نسل ایشان باقی ماند علاوه برایشان
این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت داود و حضرت سلیمان را معلوم کنند که ایشان العیاذ بالله از حکم پادشاه در خود در و کرده
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجبر قتل نموده زیاده از تمام این امور این پاکیزگی و پرهیزکاری است
آن حضرت سلیمان بگواهی توریت بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب رب
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کلیسا مراد اول این عبارت است که
در میان سفر اول از اسفار ملوک فصل یازدهم مذکور فدخلت تشبع الی سلیمان الحکیم فی حیاته و دنیا
فلما رآها الملک قام الیها و سجد لها ثم جلس علی منبره و امر ان یلقی منبر الیها فجلست عن یمینه فقالت له
انی اسئلک ... حاجة لا ترد فی خیوبا فقال لها الملک سلی یا ام فانی لا اردک فقالت تدفع
ابیشاغ الشونمیه لادونیا اخیک لیصیر له امراة فرد سلیمان علی امه قائلا کیف سالت ابیشاغ
الشونمیه علی ... الملک ... انه اخی هو اکبر منی و له ابیاثار الحبر و یواب ... و حلف سلیمان بالرب
و قال ... الله ... ان ادونیا اراد بهذا الامر ... و الآن حلف بالرب

بالرب الحی الذی صلحنی و اجلسنی علی سریر داود ابی و صیّر لی بیتا کما قال ان الیوم حتی اقتل ادونیا
وارسل الملک سلیمان بنایا بن یویاداع فلقی ادونیا فقتله انتهی وشنیع تر ازین عبارت که در فصل
یازدهم سفر مذکور مسطور است و لما کان عند کبر سلیمان اغوی نساؤه قلبه و مال الی آلهة آخر و لم یکن قلبه
سلیما لله مثل ما کان قلب داود ابیه و تبع سلیمان عشتروت آلهة الصیدانیین و کاموش آله الموابیین و ملکوم
آله بنی عمون و ارتکب سلیمان القبیح امام الرب و لم یتم عمل الله بعبادته مثل داود ابیه و بنا سلیمان بعد
ذلک مذبحا لکاموش آله مواب فی الجبل الذی قدام اورشلیم و لملکوم آله بنی عمون و کذلک صنع
بجمیع نسائه الغربا اجعل این مواضع یذبحن و یبخرن فغضب الرب علی سلیمان حیث مال قلبه عن
عبادة اله اسرائیل الذی ظهر له مرتین و نهاه عن هذا العمل ان لا یتبع آلهة الشعوب لم یحفظ ما امره الرب
ای پادری صاحب یاد دارید چه قبایح خواهند بود که اسناد آنها بجانب پیغمبران درین کتابهای شما
کرده اند استغفر الله و استعیذه من اسناد تلک القبائح الی الانبیاء المرضیین صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین تبیین بیان فرمایید که باوجود اسناد این قبائح کجا تقوی و پرهیزکاری انبیاء مذکورین
باقی ماند **ترجمه قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله و
علیه و آله وسلم نشانی معجزات بوده یا نه ازانچه بر رسالت او گواهی بوده در سیپاره سیزدهم قرآن
در سوره رعد مکتوب است که کافر میگویند که تا وقتیکه نشانی از الله تعالی بروی نازل نشود ما ایمان
نخواهیم آورد پس صرف مسند تعلیم دهنده یافتند و در عدم معجزات طاقت کرامات نداشتن
میگوید **وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰی**
بَلْ لِّلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا یعنی اگر قرآنی دیگر شده بودی که روان شود ازان کوه یا پاره شود ازان
یا گویا شود ازان مرده بلکه در دست الله همه کارها و در سیپاره پانزدهم در جواب چنین
سوالات نوشته است که بگو الله تعالی که من از انسان فرق نیستم مانند جواری فرستاده شده ام

مقدمهٔ شق القمر که اکثر مسلمان میگویند پس از روی قرآن از محمد صلی الله علیه وآله وسلم این معجزه شده
بلکه در سیپارهٔ بیست وهفتم و سورهٔ قمر مرقوم ست اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک
آمد آن گهری و چاک شد ماه ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه وآله وسلم این معجزه شده این
سخن از تفسیرها ثابت میتواند شد **جواب تهمات** بنابر بشارات انجیل و توریت
که بیشتر مرقوم گردیده و مطابق بشارتهائیکه عنقریب در مقامات مناسب مذکور خواهند شد حقیت
رسالت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است پس و صاحب اعجاز بودن آنجناب
صلی الله علیه وآله وسلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و توریت نمودنست پس لازم است که پادریصاحب
برحال کتابهای خود ترحم کرده و اطاعت و اقتدای آنها را لازم شمرده از چنین حرفها زبان خود را
بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند و در قرآن هم جابجا مصرح است چنانچه آیتی عنقریب
مذکور هم خواهد شد که کفار اشرار بجانب جناب رسالتمآب نسبت سحر و جادو میکردند پس پادریصاحب
انصاف فرمایند که اگر از آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم معجزات و امور خارق عادات ظاهر نمیشد
پس وجه اسناد سحر چه بوده علاوه برین صدور معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و
آله وسلم بتواتر ثابت است پس از آن انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است و اگر خدا نخواسته
پادریصاحب از راه کذر اعوجاج از حجیت تواتر مذکور اعراض خواهند کرد پس هرگز بر یهود و فلاسفه
ملاحده و اقران و امثال شان حقیت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیت هیچ نبی را
ثابت نتوانند کرد افاده پادری در سیپارهٔ سیزدهم قرآن در سورهٔ رعد مکتوب است الخ این دعوی
غلط صریح است هیچ جا در سورهٔ رعد مرقوم نیست که کافر میگویند مادامیکه نشانی از الله تعالی بر
وی نازل نشود ما ایمان نخواهیم آورد پس صرف سند تعلیم دهنده یافتند پس چگونه ادعا کردن برای
اغوای عوام و خیال آن کار زند اشتن از مرد عاقل نهایت بعید است و لفظ سیپاره بغیر از حرف کی که

لحرف می که جا بجا در کلام پادری مذکور غلط محض است افاده عیسائی در عدم معجزات و طاقت
کرامات نداشتن می گوید و لو ان قرآناً الی آخر الآیة والترجمة هرگز در عدم صاحب معجزه و صاحب کرامات
نبودن آنحضرت آیت مرقومه وارد نشده بلکه حقیقت حال اینست که کفار نابانصاف از رهگذر اعوجاج
واعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله میشمارید
پس از وی کوههای مکه معظمه را از جاهای آن جنبش دهید و زمین را شق کنید که ازان چشمهای آب
جاری شود و مردگان را بسبب آن گویا کنید در جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه آیت مسطوره
را نازل فرمود و دران بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن
کوهها و شق میکردید بسبب آن زمین و گویا کرده میشد ازان مردها این قرآن هم همچنان می بود پس
اینکه شما سوال میکنید از رهگذر بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امر که او میخواهد
بر دست پیغمبر خود جاری می نماید و ویرا منجمله معجزات میگرداند حکومت هیچکس بر خدا نیست که او
فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و غرض از آیت مذکوره عجز
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود و چگونه این امر بوده باشد حالانکه
صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بتواتر و بشهادت قرآن مجید خودش ثابت است
چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید و پیشتر هم بیان شده است بالجمله هر صاحب انصاف
میداند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت و طاقت
جمیع امور بوده باشد و اگر چنین بودی پس در حصول پیغمبری خدائی هم بدست باید این را کدام عاقل التزام میتواند
کرد رسالت چیزی دیگر است و خدائی امر آخر پس پادری صاحب باید که خلط نفرمایند و در معنی آیات بخوبی
تامل نمایند و در نقل آیت مذکوره هم از پادری صاحب دو مقام درمیان اعراب خطای صریح واقع شده
است یکی اینکه لفظ قطعت را بتخفیف نقل کرده است حالانکه مشدد میباید دیگر اینکه لفظ کلم را باعراب

صیغهٔ معروف ذکر فرموده است حالانکه آن درین مقام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه
مجهول با عراب صیغه مذکور وارد شده و لفظ اعنی مثل ما بوده جمع است علاوه برین ترجمه کردن
فقرهٔ او قطعت به الارض که در آیت مذکور است بانیطور یا پاره شود از آن زمین ایهم بالطبع
عقلا است و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گویا شود از آن مرده ازین صاف ظاهر میشود
که پادری صاحب بسبب عدم تامل خواه از رهگذر قلت ادراک معنی آیت الفهمیده اند و لفظ کلم را معروف
شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در دست
الله اند همه کارها پس از دیاد و اضافه است در ترجمه بتوجه وافاضه پادری صاحب صورت
وقوع یافته والا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نیافته باشد افاده پادری در سیپاره
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی الخ این هم غلط محض است هیچ جا در سیپاره
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از انسان فرق نیستم وارد نشده
این فقط خطای فهم پادری صاحب است و هم چنین فقره که معنیش بچنین بوده باشد مانند حواری
فرستاده شدم پس تعجب است از پادری صاحب که چرا ایشان خیال انجام کار نفرمودند و اینگونه
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور کرده
من از انسان فرق نیستم پس هیچا وارد هم هست غرض در سیپاره پانزدهم در میان آیتی در جواب
سوالاتیکه بعضی از ان متضمن طلب محالست و بعضی متضمن است طلب اموریکه گاهی از هیچ پیغمبری صادر
نشده همین مضمون وارد شده است که منزه میدانم پروردگار خود را نیستم من مگر انسان مرسل و این
اصلا منافی مطلب ما نیست و مقصود این است که اگر بیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من هم
ظاهر میکردم هر گاه چنین کارها از هیچ پیغمبری هیچگاه واقع نشده پس طالب شدن آن از من بیجاست
غرض از آیات مرقومه که پادری استدلال کرده پس او لا هر گز آن آیات منافی مطلب ما و مویّد مزعوم

مزعوم پادری نخواهد شد چنانچه دانستی ثانیاً امور بسیار در توریت و انجیل وارد شده که از آنها بطرز
پادری صاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فما هو جوابه فهو جوابنا در ماسبق
از توریت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود
پس راحیل را بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه ها بده و اگر نه من خواهم مرد
دران هنگام نسبت بر راحیل آتش خشم یعقوب شعله ور گشت و گفت من مگر بجای خدا ام آنکه
ترا از میوه شکم باز داشته انتهی و ازین عبارت موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که در حضرت
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر دشوار عاجز شدند و ازین فقره
حضرت یعقوب من مگر بجای خدا ام صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت امر دیگر
است و خدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف علاوه
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
نشد که ازواج خود را از نظرهای بنی اسرائیل و غیرهم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرزی دیگر
حفاظت شان می نمودند و نوبت به همشیره ساختن نمیرسید و چرا خوف جانهای خود کردند
اگر خود را هم از رهگذر اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
ظاهر میشود که آنحضرات معاذ الله پیغمبر برحق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرات نصاری
جناب ایشان را پیغمبری که یکطرف رتبه الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنوید از جناب ایشان موافق زعم
باطل نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود حفاظت میکردند و
مصلوب نمیشدند سبحان الله بطرفه خدائیست که تدبیر بندگان خود هم ممکن نشد و از مخلوقات خود
مغلوب شدند و اگر عیسائیان تاویل کنند که اینهمه ای شفاعت خلق بوده ما خواهیم گفت آیا آنحضرت
علیه السلام ازین امر عاجز بوده اند که نوبت باین تصدیعات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

بالجمله در فصل سادس انجیل یوحنا این عبارت مرقوم است قالوا له فأیة آیة تصنع لنرى ونؤمن بك ماذا
تصنع آباؤنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من السماء فاکلوا انتهی در جواب این
کلام یهود حضرت عیسی فقط بر تقریرات لسانی اکتفا کرده اند و هیچ معجزه که مسکت بوده باشد ظاهر
نفرموده و از معجزات سابقهٔ خود هم استدلال ننموده ازین امور ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه
نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم است قال له فیلبس یا سیدنا ارنا الاب وحسبنا و فیلبس که این سوال
کرده بود پس مطابق کتب نصاری طلب محالی مشتمل نبوده زیرا که پیشتر دانستی که در توریت مصرح است که از حضرت
موسی و هرون یعنی خدا باهم ملاقات دو بدو و عینا پس لهذا که بر همان طرز فیلبس وغیره را حضرت عیسی ارا
ئه نموده ممکن بوده لکن حضرت عیسی ایقاع امر مذکور را نتوانستند و برین قبیل تقریر زبانی اکتفا کردند
که هر که مرا دید پدر مرا دید و من در پدرم و پدر در من است پس معلوم شد که آنحضرت العیاذ بالله صاحب
معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر در من است و من در پدرم اگر این اتحاد
حقیقی مراد گرفته شود پس قطع نظر از ابحاث کثیره آخر قول باقانیم ثلثه که معتقد نصاری است باطل میشود
و در بیان ابنیت حضرت عیسی هم رخنه کلانی حادث میشود و علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا نموده
نمودند اگر ایشان ازین امر عاجز بودند غرض بطرز مذکور از امور بسیار استدلال بر عدم اعجاز حضرت
عیسی و غیره انبیا میتوان نمود و ما بخوف مزید تطویل بر همین قدر اکتفا می کنیم قطع نظر ازینهمه بر سبیل تنزل
تسلیم میکنیم که در اکثر امور تناقض و منافات در عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته
است که از اخبار انجیل الوهیت حضرت عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی اقرار
بانسانیت خود نموده اند پس چنانچه عیسائیان چنین تناقض و تنافی را رفع خواهند فرمود ما هم بهمان طرز
اگر احیانا بظاهر آیتی از قرآن مجید منافی آیت دیگر خواهد بود رفع و دفع خواهیم نمود پس استدلال
کردن از آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم حالانکه از آیات

از آیات بسیار صدور معجزات از آنجناب ثابت است اصلا وجه وجیه ندارد و افاده پادری در مقدمه
شق القمر که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الافاده این ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه وآله وسلم
این معجزه شد جواب اجمالی فقط همین قدر است که معجزهٔ شق القمر را اکثر مسلمانان ذکر میکنند بلکه بتواتر
معجزهٔ مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بیجا و از روی قرآن هم صدور معجزهٔ مسطوره
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر میشود زیرا که در سورهٔ قمر چنین ارشاد شده
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ
قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید و اگر می بینند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و
میگویند که این جادو است که همواره کار محمد صلی الله علیه وآله وسلم است پس از مدلول این آیه
باهره بکمال صفا ظاهر و آشکارا میگردد که معجزهٔ شق القمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم صادر شده و ظاهرا برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط بر ذکر آیه
اقتربت الساعة انشق القمر اکتفا نموده اند و مابعد آن را ذکر نفرموده مقصود از آیت مذکوره
اینست که معجزهٔ انشقاق قمر که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم صادر شده این امر دلیل
حقیت پیغمبر آخر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسلهٔ رسالت است
پس چسان پادری صاحب میفرمایند که از روی قرآن معجزهٔ مذکوره صادر نشده بلکه معنی آیت
مذکوره را نفهمیده اند یا دیده و دانسته حق را اخفا فرموده قطع نظر ازین بر سبیل تنزل میگوئیم که بعض
کلام پادری در مقدمه صدق و درست است لکن از آیه وان یروا آیة الی آخرها که صاف ظاهر میشود
آنجناب صاحب معجزه بوده اند پس لازم است که پادری صاحب هم باعجاز آنجناب اقرار و اعتقاد کنند زیرا که
کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که هر معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از آن انکار و
انحراف نخواهند فرمود و باینجا هرگاه حقیقت حال اینست پس لابد که این معجزه جناب رسالتمآب صلی الله

علیه وآله وسلم را که در یکشب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفتند و باز آمدند هم باور کنند چرا که آن نیز از روی قرآن ثابت است قال الله سبحانه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و هم چنین معجزه بودن قرآن مجید هم اعتراف نمایند زیرا که دران آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرح است و لفظ سیاره در عبارت پادری غلط است و همچنین ترجمهٔ اقتربت الساعة بفتح تا اخیر و مراد از ساعت روز قیامت است پس در ترجمهٔ آن لفظ گهری نوشتن جای تعجب افادهٔ عیسائی و نه این سخن از تفسیرها الخ سبحان الله در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کازرونی و تفسیر زاهدی و تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف الی غیر ذلک من التفاسیر در ذیل تفسیر آیه اقتربت الساعة الی آخرها معجزه شق قمر مجملاً و مفصلاً مذکور و مبین است و در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که آیت مسطور در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین باسرهم متفق اند بر اینکه معجزه شق قمر از جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده و در احادیث هم بکثرت امر مذکور وارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادری صاحب چنین مقال مضحکه اطفال را التحریر کرده و نادانی خود را از علم تفسیر عقلا ظاهر فرمودند و از مآل کار اندیشه ننمودند

ترجمه قول پادری صاحب

علامت سوم نبی بودن پیشین گوئیست این نیز بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شدن مشکل است اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بطور پیشین گوئی بسیار سخنها می کنند لکن در انها سخنها بسیارکه در کلامهای پیشین خدا از پیشتر نسبیح اند آنها را و سخنهای وشمارها باید کرد و مگر صرف هر قدر که در کلام انبیا الحق نمود یا که برخلاف شان گفت و اگر از پیشین بینی دریافت کرده سخنی گفته باشد پس از این سخن رسالتش ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمانه چنین مردم میباشند که احوال پیشین را دریافت کرده قیاساً خبری از آینده هم میدهند و اگر دران سخنی راست آید پس ایشان در زمرهٔ انبیا شمرده نشوند برای این نبوت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و آله وسلم از پیشین گوئی وی ثابت نمیتواند شد بلکه محمد صلعم خود اقرار میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی
نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قُل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضراً الا ما شاء الله ولو
کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون
یعنی بگو من مالک نیستم برای جان خود نیکی را و نه بدی را مگر خدا هرچه بخواهد و اگر من دانسته بودمی سخن غیب را البته
بسیار خوبیها می گرفتم و مرا بدی هیچ وقت نمیرسید من کم همین خوف و خوشی شنوانده ام گروهی را ازین صفت
ظاهر میشود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم طاقت پیشین گوئی نبوده **جواب شبهات** منکرین از موسی
و عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را بهمین طریق وا میتوانند کرد که اثبات صفت پیشین گوئی در حق آنهر دو
جناب مشکل است زیرا که سخنهائیکه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند در سخنان پیشین گوئی
شمار نخواهد شد مگر صرف تقدیر که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند یا بر خلاف شان فرموده و اگر
بهیچ طریقی یافته سخنی گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان بعضی کسان
میباشند که حالات ماضیه را دریافت کرده قیاساً خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از آن
سخنها سخنی مطابق واقع نشود ایشان از انبیا معدود نخواهند شد از نجهت نبوت موسی و عیسی از پیشین
گوئی شان ثابت نمیتواند شد فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله پیشین گوئی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمیباشد پس
انکار آن سراسر بی انصافی و سد باب اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدور
امر مسطور از آنجناب صداقت مآب ثابت و متیقن پس لا بد که با در مصاحب برای تصدیق کلام مذکور که در مقام
خود افاده فرموده اند انکار زاران نفرمایند قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون فعلم ما لم
تعلموا فجعل من دون ذلک فتحاً قریباً و این آیت اشارت میکند بجانب خبر فتح قریبه که مسطور که جناب رسالتمآب

رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از صحاح بزبان فرموده بودند چه در بیان حال غلبهٔ روم میفرماید الم ۝
غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ
مِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعْدَ اللَّهِ لَا
يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بالجمله حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم بشهادت اخبار توریت وانجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده وآینده هم متعلقات
آن مذکور خواهد شد پس در پیشین گوئی آنجناب بحث وگفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار توریت وانجیل است
العیاذ بالله منها افاده پادری لکن درین آنها انجم انیهم نزد عاقل منصف دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی
الله علیه وآله است زیراکه هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالتمآب امّی بوده اند واز هیچکس آنجناب
هیچ نخوانده بودند واز علمای یهود ونصاری واز آنحضرت اصلا ملاقات نبوده با وجود این همه اخبار انبیای
سابقین وحالات کتب ماضیه که آنجناب بیان فرموده اگر از رهگذر اعجاز نیست پس چه حیثیت افاده پادری
بلکه محمد خود اقرار میکند الی آخر با افاده جواب واجبی ولا انیکه پادری صاحب ادعا کرده اند که محمد خود اقرار
میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی نیست غلط محض است هرگز آنجناب گاهی اقرار این امر که مرا طاقت
پیشین گوئی نمیباشد ننموده اند وآیت را که پادری صاحب ذکر فرموده از آن اصلا این امر ظاهر نمیشود
از آیت مذکوره که فقط همین قدر معلوم میگردد که آنجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که آنجناب عالم
الغیب نبوده اند یعنی مثل جناب باری عز اسمه همه امور غیب را نمیدانستند وبغیر از مطلع آگاه کردن حق سبحانه وتعالی
طاقت علم غیب نداشتند واین امر هیچگونه منافی نبوت نیست زیراکه بشهادت انجیل جمیع انبیا محتاج بتعلیم حق تعالی
بوده اند وهمانرا بیان میکردند که از خدا می آموختند پس چه اعتراض است بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بسبب اقرار امر مذکور چه حیثیت چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است قد کتب فی الانبیاء
انهم یکونون باجمعهم متعلمین من الله یعنی بدرستیکه خدا نوشته است در حال انبیا که تحقیق که آنها همگی آموزنده از خدا

از خدا میباشند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نمیباشد پس باید که صاحب
انصاف فرمایند که هرچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده
که حق سبحانه و تعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن پس ایراد در بارهٔ آنجناب اگر بی انصافی
نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در ما سبق مذکور شد لکن
الذی ارسلنی حق هو والذی سمعته منه به اتکلم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست و هرچه من ازو
شنیده ام همان را در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی لست افعل شیئا من عندی لکن کما علمنی
ابی کذلک اقول یعنی بدرستیکه من از جانب خود چیزی نمیکنم لکن چنانچه پدرم مرا آموخته است بهمان نهج میگویم ازین عبارتها
نیز صاف ظاهر و آشکار میشود که در حضرت عیسی هم بر سبیل استقلال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و شنیده
نموده بودند همان را بیان مینمودند و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب بودی پس چه حاجت آموختن و شنیدن بوده
موافق همین طرز و طریقهٔ انبیا جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
علی سبیل الاستقلال نمیباشد پس طعن بیان کردن بیوجه است و چگونه این امر نبوده باشد حالانکه در خود قرآن مجید
وارد شده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ یعنی کلام نمیکند آنحضرت
از خواهش نفسانی نیست کلام شان مگر وحی یا به تعلیم کرده است ایشان را شدید القوی پس صریح درست که مراد از امر
مذکوره همان بوده باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکوره وارد شده است إِنْ أَنَا إِلَّا
نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هم مشعر امر مذکور است زیرا که آنحضرت همان بشارت و تخویف الخلق میرسانیدند
که از جانب خدا بایشان مامور بودند اکنون منصفین ملاحظه فرمایند که چقدر کلام آنجناب موافق طریقهٔ کلمات
انبیای متقدمین است که چنانچه انبیای سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا اند و فی حد الذات
عالم الغیب نمیباشند همچنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حال شان
شده همچنین بزبان آنجناب هم وارد شده است عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ پس اعتراض کردن بر آنجناب را

بموجب است ثانیاً ملاحظه فرمائید که چقدر خطاها در نقل آیت مذکوره از پادری صاحب صادر شده تمام فقره ان انا
را حذف فرموده اند و کلام لغو نقل نموده فقره ولو کنت را بصیغه مخاطب کر فرموده حالانکه در قرآن مجید
بصیغه متکلم وارد شده است و مطابق همین چنین پادری صاحب جمع هم کرده اند ان هذا لشئ عجاب و در کلمه اعلم الغیب دو غلط
کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم را منصوب حسب آخر نقل نموده اند حالانکه در قرآن مرفوع الآخر است دوم اینکه یا را الغیب
را مجرور نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاستکثرت هم دو خطا کرده اند همزه وصلی را بفتح نقل
نموده اند و اسقاط نفرموده و آخرش را بحرکت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره و ما مسنی
السوء هم چند غلط از پادری صاحب صادر شده فتح یا مسنی را نوشته اند و در لفظ السوء سین همزه را
مفتوح نقل کرده اند با وجود اینکه آنهر دو مضموم میباشند پس ازین اغلاط فاحشه صاف جهالت شان از علوم
نحویه و صرفیه هم ظاهر میشود چه جای دیگر علوم مشکله الحق که از نوشتن چنین رساله نانوشتن بهتر بوده که
موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات انبیا و مرسلین که در توریت وغیره مذکور ظاهر میشود که انبیا را بر جمیع
امور غیب اطلاع نمیشد فما هو جوابه فهو جوابنا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان زوجه
خود ساری را همشیر خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من اینچه کردی مرا چرا آگاه ننمودی
که وی بی بی من است و چرا گفتی که او خواهر منست حتی که من وی را گرفتم که او را زوجه خود سازم پس اگر
حضرت ابراهیم میدانستند که در اظهار زوجیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نوبت
این امر هم نخواهد رسید که فرعون برای وجه ساختن خود طلبد پس چرا ساری را خواهر خود میساختند ازین
امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیب را نمیدانستند و در حال حضرت اسحق در توریت مذکور است که ساکنان
آن مقام از وی خبر زن تو پرسیدند او گفت که خواهر منست چرا که وی از گفتن اینکه زوجه خود منست ترسید تا نشود
که مردمان آنجا برای بقا وی را قتل نمایند چرا که آن زن خوبصورت بوده و چنان شد که هرگاه وی تا مدتی در
آن مقام ماند ابیمالک پادشاه فلسطیان از روزن خانه نظر کرد و دید که اسحق از زن خود در بقا اختلاط میکرد

آنگاه ابیمالک اسحق را طلبید گفت که ببین آن زن یقیناً زوجهٔ تست پس چه طور تو گفتی که وی خواهر من است اسحق گفت
باین جهت این کلام کردم که من بخاطر خود گفتم چنان نشود که من بسبب وی هلاک شوم ابیمالک گفت این چه
حرکتست که تو با ما کردی نزدیک بود که از مردم کسی با زن تو همخواب بشود تو این جرم را بر ما میکردی انتهی از این ماجرا
صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند والا چرا مورد اعتراض و توبیخ ابیمالک میشدند و برای چه
زوجهٔ خود را خواهر خویش میساختند و چرا ایشان را العیاذ بالله در محل خوف همخوابی اغیاری آوردند و این همان چیزیست
که بزبان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بوحی الهی جاری گردیده است وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ هرچند بحمد الله که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم گاهی چنین امری که یهود
نصاری در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسحق نقل کرده اند صادر نشده مقصود از فقرهٔ مسطورهٔ آیت کریمه این نیست که
اگر من عالم غیب میبودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیگردید چرا که آنجناب بلکه جمیع انبیای اطیاب بنا بر مزعوم حق
ما از تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر مراد اینست که اگر من عالم الغیب میبودم هیچگونه رنج و ضرر
در امور دنیا و لوازم دنیویه هم نمیرسید ترک اولی نیز از من صادر نمیگردید مگر بنا بر زعم یهود و نصاری و غیره اگر انبیا را
جائز الخطا و لائق ارتکاب عصیان بفهمند فقرهٔ مذکوره را شامل امثال امور مسطوره بگیرند پس میتوان گفت که آن
فقرهٔ کریمه اشاره بجانب همچنین امور است که نظائر آن در ازمنهٔ سابقه از انبیای سابقین هم بزعم نصاری صادر شده
بار بار بر سر مطلب می آییم و میگوییم که در سبق این ماجرا را معلوم کردی که لابان حضرت یعقوب را بفریب
عوض راحیل دختر کلانی خود لیا را بشادی که خدائی داد و ایشان با وی نزدیکی نمودند و علی الصباح چون
دریافت نمودند که زن مذکور راحیل نیست از لابان گفتند که این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو
برای راحیل نکرده ام باز برای چه از من دغابازی کردی انتهی از این ماجرا هم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب امور
غیبیه را نمیدانستند و خود باید دید صاحب بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سبق مذکور شد که از آنجناب خطا
واقع شده است و بسبب همان خطا لاشهٔ مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم

خواهند ماند پس اگر آنحضرت عالم الغیب میبودند چرا چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجناب را استقلال
طاقت علم غیب میداشتند پس چرا حاجت اینقدر تعب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن وحی میرفتند و
هم چنین دیگر انبیا چرا محتاج نزول وحی میبودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیب را نمیدانستند بالجمله هرچه پادری صاحب
جواب این امور از جانب جناب انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب ما را هم از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم بفهمند اکنون ما بطرز دیگر از پادری صاحب گفتگو میکنیم و میگوییم که در باب سابق از انجیل این فقره منقول شد که حضرت
عیسی بجانب خدا خطاب کرده میفرمایند مجّد ابنک لیمجّدک ابنک یعنی پس تمجید بکن فرزند خود را تا که
تمجید کند ترا فرزندت ازین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه وتعالی آن زمان تمجید حضرت عیسی نفرموده
بود و نه حضرت عیسی تا آندم العیاذ بالله تمجید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این تمجید
بجز اینکه پادری صاحب در معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود علی هذا القیاس در بیان حالات
حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که ببین من پیش خداوند خود در حرف زدن جرات
کردم اگرچه من خاک و خاکسترم شاید در آن شهر از پنجاه راستبازان پنج کس کمتر بوده باشند پس آیا از باعث آن پنج کس
تمام شهر را نابود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم بتدریج تقلیل را تا بده رسانیده عرض کرده است شاید در آن شهر فقط
ده راستباز بوده باشند غرض عبارت مذکوره صاف دلالت میکند برینکه حضرت ابراهیم را اصلاً اطلاع بر حال آن شهر
حاصل نبوده که در آن شهر چقدر راستباز اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم
در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی استدلال کند برینکه آنجناب حیثیت بطرز قوم انسان
نداشتند و نه عالم الغیب بوده اند و نه پیغمبر پس در جواب آن از پادری صاحب بجز تاویل و تبدیل معنی ظاهری امری دیگر سرانجام
نخواهد شد فعلی هذا المنوال اگر احیاناً اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعض آیات و احادیث را مراد نگیرند که آن معانی خلاف
ظاهر بوده باشند پس نصاری را در آن کدام مقام انکار و اعتراض

ترجمه قول ثانی ثبات

علامت چهارم اینست که در کلام انبیا طرفداری نبوده باشد خیال ... کرده که محمد صلی الله علیه و آله وسلم

طرفداری بود یا نبود محمد خود را رسول الله از همه انبیا افضل قرار داد چنانچه این سخن در اهل اسلام مشهور است
لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر نبودی تو ای محمد پیدا نکردمی من آسمانها را و در حدیث محمد صلی الله
علیه وآله فرموده است اول ما خلق الله نوری یعنی اول هر چه پیدا کرد الله تعالی نور ما بس چنانچه محمد
خود را در هر امر فضیلت داده است همچنان الحال دریافت میکنیم که بر وی از عیسی مسیح کدام فضیلت زیاده بود
اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه وآله وسلم هیچ نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مبین شده
محمد مانند دیگر انسانات از پدر پیدا شده مگر مادر عیسی مسیح باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته
شد و همچنین بی پدر پیدا شد محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا عمر چهل سال در دنیاداری و تجارت اوقات خود بسر نمود
بعد از آن وی خود را نبی الله قرار داد لیکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان شد آنکه خبرش در
توریت بوده و همان ستاره از مشرق رهنمائی مجوسیان کرد و در عمر دوازده سالگی از عالمان و فاضلان
دین سخنهای عجب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بحضور مجامع از آسمان صدا آمد که این
فرزند عزیز است آنکه من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که در من طاقت کرامات نیست مگر کرامات
عیسی مسیح بیشمار اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده لکها را قتل نمود مگر کلمة الله کسی را قتل نکرد بلکه
هر گاه شاگردان هلاک دشمنان را خواستند آن وقت وی ایشان را بانگ زده گفت که من برای هلاک کسی نیامده ام
بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان آمده ام هان وی چند میت را زنده کرد و بوقت
مصلوب شدن برای قاتلان خود این دعا کرد که ای پدر این گناه را بر اینها ثابت مکن چرا که اینها نمیدانند
که چه میکنند محمد شمشیر را کلید بهشت قرار داد مگر خداوند عیسی محبت خدا را سبب نجات مقرر کرد مانند دیگر انسان
محمد بیمار شده مرد مگر عزیز الله برای خلق الله جان خود را کفاره داد محمد در قبر افتاده است مگر پیشوای زندگی بروز سوم
از قبر زنده شده برخواست و بعد چهل روز بالای آسمان رفت اکنون برای گنهکاران شفاعت میکند و بعد
قیامت برای انصاف کردن جهان خواهد آمد پس ای مسلمانان خود تان منصفی کنید که فضیلت کراست

جواب

حق سمات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ امر طرفداری نفسانیت گاهی صادر نشده
زیراکه آنچه آنجناب در حق خود یا در حق دیگران ارشاد فرموده است همگی مطابق حق و صواب ارشاد نموده و هیچ
منصفی اظهار حق و صواب را طرفداری نفسانیت نمیفهمد بالجمله چنانچه جناب رسالتمآب صلعم کلمات فضیلت را در حق
خود که از جانب خدا بمقتضای **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** باظهار آن مامور بوده ارشاد فرموده همچنین
حضرت عیسی هم درباره خود بنابر نقل نصاری بسیار امور فضیلت ارشاد فرموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است
والآن مجدنی انت یا ابه بالمجد الذی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند انک
احببتنی قبل انشاء العالم و در بیان فضل الهی و حج و از حضرت ابراهیم ارشاد میکنند امین امین اقول لکم انی قبل ان یکون
ابراهیم پس اگر این کلمات و مثال آن که در مقامات بسیار در میان انجیل وارد شده است مشتمل بر طرفداری نفسانیست
کلمات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله را هم از راه طرفداری نباید دانست الا فما هو عذره فهو عذرنا خلاصه
بشهادت حضرت یحیی و بگواهی حضرت عیسی هم دست افضلیت پیغمبر ما ثابت است پس اگر آنجناب هم افضلیت خود را
مطابق آن اظهار فرمودند پس وجه طعن کردن بر آن عالیجناب چیست در باب سوم انجیل متی از زبانی حضرت یحیی مرقوم است
من شمارا از بهر توبه بآب غسل میدهم اما آنکه از پس می آید از من قوی‌تر است چنانکه من لائق بر داشتن نعلین او
نیستم او شمارا بروح القدس و آتش غسل خواهد داد انتهی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبری که بعد یحیی
خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سوای پیغمبر ما مبعوث نگردیده و تعزیر و
تادیب بآتش هم در شریعت آنجناب بسزای بعض گناهان مقرر شده پس عبارت مذکوره دلالت میکند بر اینکه
آنجناب از حضرت یحیی و حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه افضلیت آنجناب از حضرت عیسی بمنشاء بر همین فرقه
نصاری است ثابت گردید باز از گفتن اینکه آنجناب از دیگر پیغمبران افضل بوده اند چرا انحراف و اعوجاج
خواهند کرد زیراکه انبیاء که نصاری بنده حضرت عیسی کم رتبه از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بالقاب نفیس جهان در انجیل یاد فرموده اند پس با وجود این شهادت عیسویان از

باز در فضلیت جناب کدام مقام اشتباه باقیماند در انجیل یوحنا مرقوم است دیگر بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که
رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد انتهی این عبارت هم متضمن است بر بشارت صریحه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم و فقرهٔ اخیرهٔ آن اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب رسالتمآب آنرا واقع نمود
در مقام دیگر در انجیل مذکور چنین مسطور است لکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم و اگر نروم تسلی دهنده
نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف
ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که نزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید
بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن حالا تحمل نتوانید
متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
نخواهد گفت بلکه هر آنچه بشنود خواهد گفت و شما را آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد که او آنچه از آن منست
خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر دارد از آن منست از همین سبب گفتم که آنچه از آن منست خواهد یافت
و شما را خبر خواهد داد انتهی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت الخ مطابق این آیات است که در قرآن
مجید وارد شده و در سابق مذکور گردیده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قطع نظر از عبارات
مذکوره این عبارت انجیل هم دال است بر فضلیت جناب رسالتمآب هر آنکه غالب آید بجامهٔ سفید ملبس خواهد گشت
و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود ولی تحریر اینکه من
العبارت و این امور که از پادری صاحب صادر شده که حرف اخیر حدیث لولاک لما خلقت الافلاک را همچنین
حرف اخیر لفظ لولاک را بسکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را زیاده ساخته حالانکه در حدیث مسطور
لفظ ارض مذکور نیست و ترجمه لفظ افلاک باسمان کرده حالانکه آن ترجمه فلک است افلاک پس این مقام مضحکه ارباب
فهم و فراست است علاوه برین در اعراب حدیث أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِي دو جا خطا کرده است اول اینکه لفظ اول را
بنصب حرف آخر نقل کرده است با وجود اینکه حرف مذکور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق را مضموم الآخر ذکر فرموده

حالانکه مفتوح الآخر است افادهٔ پادری پس چنانکه الخ درینمقام انچه باید پادری صاحب در مقدمهٔ اثبات مفضولیت حضرت
سید المرسلین تعب بیجا کشیده اند همگی در حقیقت اعتراض است بر حضرت یحیی و حضرت عیسی چرا که آنهر دو جناب اقرار
بافضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند چنانچه بتشریح مذکور شد پس از اطاعت پیغمبران جز دست بردار
شدن و چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض بر ایشان وارد شود این امر از پادری صاحب بعید است
افاده عیسائی اول خبر پیدایش محمد الخ دروغ صریح است بشارتهای آنجناب بکثرت در انجیل وغیره وارد
شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود بشارات مصطفویه نمودن
سراسر بی انصافیست افادهٔ پادری مگر خبر پیدایش عیسی مسیح الخ اگر پادری صاحب درین کلام راستگو میباشند
بتفصیل نام بنام کلام هر پیغمبری که متضمن بشارت عیسویه بوده باشد مذکور فرمایند تا حقیقت کلام مذکور
معلوم شود و انی لهم ذلک افادهٔ پادری مگر مادر عیسی مسیح باکره بود الخ اقول پادری صاحب اگر این امر چنین باعث فضیلت است
که هیچ فضیلت بر آن غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی نمیفهمید که ایشان از نه پدر بوده
نه مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر گردید علاوه برین هرگز والدهٔ حضرت عیسی از قدرت روح القدس حامله نشده بلکه
از قدرت خدا حامله گردیده بود و پس دعوی مذکور را بدلیل مقبول ثابت کنید و اگر احیانا امر مذکور درست و راست است پس با
نصاری حضرت عیسی را پسر روح القدس چرا نمیگویند چه پسر خدا گفتن و قائل باقانیم ثلثه شدن چیست انهم طرفه امر است
که در خدا و حضرت عیسی اینقدر هم علاقه نباشد و باز ایشان پسرش شمار کرده شوند افاده پادری محمد صلی الله علیه
وآله وسلم تا عمر چهل سال الخ حصول نبوت در سن مذکور هیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس بر ان طعن کردن بیوجه است
والا در حق حضرت موسی هم بطرز پادری بسبیل طعن میتوان گفت که تا مدت مدید جناب ایشان عمر خود را
در دنیا داری کسب معیشت بسر کردند بعد از ان خود را نبی الله قرار دادند فما هو جوابه فهو جوابنا در توریت
مذکور است سوم باب موسی نگهبان گلهٔ پدر زن خود یثرو که کاهن مدین بود می نمود انگاه وی گله را بیک سمت بیابان

بیابان واگرده خود بنزدیک حوریب کوه خدا آمد آنوقت فرشته یهواه از هیزم پاره در شعله
آتش بروی ظاهر گردید الخ بلکه در توریت مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خونی هم کرده
اند و از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که گاهی چنین امری صادر نشده پس اگر مخالفین از
یهود امر مذکور طعن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است پس
نصاری جوابش چه خواهند داد در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در آن روزها چنین شد که
هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران خود رفت و مشقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد
که شخصی مصری عبرانی را که از برادرانش بوده میزند بازوی بهر طرف و آنطرف نگاه کرد و دید که هیچکس نیست
آنگاه وی آن مرد مصری را کشت و در ریگ پنهان کرد و هرگاه آن روز دوم بیرون رفت و دید که دو
عبرانی باهم منازعه می کنند آنگاه وی آن کس را که بر ناحق بوده گفت که تو یار خود را چرا میزنی
او گفت که کدام کس ترا بر ما حاکم یا منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آن مرد مصری را کشتی مرا هم
بکشی آنوقت موسی ترسید و گفت که یقین این امر فاش گردید هرگاه فرعون این امر را شنید خواست که
موسی را قتل کند لکن موسی از حضور فرعون گریخت و در ولایت مدین رفت و نزدیک چاهی سکونت
اختیار کرد و کاهن مدین را هفت دختر بوده آنها آمدند و مشغول آب کشی گردیدند و سبوچه را پر کردند
تا که گله پدر خود را آب خورانند آنگاه شبانان آمده آنها را از آنجا راندند لکن موسی ایستاده رهائی آن دختران
کرد و گله آنها را سیراب نمود و هرگاه آنها نزد رعوایل پدر خود آمدند وی پرسید که امروز شما چطور زود مراجعت کردید
آنها گفتند شخصی اهل مصر ما را از دست شبانان محافظت کرده برای ما هر قدر که کافی بوده آب کشیده گله را
خورانید وی از دختران خود گفت که آن مرد کجاست شما وی را چرا گذاشته آمدید وی را بطلبید که نان خورد آنوقت
بر ماندن نزد آن شخص راضی گردید و وی دختر خود صفوره را به موسی داد و از آن فرزندی زائید و نام وی را جیرشوم
گذاشت چراکه وی گفت که من در ملک اجنبی مسافرم و بعد از آن چنین شد که پادشاه مصر انتقال نمود الخ

غرض از عبارات توریه صاف ظاهر میشود که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن خود و پس از
ایقاع امور نبویه بسیار نموده اند فما هو عذر العیسائیة فی هذا المقام فهو عذرنا عن جانب سید الانام قطع نظر
ازین چنانچه معلوم کردی که بگواهی حضرت یحیی و شهادت حضرت عیسی فضلیت جناب سالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت است پس در امر مذکور گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انبیای مذکورین است افاده پادری لکن از قوله عزیزم
چنانچه پادری صاحب اینها دعاوی می کنند و پروای انکار یهود و غیرهم نمی نمایند همچنین ما هم میگوئیم که بوقت
ولادت جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که آتشکده فارس که از صدها سال روشن
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته شد و بعد از آن هر سنگ و چوب و شجر و مدر یا رسول الله گفته
بر آنجناب سلام کرد و گرگ بزبان فصیح یهودی را بشارت آنجناب داد که وی مسلمان شد و با وجودیکه آنجناب
امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه مثل برهان تطبیق و غیره بر بعض حکما و فلاسفه حدوث عالم را ثابت فرمودند
که هیچ جواب از ایشان سر انجام نشد و یهود و فرق منکرین را با دله و براهین عقلیه در هر مقدمه ساکت و مبهوت نمودند
و بروز مباهله علمای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوای مصالحه کردن موافق مرضی آنجناب
هیچ از ایشان ممکن نشد و چنین شریعت قویه را مقرر فرمودند که از همه شریعت ها بهتر و کاملتر است الی غیر ذلک
بالجمله اگر نصاری انکار امور مذکوره خواهند کرد تدبیر انکار شان همان کرده خواهد شد که ایشان تدبیر انکار یهود
خواهند نمود والغرض امور یکه پادری صاحب در حق حضرت عیسی ذکر کرده اند یهود آنها را اصلاً مسلم ندارند پس
لازم است که پادری صاحب با دله قاطعه امور مذکوره را ثابت نمایند افاده عیسائی و در عمر سی سال الخ
اگر ما جرای آمدن این صدا و قتی به تسلیم علمای یهود و فریسین انکار حضرت عیسی نمیکردند و الا اثبات امر
مذکور بعهده پادری صاحب واجب لازم است ثانیاً اگر بالفرض آواز مذکور آمده باشد پس بنا بران حضرت
عیسی فرزند صلبی خدا نمیشوند مقام مضحکه است زیرا که حق سبحانه و تعالی که از جسمیت و لوازم آن منزه است کجا
قابلیت این دارد که با زنی دیگر نماید و از نطفه او کسی تولد یابد سبحان الله عما و جود و محال بودن این امر جناب

جناب باری عز اسمه چنانچه نصاری برخلاف عقل و شعور دعوی این امر مینمایند که حضرت عیسی پسر خدا بوده اند
ان هذا لشیء عجاب غرض اگر نصاری ازین جهت آنجناب را پسر خدا میگویند که آنجناب از شکم مریم بدون پدر پیدا
شده بودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پسر خدا گویند که برای ایشان نه پدر بوده و نه مادر اگر ازین جهت
ایشان را فرزند خدا میگویند که در انجیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس از عبارت توریت وغیره معلوم
میشود که پسران خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی را فقط پسر خدا میگویند و نفی نسب پسران دیگر مینمایند
با وجود این مسیحیان پدر ایشان از یعقوب راضی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب
هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیار شد و از ایشان دختران متولد شدند پسران خدا دختران آدمیان را
دیدند که آنها خوبصورت اند پس از همه دختران هر کسی که هر کس که پسند نمود از وی شادی کدخدائی کرد
و حضرت داؤد در مزمور ثامن و عشرین سفر باید قربوا للرب ابناء الله و هم در توریت مذکور است چهاردهم باب
شما بجای پسران یهواه خدای خود اید ازین ظاهر میشود که یهود مذکورین بمنزله پسران خدا بوده اند پس چگونه
نصاری اولاد و ابناء آنها را که بمنزله اولاد و ابناء خدا شدند بد میگویند و از غضب خدا علمای شان نمی ترسند
و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را پسران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را پسر خدا گفته اند
در فصل بستم انجیل یوحنا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الهی الذی هو الهکم خلاصه معنیش اینست
بتحقیقکه من صعود میکنم و میروم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست و بسوی آله خود که آله شما هم هست بالجمله از فقره
اخیره عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد درچنین مقامات از لفظ ابن معنی مخلوق و مربوب است پس
نصاری را هم باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود اقرار کرده
هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ کلامی اقرار این امر نموده اند که در من طاقت کرامات نیست
و هرچه پادری صاحب در مقدمه ... نوشته اند جوابش همانجا مذکور شد ولی شمار بودن کرامات حضرت عیسی
بمعنی حقیقی اینکه نزد جمیع منصفین باطل و عاطل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس امر مذکور

را که کدام شخص ثابت میتواند نمود مگر اینکه اینها را هم از معجزات حضرت عیسی گیرند بادر نصاری جهت چنین مقامات بلحاظ
انکار فرق المنکرین بدرجه ثبوت میرسانید نه البته از طعن عقلا نجات نمییافتند زیرا که ذکر کردن دعوی
بیدلیل را هیچ عاقلی پسند نمیکند افاده عیسائی محمد تا سالهای بسیار آنجناب رسالت مآب صلی الله علیه
آله وسلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین و یهود جهود را قتل کردند پس درین امر نصاری را کدام مقام
رنج هست مگر در باطن نصاری جنبه‌دار اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بزعم‌شان قاتلان عیسی
بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین و محب صمیمی حضرت عیسی میبودند پس میبایست که ازین امر خیلی
خوشنود میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندین دین را خوار و ذلیل فرمودند
گویا قصاص خون حضرت عیسی گرفت و اگر امر مذکور را باعث طعن می فهمند پس میباید که بر حضرت موسی طعن
کنند که قطع نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقاتلات کثیره از امت خود آنجناب هزارها آدمیان را قتل
فرموده اند چنانچه در توریت مذکور است پس موسی بر در لشکرگاه ایستاده شد و گفت هر که برای یهواه
بود وی بجانب من آید آنگاه نزد وی همگی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای
اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بکمر اندازد و از یک در تا در دیگر لشکرگاه رود و غارت
کند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را و قریب خود را قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان
همچنان کردند پس آن روز از قوم قریب سه هزار مرد کشته شدند انتهی ترجمه باردو نانقله بالجمله حضرت عیسی در بشارات
منجمله بشارات جناب سید کائنات بتصریح فرموده اند باینکه آن شخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و این خبر بصراحت اشارتست بجانب جهاد بالسیف پس در فضیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در فصل
ثانی رویت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است و هر کسی که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نگاه دارد وی را اقتدار بر
قبائل خواهم داد که برانها بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزهای گلی خورد شکسته خواهند شد چنانکه من از پدر خود
یافته ام و من او را ستاره صبحی خواهم داد انتهی افاده یادری مگر کلمه اینکه کسی را قتل بکرد اگر حقیقت حال آنست

اینست پس مخالفت آنجناب از طریقهٔ حضرت داؤد و حضرت موسیٰ لازم می‌آید که آنحضرت برای ترویج و اشاعت
دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسیٰ از امر مذکور اعراض فرمودند پس چه پادریصاحب چه این مخالفت
را بیان خواهند فرمود بهمان عذر را هم از جانب جناب رسالتمآب است علاوه برین هرگاه حضرت عیسیٰ باعتراف
پادریصاحب کسی را نکشته اند پس ذمهٔ شان واجب لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
سلطنت و حکومت جنگها کرده جان صدها هزار را بمعرض تلف می‌آرند وعظ و نصیحت نمایند و از مخالفت
حضرت عیسیٰ باز دارند افاده پادری بلکه برای ادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان الخ غلط محض است
این کلام حضرت عیسیٰ که نفرموده اند آنجناب مصلوب و مقتول نشدند اینهمه غلط فهمی یهود و نصاری است بلکه
آنجناب بهیئت جبرئیل زنده بسلامت بر آسمان بامر رب جلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب حقتعالی
شخصی دیگر را مصور گردانیده که وی را یهود بردار کشیدند چگونه این امر شده باشد حالانکه پیشتر دانستی که آنجناب خبر داده اند
باینکه حیات شریف شان تا بقیامت باقی خواهد ماند پس آیا آنهمه خبرها را بکذب دروغ ارشاد فرموده اند العیاذ بالله
من ذلک و در کتب شما مندرج است که تابیان پیغمبر هم مردگان را زنده کرده اند چه جای آنجناب پس احیاء اموات هم از فضیلت
حضرت عیسیٰ مخصوص نیست و اینکه افاده فرموده که برای قاتلان خود دعا کرد الخ پس اگر چنین دعا کردن از مکارم
و خلاف آن امر بد لازم می‌آید که العیاذ بالله حضرت داؤد گناه صادر شده باشد که ایشان چنین دعا کرده اند
حاکم یا رب الذین یظلموننی قاتل الذین یقاتلوننی خذ سلاحا و ترسا وقم لعوننی احمل سیفا ردا الذین یطردونی
قطع نظر ازین اگر این دعای حضرت عیسیٰ که پادریصاحب ذکر فرموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس
پادریصاحب شاید حسب این را تصور فرمایند و اگر مقبول گردیده است پس چرا پادریصاحب قاتلان حضرت عیسیٰ را ابد
بجهنم برا که بدعای حضرت عیسیٰ آنها که از خطای شان در گذشته معاف گشته اند بالجمله هرگاه حضرت عیسیٰ خدا بوده اند پس
معنی دعا کردن چیست ازین دعا کردن که معاف معلوم میشود که خدا از آنجناب جدا بوده است نه در آنحضرت تا آنکه با آنجناب
متحد بوده فقط بطلان قول النصاری بجمیع شقوقه علاوه برین اکنون باز پادریصاحب بر هم که بر هم با آن قاتلان عیسیٰ

نفس الامر تقصیر وار اند یا نه بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب نیز ایشان را بیقصور قرار
داده اند و بر تقدیر ثانی پس در حق شان حضرت عیسی را کدام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العیاذ بالله
خدا را عالم الغیب نمیدانستند که بیقصوری آنها او تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار
عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان داشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بران بیقصوران بظلم و عدوان
عذاب را نازل خواهد نمود افاده پادری محمد صلی الله علیه وآله وسلم شمشیر را کلید بهشت هم هرگاه این
کلید بهشت را حضرت عیسی با آنجناب عنایت فرموده بودند پس طعن کردن بر آنجناب بیهیچ جهت و اگر سبب
اینکه آنجناب برای اعانت و ترویج دین جهاد بسیف نموده پادری صاحب میفرمایند که ایشان شمشیر را
کلید بهشت قرار داده اند پس در حق حضرت موسی و حضرت داؤد نیز بگویند که ایشان شمشیر را کلید بهشت
قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد با سیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را
با محبت اعتقادات فاسده باشند سبب نجات مقرر نکرده بلکه آنجناب و پیغمبر و همه پیغمبران عقیدهٔ وحدانیت
حق تعالی را مع اعتقاد حقیت جمیع ضروریات دین حق البته سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری
ساقط از معرض اعتبار است افاده پادری که عزیز الله در وضع صریح است هرگز حضرت عیسی در هیچ گذاره
هیچکس جان خود را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دانستی و اگر حیا با قتل هم
پس چنانچه فضیلت حضرت یحیی ... که بیمار شده و مرده اند و کشته نگشته
ثابت نمیتواند شد همچنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین هرگز ثابت نگردد
علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدانند حتی که در مقام حفاظت شان
جان خود در معرض تلف می آرند با وجود این جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرزند
عزیز خود جناب سید الشهداء علیهم التحیة والثناء راضی شدند و ایشان را در راه خدا برای نجات امت خود بکشتن
دادند چنانچه آنجناب مع خویش و تبار و احباب و اصحاب جان نثار و عیال و اطفال ... در سال شصت و یکم ...

آنجناب بزعم نصاری خود خدا هستند پس کدام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر مزعوم
نصاری آنحضرت کفاره خلق شده اند و برای بخشش شان کشته گشته پس آیا این شهادت و اینقدر
تعب و محنت آنجناب تمام بیفایده و رایگان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند رابعاً اینکه
پادری صاحب افاده فرموده اند که در روز قیامت برای انصاف کردن همان خواهد آمد پس این افاده
هم محل بحث است زیرا که یوسف لفت پادری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
زیارت جمال باکمال شان و سماعت تقریر لطیف و بیان شریف ایشان بگوش خود نموده این را ارشاد
میفرمودند که از حواله انجیل چنین ظاهر میشود که در نزول اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهار ده سال
باقیمانده است و مشهور و معروف است که بسیاحت و جامعیت شان هیچ پادری در قوم نصاری بهم نرسیده
پس کنون از پادری خود مخاطب شده میپرسیم که حالیا ارشاد شان در مقدمه جلیست پادر آمدن
قیامت هم فقط عرصه چهار ده سال باقیمانده یا دو مرتبه حضرت عیسی بین ابنور نزول اجلال خود منور خواهند فرمود
و این تحقیق مجیب پادری مذکور که معروض شد نزد شما حق است یا باطل خامساً حقیقت حال اینست که نایب و وارث الهی
پیغمبر یا جناب صاحب العصر والزمان علیه السلام که خدا ایشانرا در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشید و در همان سن
سن آنجناب با ولد و براهین قویه حقیت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین بحث و گفتگو نمودند
و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت
همانجناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشانرا از نظر ها غائب کرده است
و پیش از قیامت بوقت حصول مصلحت الهی ظاهر و آشکار خواهند شد و بمذهب حق اثنی عشریه تمام خلق را
هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شده پشت سر شان نماز خواهند گذارد پس
افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و امام مذکور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که امام مذکور و
که خدا ایشانرا بخشیده است همان فضیلت نایب پیغمبر را عنایت کرده یا بجای پیغمبر فضیلتی که پیغمبر را از پیغمبران سابقین

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت با پیغمبرها یا نائبی را از نائبان شان بدرجه کمال عنایت نموده
پس از این هم گذریم همان جناب با فضیلت حاصل است افاده یا دریمی پس برای مسلمانان خود بیان
منصفی کنید محرامی یا در بصاحب از رهگذر انصاف میگوییم که فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند
علاوه برین خود انصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان وحدانیت حق تعالی و تذلیل
و تحقیر کفار و مشرکین و بت شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی و غیره انبیا را میسر آمده
و شریعتیکه بوساطت آنجناب مقرر شده کدام کس چنین احکام شرعیه بخلق رسانیده و هرچه ارشادات
و مواعظ و نصایح از آنجناب و از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر معجزاتیکه از آنجناب ظاهر
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه بشارتهای آنجناب در کتب سابق وارد شده آنچنان
بشارتها در حق کدام کس وارد گشته و کدام شخص از پیغمبران ورای آنجناب خاتم النبیین شده است و
کدام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ نشده و خاتم النبیین بودن
آنجناب با وجود اینکه در مدت مدیده یکهزار و دو صد سال بل زیاده هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشده و
هیچ پیغمبری الی الآن هم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سماویه اهل کتاب در بشارتهای آنجناب
چنین امر مصرح است که از آن ظاهر میشود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیاقت انکار ندارد
بالجمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر نیافته و نه بت شکنی و ترویج
دین بر دست آنحضرت واقع شده پس در افضلیت جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کدام مقام اشتباه
لکن تعصب و اعتساف را علاجی نه قطع نظر ازین هرگاه نصاری با فضلیت حضرت عیسی از گفتن شان قایل معتقد
شدند پس اگر ما هم از فرمودن جناب رسالتمآب بلحاظ اینکه حقیت نبوت آنجناب مطابق بشارات انجیلیه ثابت
است آنحضرت را افضل الخلق دانستیم پس چه طعن و اعتراض کرده اند و بر احادیث ترجمه و قول نبی ثابت

پنجم نشانی نبی برحق نیست که هر کلامیکه الله تعالی معرفت انبیای پیشین فرموده بود از ان برخلاف نگوید
از قول خود آنرا دروغ نکند چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال از زمانه موسی تا وقت شاهزاده مسیح
برهمه انبیا مستمر ماند که یکی مطابق دیگری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
چراکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم از کلام پیشین خدا بسیار برخلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد

جواب حق سمات هرگز جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ امری
تکذیب کتب سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را برحق میدانستند چنانچه در قرآن مجید هم امر مذکور
مصرح است قال الله سبحانه و تعالی قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ اُنْزِلَ عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ
وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى وَمَآ اُوْتِيَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ
مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ پس معلوم نیست که پادری صاحب نا فهمیده اینچه حرفهای بیسروپا
تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام بزعم نا تمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت
موسی نمیگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب را دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب
جمع بین الاختین در نکاح درست بوده و حضرت موسی در توریت حرمت آنرا بیان فرموده اند علاوه برین نسخ
بعض احکام شرائع سابقه که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده استحسان آن از شهادت
حضرت عیسی ثابت است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی با وی گفت این سخن مرا باور کن که
وقتیست که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و این بشارت بشارت تحویل قبله است
از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة که در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین واقع
شده پس آنجناب در مقدمه نسخ طعن کردن در حقیقت ارتکاب طعن و تشنیع است در حق حضرت عیسی و آنچه
پادری صاحب افاده فرموده چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال الخ پس الا اینقدر مخصوص
از انبیا و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از نا پادری صاحب تا نبید خدا

خدا لا عن عمد صادر شده است زیرا که از تخصیص مذکور ثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در
احکام شریعه از بعد کر مخالفت کرده اند فما هو جوابه عن تلک المخالفة فهو جوابنا عن جانب نبینا صلی الله علیه
واله وسلم ثانیاً این امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق آنحضرت عمل کرده اند
و در هیچ قول و فعل مخالفت شان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر واضح کردیم که در توریت حرمت شنبه
مرقوم است و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند هم چنین تلامذه عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل سنبل
بر روز شنبه کردند و حضرت عیسی با وجود انکار فریسیان آنرا جایز داشتند و علی هذا القیاس شهادت حضرت عیسی علیه السلام
حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت الله و خوردن خبز تقدمه نموده اند پس کجا در
هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتواند شد علاوه برین نصاری که از امر ختان شان
انکار و اعراض است با وجودیکه در توریت بحال است حکم آن جا بجا وارد شده و خنزیر را که بی تکلف
نوشجان میفرمایند حالانکه در توریت حرمت آن مصرح است پس بیان نمایند که در مقدمه مخالف حضرت
موسی هستید یا موافق شان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها باز خود را تابع حضرت موسی فهمیدن
و اهل اسلام را با اینکه در امر ایقاع ختان و امر تحریم خنزیر و دیگر امور صریح تابع و مطیع حضرت موسی
هستند از مخالفان شان شمار کردن چقدر بعید از انصاف و چه مرتبه قریب بتعصب و اعتساف است افاده
پادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله وسلم الخ اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بعض احکام عهد عتیق
از احکام سابقه بیان فرموده اند پس از این صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
عیسی در مقدمه تحلیل شنبه وغیره تکذیب توریت لازم نمی آید پس این امور بسیار که پادری صاحب درین
مقامات ذکر کرده اند و برای فریب دادن عوام بکار هیچ فایده بران مترتب نیست در حصه چهارم هر چه
بیان خواهند فرمود جواب آن عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد

ترجمه قول فی ثبات

حصه چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه در قرآن

وحدیث مندرج اند از کتابهای پیشین خلاف برخلاف اند انبیا که هر یک کتاب سابق قایم را جایز داشته‌اند و
یکی بر دیگری گواه آمد مگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن کلامهای پیشین خدا را جایز نگذاشت لکن صرف قائل را
جایز داشته کتب سابقهٔ خدا را حقیقة باطل نمود و در کتابهای انبیا و در زبور و انجیل مقدس الوهیت عیسی را که نجات
جهان مجسم گشته کفاره گردیدن و کشته گشتن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است مگر محمد صلی الله
علیه وآله انکار این همه سخنها نمود و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است که سوای یک زن در حین حیات
وی شادی دیگر کردن نارواست برخلاف آن در قرآن مرقوم است که محمد را اجازت بسیار شادیهای
کدخدائی بوده و هر یک مسلمانان را تا چهار شادی کدخدائی حکم است و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی نفرموده
است که نسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت مگر همگی خبر داده‌اند که از کفاره شدن مسیح ایشان
واز ایمان آوردن وی از گناه واز شیطان واز جهنم نجات خواهد شد و بر همین سخن از وقت آدم هر نبی همگی مقبولان
ایمان آورده همواره نجات یافته‌اند و تا آخر نیز نجات خواهند یافت مگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم از آن
برخلاف قرآن فرموده است که گنهکاران از اعمال خود یعنی از روزه و نماز و حج وغیره نجات خواهند
یافت پس از قول محمد نجات بخشش خدا اقرار نمیابد بلکه ادای این قرار میابد از این حرفها ثابت است که
محمد موافق قول سابق خدا بیان ننموده بلکه برخلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان جهت دین
منصفی این سخنها بکنید **جواب حق سمات** آیت مذکوره و آیات دیگر ظاهر و آشکار
است که مثل انبیای سابقین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم گواهی کتب سابقه و انبیای
ماضیین داده‌اند و اقرار و اعتراف آنهم کرده هیچ کتاب الٰهی را باطل و دروغ نگردانیده پس بجانب شان نسبت
ابطال و تکذیب کردن کمال عجیب است که از حقیقت و صحت بی بهره و بی نصیب است و هر چه پادری صاحب در اثبات
مخالفت نصایح جناب رسالتمآب از کتب سابقه مذکور فرموده از آن اصلا تکذیب کتب سابقه لازم نمی‌آید پس ناحق
این تطویل بلا طائل را گوارا فرموده‌اند افاده پادری لکن صرف قائل را جایز داشته الخ چنانچه احکام منسوخ توریت بعینه

وغیره نزد نصاری قابلیت عمل ندارد و همچنین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم بعدم حجیت توریت وغیره
در احکام منسوخه حکم فرموده اند نه اینکه کتب سابقه را بالکلیه در احکام غیر منسوخه هم حجت ندانسته پس آنچه پادری صاحب درین مقام تحریر فرموده مبنی بر عدم فهم
مقصود است فائده یازدهم در دیگر کتابهای انبیاء و زبور و انجیل مقدس الی هذه الافاده بذکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم انکار انبیهم سخنها
نمود جواب وجهی اولا این کتابها نیکه نصاری ترجمهایش را بمعرض انطباع آورده اند بودنش کتب الهیه
منزله من السما ثابت نیست زیراکه پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع
کرده اند پس فیما در پادری صاحب لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکوره
را ثابت نمایند بعد ازان جواب آن را طلب خواهند فرمود ثانیا ازین کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی مشکل
است زیراکه در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی خود فرموده است و انا انسان کلمتکم بالحق الذی
سمعته من الله از گفتن اینکه من انسانم و آن امر ابیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که آنحضرت
خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و هذه هی حیات الابدان یعرفوک
انک الواحد وحده اله الحق الذی ارسلته یسوع المسیح ازین کلام و ازین تخاطب هم صاف ظاهر میشود
که آنجناب قائل بالوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط نبی مرسل می شمردند
علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده انی صاعد الی الذی هو ابوکم و
الهی الذی هو الهکم از فقره اخیره این عبارت هم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب
خود را مثل دیگر حواریین مخلوق و مربوب میفهمیدند و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من العبارات
پس اگر احیانا از بعض عبارات انجیل وغیره الوهیت آنجناب ظاهر میشده باشد لاجرم تاویل آن
بجهت دفع تناقض واجب لازم است ثالثا هر شخص عاقل میداند که یهود امیکه بالوهیت وی حضرت موسی
و تمام بنی اسرائیل قائل بوده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات دو بدو که
مضمونی عجیب و طریف است واقع میشده ی خدای یکیست و حضرت عیسی از وی جدا هستند زیراکه حضرت

موسی باعتراف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی و در انعهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت
موسی از یهواه بعیسی یا مسیح تعبیر نفرموده اند و اگر آنهم فرض شد می بودند البته گاهی که این نامها هم از وی تعبیر
می نمودند الی غیر ذلک من الوجوه المبطلة الامر المذکور پس هرگاه برعم نصاری حضرت عیسی مدعی الوهیت خود
بودند اگر یهود ایشانرا بمعرض قتل آوردند پس در بیقصوریشان کدام اینکه خود در توریت حضرت موسی یهود
را حکم کرده بودند و شاید از همین سبب در دعائیکه بیشتر در کلام پادریان حضرت عیسی مذکور شده آنجناب
ایشانرا بیقصور قرار داده العیاذ بالله من اعتقاد تلک الامور کلها باب سیزدهم اگر در شما کسی دعوی
کننده نبوت یا خواب بیننده شود و شمارا نشانی یا معجزه نماید آن نشان یا معجزه که وی شمارا نموده راست
برآید و وی شمارا گوید بیائید پیرو معبودان دیگر کنیم معبودهائیکه شما ایشانرا نشناخته اید و بندگی ایشان
نمائیم پس گر بسخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که یهواه خدای شما شمارا می آزماید
تا دریافت نماید که شما یهواه خدای خود را بهمه دل و جان خود دوست میدارید یا نه شمارا میباید که پیروی یهواه
خدای خود بکنید و از وی بترسید و حکمهای وی را حفظ نمائید و سخن وی را گردن نهید شما فقط بندگی وی بکنید
و از وی متعلق بمانید و آن نبی و آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از یهواه خدای
خود آن خدائیکه شمارا از مصر بیرون برآورد و آنکه شمارا از قید خانه رهائی داد برگشته شوید الی آخر ما ذکر
پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله برعم نصاری هم مدعی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند
و این معبودان جز رای یهواهی بودند که خدای وی را یهود بوساطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر
آنها حضرت عیسی را قتل ساختند پس درین امر قصوریشان چیست بلکه برعم خود آنها اطاعت حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام کردند رابعا بتقریر دیگر مسلکی که پادری صاحب صاف بیان فرمایند که حضرت
عیسی را جناب باری تعالی اسمه جدا خدای خود میشناسند یا اینکه ایشانرا متحد با خدا میدانند بر تقدیر اول قطع نظر
از لزوم شرک و کفر قول حضرت عیسی انک انت الواحد وحده الا الحق کذب و دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال خود که حضرت عیسی در عبارات کثیرهٔ انجیل که بجانب خدا کرده اند و از آن جدائی آنجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاطل میگردد و هم چنین آنجناب برین تقدیر پسر خدا باقی نمی‌مانند در جابجا
که خود را بلفظ ابن یاد فرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود و مذهب نصاری نیز در مقدمهٔ ابنیت عیسی و الوهیت
خدا و در مقدمهٔ اقانیم ثلثه از سر باطل میگردد بالجمله مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل چنین امور
فاسده گردیده عبارات انجیل را دروغ میگردانند و بناحق تهمت امر مذکور بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم می نمایند اعوذ بالله من غلبة العصبية و الاعتساف خامسا درینمقام چنانچه می‌گویی پادری صاحب
بفاصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفاره و سبب بخشش شده از همین امر صاف بر مردان با
انصاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار بخشنده و فائز برتبهٔ الوهیت نبودند زیراکه ایشان خود
را کفاره ساخته خلق را معرض مغفرت خدا در آوردند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم
الوهیت است پس تعجب است که پادری صاحب با وجود ادعای الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کشته شدن
بجانب آنجناب کرده اند الحق که اگر کسی دیگر سوای پادری صاحب که پاسداری شان حسب الوعدهٔ سابقه
ما را بهر نوع منظور چنین خلط و خبط میکرد ما ضرور در حق وی مینوشتیم که دروغگو را حافظه نباشد بالجمله جسم و
لوازم جسم انهمه محل حوادث و نقائص است که مستلزم افتقار و احتیاج است و هم چنین از مخلوقات خورد
ملجا و مضطر شدن و بر دست آنها مصلوب و مقتول گردیدن نهایت امر معیوب است و الله از همه عیوب
و نقائص منزه و مبرا است چنانچه پادری صاحب هم بیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس ازینکه کلمه
اینهمه چیزها برای حضرت عیسی بحکم پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت گردید الغرض جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که انکار امور مذکور نموده تحقیقی در باب جادهٔ حق بوده و هر چه
آنجناب درین مقدمات ارشاد نموده همگی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده نه مخالف شان زیراکه حضرت
عیسی بالبداهت عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه در [illegible] و هم چنین [illegible]

خبر داده چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد در قول بمقتولیت و مصلوبیت منافی است پس در حقیقت جناب
رسالتمآب که امور مذکوره را بنفی با ظهار مخلوقیت و مربوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت
تصدیق حضرت عیسی نموده اند و از تذلیل و تحقیر آنعالیجناب ابرا کرده انیده تا آن نصاری بسبب اینکه
نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجناب میکنند البته تکذیب و تذلیل و تحقیر آنعالیجناب
مینمایند العیاذ بالله منه افاده پادری و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز
این امر در توریت و انجیل مذکور نیست و الا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داود گناه صادر
شده باشد که ازواج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات راهبیت یکبار بحباله نکاح خود آورده
بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار گنهکار بوده باشند که آنحضرت را هفتصد زوجه و سه صد
سریه بوده است و بیشتر انیهم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
دو تا بوده پس بنا بر زعم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عاصی و گنهکار بوده
باشند غرض اگر در بائبل و انجیل و غیره احیانا عبارتی مؤید دعوی پادری وارد شده پس برای عدم لزوم
قباحت مذکور تاویل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی کاهی
نفرموده است الخ هرگاه حقیقت حال اینست پس تمام این قربانیها و عبادتها که از حضرت موسی در توریت
منقول شده و شفعه و کفاره که یهود و نصاری در عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بیحاصل میشود زیرا که مطابق تصریح
پادری صاحب اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیباشد سبحان الله این عجب تحقیق انیق پادری صاحب تحریر فرموده
است که گاهی هیچ عاقلی منکر نشده بود و بالجمله از ابتدای خلقت آدم تا اینده هر روهان هیچ ملت چه از ملل حقه
و چه از ادیان باطله دعای اینحرف نکرده اند که اعمال را در تربیت نجات مدخلیت نیست بلکه طبیعت بنی نوع انسان
بر تسلیم و اعتقاد مدخلیت مذکور مجبول است حتی که اطفال هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین میفهمند که
رضای خدا و نجات بر اعمال خیر مترتب میشود و مجوس هنود هم با وجود آنکه بدترین فرق هستند اعتقاد همین امر بالکل

باطل که پادریصاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارند پس دعای امر مذکور را ابطال خلاف امر مسطور زیراکه پادریصاحب حسب
ابطال نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این را منجمله معجزات جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شمار دهند نتوانند الغرض بنابر تحقیق مذکور لازم وضرور که پادریصاحب چونکه
خود را واعظ بلیغ می فهمند چنانچه از عبارتهای این رساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده
بطریق وعظ ونصیحت ارشاد فرمایند که چرا احباب شما این قربانیها و عبادتها را که در توریت مذکور شده است
وبیفایده حضرت موسی و انبیای سابقین آنها را بعمل آورده تعب بیجا کشیدند برای امت خود بدستور
باقی گذاشتید بسبب اعمال که هیچگونه نجات برای نسل آدم حاصل نتوانند شد پس اکنون جناب شما را لازم
است که از چنین امور توبه و انابت نمائید غرض هرگاه که آنجناب بیقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
کردن بایشان برای وای حق و دوستی عیسائیان نهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای
دیگر را هم باقی و متنعم بنعیم الهی میدانند و دم محبت شان میزنند پس همه شانرا وعظ ونصیحت کردن
در همه مقدمات انسب است اینکه پادریصاحب را بعمل آوردن میباید و قوم نصاری را این امر لازم است
که از امروز تکلیف مثل فساق و فجار عبادات الهی و اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق پادریصاحب
شان همین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادتمندی تبعیت و
اطاعت شان لازم است غرض بنابر تحقیق رشیق پادریصاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه اتیان طاعات
وعبادات بد و اعتراض میشوند العیاذ بالله من ذلک نسبت نتیجه اعتراض کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم پس همه اقوام را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند بالجمله در توریت باین نهج مذکور است
باب هشتم بر همه حکمها ئیکه من امروز شما را میفرمایم خیال داشته عمل خواهید کرد تا که شما زنده و بسیار
شوید و داخل گردید و آن زمین را که بابت آن سوگند ازاباء واجداد شما قسم کرده است وارث شوید
انتهی اردو ناقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای بنی اسرائیل آن شریعتها و حکمها

که من شما را می آموزم بشنوید و بران عمل کنید تا که شما زندگانی یابید و در آن زمینی که یهوه خدای آباء و اجداد شما شما را
میدهد داخل شوید و وارث آن بشوید انتهی ازو نا ذکره در باب بجدهم کتاب العدد و این چنین مسطور شما محافظت
مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود انتهی ازو نا تقیباً بغرض چنین کلامها در مقامات کثیره
توریت مذکور است پس اگر اعمال خیر نسل آدم را مدخلیت در نجات نیست چرا یهوه محافظت مقدس و مذبح را سبب
نجات بنی اسرائیل گردانید و چرا مطابق هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم وراثت ارض موعوده
قوم مذکور را حاصل گردید اینکه پادری صاحب افاده فرموده که همگی خبر داده اند الخ پس ما که بسیار متفحص و متجسس انجیل و
بالاجمال علی سبیل الاستعجال توریت وغیره شدیم لکن هیچ جا نشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر پادری صاحب
در دعوی مذکور راستگو هستند بتفصیل نام بنام از صحیفه یا کتاب هر پیغمبر این امر را که آنهمه خبر داده اند باینکه از کفاره
شدن مسیح و ایمان آوردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد گردید و بر همین سخن از وقت آدم هر یک
و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الا ظاهر خواهد شد
که ایشان دعای مذکور را بکذب و دروغ لغو و بی سند ذکر فرموده اند افاده پادری که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ازان برخلاف الی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و اعتقاد درست را سبب نجات دانسته اند هم چنان پیغمبر ما هم
صلی الله علیه و آله و سلم عقیده و ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران طاعت الهی و ایقاع
عبادات و طاعات را فی الجمله مدخلیت در نجات است چنانچه از عبارت توریت دریافت کردی موافق همان
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون [illegible] اعتقاد درست روزه
و نماز و حج وغیره را سبب نجات قرار نداده پس طعن بر آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بی وجه است افاده پادری
پس از قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم الخ پیشتر از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است و
شما محافظت مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون پادری صاحب را مناسب است
که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از نیقول جناب نازل نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخشش خدا

خدا اقرار نمیباید بلکه اداء این قرار نمیباید که ایشان که محافظت ذبح و مقدس نمیخ و ند خدا در عوض آن مردمانرا اند

~~حقوق و نوشته~~ ها را این دین آنها را از ذمه خود فرود آورد و در باب هفتم کتاب استثنا چنین مذکور است پس

آن حکمها و حقوق و شریعتها را که من امروز ترا می آموزم محافظت نما تا که بدان عمل کنی پس اگر شما آن

حکمها را خواهید شنید یا خواهید نگهداشت و بدان عمل خواهید کرد پس یهوه خدای تو آن عهد و رحمت را که بابت

آن از آبا و اجداد تو قسم کرده است یاد خواهد داشت و ترا الفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید انتهی بار دو

نقل پس الحال با در پصاحب امثال و اقران شما از موافق تحقیق شریق مذکور مناسب است که از دستهای خود بر

حواشی همه توریتها در مقام بنویسند که این برکت بخشیدن و الفت کردن بخشش خدا اقرار نمیباید بلکه ادای

دین قرار میباید افاده یا دری بلکه برخلاف آن آنها را باطل کرده هر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم

هیچ کتاب را از کتب سابقه باطل ننموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه یا در پصاحب در مقام تحریر فرموده

بلکه بر غلط فهمی بدیکها نیست افاده و پس ای عزیزان حق و تان منصفی این سخنها بکنید حسب الارشاد از رهگذر

انصاف با اجوبه مسطوره مذکور کرده ایم پس اکنون از شما همین التماس است که بی انصافی نکنید و از صدق مثل

مشهور اندیشید در مذهب حق داخل بشوید **ترجمه قول الثبات** حصه پنجم اکنون در بابت

باید کرد که مذهب اسلام در دنیا چگونه جاری شده بشروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل ساله

شد و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه مالک اسباب دولت گردید آنگاه وی فرمود که الله تعالی مرا رسول

گردانیده فرستاده که دین بزرگان پیشین را یعنی دین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام

را از طور تعلیم جاری کنم و هم چنین تا چند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشندهای مکه دشمنی و

گردن آغاز کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدن وی نمودند وی را در مدینه طلبیدند آنگاه محمد صلی الله

علیه و آله و سلم از مکه روانه شد و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند در آن هنگام

وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید و وی مردم را بسیار طمع دنیاوی

داد یعنی همچنان زنان و اطفال و مال و اسباب دشمنان بدست خواهد آمد و اگر کشته شوند در بهشت فی الفور بمرتبه شهادت خواهند
یافت و ازینجا هویدا و ظاهر است که ظهور را خواهند یافت لیکن نزدیک عقل درین تعجب نیست که مردم لا ولد می‌کشند و هزاران یتیم
فراهم شوند و خلقت بیشتر که ایمان بیارند از تیغ بیجان نمایند و مردم گمراه از خوف جان خود مذهب اسلام را قبول کنند همچنین
در تاریخها ثابت است که از عرب تا ولایت افریقا و فارس و هندوستان مذهب محمدی رواج یافت از تیغ و دیگر
عقل بسبب محمدی مذهب حق خدا نمیتواند شد بلکه نفسانی و از زور و زبردستی طمع قرار میباید چرا که از خوبی خدا این خلاف
است و از عقل بعید است که الله تعالی از زبردستی مذهب حق را در دنیا جاری کند و از سبب آن گنهکاران بیجان
نماید و از ابتدای زمانه از هیچ کلامهای خدا ثابت نمیتواند شد که الله تعالی پیغمبری یا پادشاهی آگاهی فرموده که مذهب
مرا در دنیا بزور و ظلم جاری بکنید بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که در تمام روی زمین بروید و خوشخبری انجیل
بهر یک مخلوق بشنوانید هر کسیکه ایمان می‌آرد حیات ابدی خواهد یافت و هر که ایمان نمی‌آرد حیات را نخواهد دید همچنان
نزدیک عقل هم ثابت است که این فرمان لائق خوبی الله تعالی است چرا که ازین ترکیب مردم از دل و جان معتقد میشوند
مگر از ظهور محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در ظاهر بسبب تابعدار میگردیدند مگر در باطن منکر

جواب حشمات

منکرین و معاندین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجناب همین طور میتوانند گفت که صورت رائج شدن
طریقه موسی این شد که هرگاه ایشان در خانه فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت
ویرا دیدند ایشان را هم خواهش و رغبت حکومت بهم رسید غرض هرگاه بیرون خانه آمده شدند شروع
کردند پس بسبب همان جباری که در مزاج ایشان العیاذ بالله مثل آنکه جا گرفته بود شخصی را برای ادنی
امری هلاک نمودند بعد از آن روز دوم خواستند که شخصی دیگر را قتل نمایند لکن بسبب اینکه وی از آن
بوده و ترسیدند که از ایشان را فاش خواهد نمود لهذا ویرا قتل ننمودند و هرگاه فرعون بر حقیقت حال
امر مذکور مطلع گردید ناچار از شهر مصر گریخته در شهر مدین رفتند و در آنجا قریب چاهی سکونت اختیار
کردند بعد از آن مدت چند زنهائیکه بران چاه برای آب کشیدن می‌آمدندی نموده نزد پدر ایشان که

شمالی که کاهن بود رفته اقامت اختیار نمودند و در آنجا تا مدتی عمر خود را در دنیا داری بسر کردند و از همان
زنهار بی شادی که خدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفته از بنی
اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بجهت جان بلب بودند و مشهور
است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان همگی اظهار اعتقاد و ایمان بآنحضرت
نمودند هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بیرون برآمدند و فرعون بحسب اتفاق غرق
شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آوردند و مردم را بصد هزار اقسام تطمیع و تخویف ترغیب و ترهیب
کرده که حالیا که شما اطاعت یهوه خواهید کرد برای شما بر وقت باران خواهد بارید و در مال و اولاد
شما و در مهام برکت خواهد شد و یهوه شما را در چنین شهری داخل خواهد کرد که در آن نهرهای شهد و شیر
جاریست و اگر اطاعت نخواهید کرد شما همگی لعنتی خواهید شد و یهوه از شمشیر دشمن شما را نیست و نابود خواهد کرد
آنها را بر جنگ دشمنان جمع و در گرفتن شهرها مستعد نمودند چون ایشان مستعد شدند ملک گیری را بجای الفاظ
خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد در فی الفور از تیغ بیجان
نمودند حتی که در یکروز سه هزار کس لشکریان خود را کشتند باینطریق دین شان در شهرها رواج یافت پس دین
شان دین خدا قرار نیافت و رسول حق بودن شان ثابت نگشت و نعوذ راقم هذه الحروف بالله تعالی
من اعتقاد ذلک کلا اگر بادری صاحب جواب این تقریر خواهند گفت که بنا این تقریر بر بدگمانی
و تعصب و اعتساف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا وقوع نیافته ما هم بمقابل آن شما
خواهیم گفت که شما نیز هر چه درین مقام در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اید بنا بر
بدگمانی و عصبیت و اعتساف است زیرا که شما هم اصلا بیان معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم ننموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صدها معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و
سلم ثابت نیست پس چگونه بتعرض آن میگردیدیم ما خواهیم گفت که نزد منکرین نیز صدها معجزات از حضرت موسی

ناصلم است پس از همین سبب در تقریر مذکور هم تعرض معجزات موسویه نشد غرض هر چه نصاری جواب منکرین مذکورین
خواهند داد همان جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بفهمند بالجمله معجزات جناب
سید کائنات بتواتر ثابت است و بشارتهای آنجناب در انجیل وغیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب
نسبت سحر و جادو میکردند هم بر منصفین اظهر من الشمس و ابین من الامس میشود که امور خارق عادت از آنجناب
صادر میگردید پس با وجود اینهمه امور بدگمانی بآنحضرت کردن و تقریر مذکور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است
افاده پادری و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه الی [illegible] الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوء
ظن و بد اعتقادیست والا در حقیقت چونکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را حق سبحانه وتعالی در همان
زمان بنابر تحقق حکمت و مصلحت حکم باظهار نبوت فرموده بود و لهذا انطباق وحی آنحضرت اظهار نبوت خود نمودند
چنانچه حضرت موسی را بعد از مدت مدیدا از زمان ولادت شان پس از حصول شادی کدخدائی مامور باظهار نبوت
گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی اینچنین بدگمانی بجانب حضرت موسی هم میتواند نمود و از حال حضرت
ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها بر منصفین ظاهر است که آنجناب بنقد و مال و اسباب بسیار داشتند
لیکن ایشان از صاحب مال و دولت توان گفت چه جای اینکه کسی بگوید بسبب ایشان صاحب مال و دولت نشود
مال قلیل ایشان هرگز لیاقت این نبوده که سبب تالیف قلوب و استماله خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها
کردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود وا زن اوریا شادی کدخدائی کرده اند پس اگر از حضرت
خدیجه کبری علیها التحیة والثنا جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم در حالیکه آن معظمه پاکدامن بیوه بودند
اند شادی کدخدائی نموده اند پس این امر چه جای طعن و تشنیع و اینکه پادری صاحب افاده فرموده که در ابتدا
نامدی پیغمبر خدا مر خلق را چنین نصیحت مینمودند که خدا مرا برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و حضرت عیسی و پیغمبران دیگر را بطور تعلیم اظهار کنم نتیجه محصل این افاده پس تقدیر تسلیم صدور نصیحت مذکور
است هرگاه حضرت عیسی نیز هم چنین میفرمودند که من برای تعلیم و استحکام دین موسی بنیا

وانبیای سابقین آمده ام نه برای معطل و باطل نمودن و باوجود این در تحلیل شتر وغیره مخالفت حضرت موسی
نموده پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از رهگذر اتقاع نصیحت مذکور بعید جهت
قطع نظر از این تقدیر مذکور مراد آنجناب از نصیحت مسطور این حجة الله بود که مرا خدا برای این امر مبعوث کرده که هر چه
دین آنحضرات در مقدمه وحدانیت حق تعالی و ترک پرستش اصنام و صفات ثبوتیه و سلبیه جناب باری عز اسمه
و در مقدمه حصول معاد وغیره بوده است آنرا اظهار کنم نه اینکه حصول بعثت خود را برای تعلیم شرایع فرعیه اظهار
نفرمودند و چگونه این امر نبوده باشد حالانکه در جمیع احکام فرعیه آنحضرات نیز باهم کم متفق نبوده اند پس چگونه
آنحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینهمه انبیا مبعوث شده ام غرض باید در [illegible] را اختیار
امر مذکور واجب و لازم است علاوه برین هرگاه بالمقتضای دلائل سابقه نبوت آنجناب را ثابت کردیم پس
همگی امور آنجناب را بر محامل صحیحه حمل کردن فرض و متحتم افتاده باید دری مگر هرگاه که باشند های کلمه [illegible] الی هذه
الافاده حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید ای باید در [illegible] اکراه این [illegible]
نیست دیگر چیست که ملازمان در ینمقام بتقلید این امر را ذکر نفرمودند که در مکه معظمه هم مردم بسیار مثل
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و [illegible] حارثه و
مصعب و بلال رضی الله تعالی عنهم اجمعین الی غیر ذلک اعتقاد آنجناب نمودند و معتقد و معترف پیغمبری
شان شدند حالانکه از معتقد گشتن ایشان دو بیان صریح ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده اند خصوصاً
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقوی پس آنجناب حدت ذهن و کمال عقل که
فهو اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و نبی
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنگ خیبر وغیره حالات کالشمس فی نصف النهار ظاهر [illegible]
واین نیز از مشاهده احوال آنجناب باوضح دلائل معلوم میشود که از دنیا و امور دنیا بنهایت متنفر و کاره بوده
هیچگونه منفعت دنیوی هم که قابل عد و شمار باشد آنجناب را از اول عمر تا آخر عمر حاصل نشده [illegible]

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم انواع مشقتها کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را بعض
گروه آن تعالی حضرت را نهایت رنج و ایذا رسانیدند لکن در هیچ حال هیچ کلمه متضمن بطلان نبوت جناب رسالتمآب
علیه وسلم بر زبان نیاوردند پس ازین معتقد شدن آنجناب بکمال رسوخ با این همه صفات جلیله متصفان الیقین حاصل میشود که
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس نتیجه بی انصافی است که پادریصاحب
وجه معتقد گردیدن اهل مدینه را اصلاً ذکر نفرمودند غرض از همه امور صاحب معجزه بودن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باهر میشود و الا این عقلا چرا بیفایده معتقد گردیده بناحق خود را در تعب مشقت
می انداختند حالانکه متنعم بنعم دنیویه بوده اند بالجمله اینهمه صحابه بظهور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
قائل و بتواتر ناقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه پادریصاحب یک کمانی را دخل خواهند داد اثبات اعجاز حضرت
موسی و حضرت عیسی و غیره انبیا هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینکه پادریصاحب افاده فرموده دران هنگام
وحی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی
ارشاد فرموده که این شخص کس غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی
خرد خواهد نمود اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات نصاری
را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشان را لازم است که بنابر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیت نبوت آنجناب مستطاب
نمایند بالجمله حکم با یقاع جهاد کفار و مشرکین امر دیگر است و ترویج دین بسبب ظلم امر آخر علاوه برین حضرت
موسی در توریت سزای شخصیکه حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آن شخص به بدترین انحاء قتل کرده
نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیابد پس اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم برای رفع
فساد و شرارت بر بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت را حد و سزای کفر مقرر فرمودند که کافر و بت پرست
هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس درین مقدمه چه بر هم شدن عیسائیان
چیست در باب سیزدهم کتاب استثنا مسطور است اگر برادر حقیقی تو و پسر دختر تو و بی بی همکنار تو یا دوست تو

یا دوستیکه برابر جان عزیز باشد ترا در پرده ورغلانده بگوید بیائید بندگی معبودان دیگر نمائیم از معبودانیکه تو و آبا و اجداد تو
از آنها واقف نبودند از معبودان آن مردم که گرداگرد شما نزدیک باشد و یا از طرف زمین تا آن طرف دیگر میباشند پس تو
از وی موافق نخواهی شد و حرفش را قبول نخواهی کرد و بر وی نگاه رحم نخواهی داشت و رعایت وی نخواهی نمود
و وی را پوشیده نخواهی کرد بلکه وی را بالضرور خواهی کشت بر قتل وی اول دست تو بلند شود و بعد از آن
دستهای همه قوم تو وی را سنگسار خواهی کرد تا که وی بمیرد چراکه وی خواست که ترا از پیروی خدای تو
برگشته سازد و آن خدائیکه ترا از قید خانه زمین مصر بیرون آورد و بعد تمام بنی اسرائیل این را شنیده خواهند ترسید
و در میان شما بار دیگر چنان شرارت نخواهند نمود الی آخرها ذکر افاده یا دری نموی مردم را الی هذه الافاده
قبول کنند در جواب قول سابق دانستی که هر کسیکه حکم بت پرستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی
نموده باشند برای وی هم حضرت موسی علیه السلام قتل را بد ترین حالات مقرر فرموده اند و از آن
پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای گوساله پرستی سه هزار کس را از حواریین خود قتل نموده اند قطع
نظر از این آنجناب بسیاری از مخالفات احکام شرعیه هم قتل را مقرر فرموده و هر که امری از آن امور منکره
واقع نموده وی را هم اندر قتل رسانیده چنانچه در توریت مرقوم است هر کسیکه بر پدر خود یا بر مادر خود
لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خونش بر خود وی است
و آنکسیکه با زن دیگری یعنی از زن همسایه خود زنا کند آن زانی و آن زانیه هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن
پدر خود هم بستر شود وی برهنگی پدر خود را کشوده البته آنهر دو قتل نموده شوند خون شان بر خود شان است و
آنکسیکه از زن پسر خود نزدیکی نماید آنهر دو البته قتل کرده شوند ایشان کار ناروا نموده اند خون شان بر خود
شان است و اگر کسی با مردی بخوابد چنانچه با زن میخوابد آن هر دو کار مکروه کرده اند ایشان ضرور قتل کرده شوند خون شان بر خود
شان است و اگر کسی زن و مادر زن را هم بگیرد این بیحیائیست آنهر سه سوزانیده شوند که میان شما بیحیائی نماند و اگر مردی با حیوانی
وطی نماید البته قتل کرده شود و شما آن حیوان را هم بکشید الی آخرها ذکر علاوه برین حضرت عیسی که از مخالفان جنگ نموده ملک را انتزاع میکردند

در قتل نمودند خود ظاهرست که وجه این امر هوای حکومت و رغبت تحصیل دنیا و خواهش سلطنت و ریاست که وجه
پیشنهاد ایشان هیچ وجه دیگر ترویج دین و ازاله بنای کفر و بدعات کفار و ضلالت آئین در توریت مذکورست و هرگاه برای قتال آن شهر
نزدیک شوی پس اول پیغام صلح بده آنگاه چنین خواهد شد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و دروازه را گشودند پس تمام
خلق که در آن شهر هست خراج گذار تو خواهند شد و خدمت تو خواهند نمود و اگر آنها از تو صلح ننمایند بلکه از تو قتال
طلبند پس تو آنرا محاصره بکن و هرگاه یهوه خدای تو وی را در قبضه تو بکند پس هر مرد آنجا را از دم شمشیر بکش مگر
زنان و اطفال و مواشی را با هر چه در آن شهر باشد غارت بکن و غنیمت دشمنان خود را که یهوه خدای تو ترا
داده است بخوری و از همگی شهرهائیکه از تو بسیار دور اند و از شهرهای این قومها هم چنین بکنی لکن در شهرهای آن قومها چنان
شهرهائیکه یهوه خدای تو آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذی روح باشد زنده نگذاری بلکه تو ایشان را بالکل
نابود کنی حتی اموری و کنعانی و فرزی و حوی و یبوسی را چنانکه یهوه خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها کل کارهای
خود را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند که شما گنهکار یهوه خدای خود بشوید انتهی از دو ناقله و تعلیم
و ترغیب و تخویف و ترهیب هم حضرت موسی خلق را بسیار نموده چنانچه در باب بیستم کتاب احبار مرقومست شما
بر دستورهای فرقهائیکه من ایشان را پیش شما میرانم مروید چرا که ایشان همچنین همه عملها را نمودند از همین جهت من از
ایشان نفرت کردم من شما را گفتم که شما وارث زمین آنها خواهید شد من وی را بشما بقبض هم خواهم نمود تا آن
شما وارث آن بشوید آن زمینی که بران شیر و شهد روانست من یهوه خدای تا ام که شما را از میان
خلقت چیده ام انتهی بالا از دو ناقله و در باب بیست و ششم چنین مذکورست شما بت برای خود
نخواهید ساخت و نه صورتهای تراشیده و معبودها را ایستاده کنید و نه برای تصویر سنگ زمین قائم سازید
که به استقبال وی سجده بکنید برای اینکه منم یهوه خدای تا ام شما محافظت سبتهای من نمائید از مقدس من
بترسید من یهوه ام اگر شما بر شریعتهای من رفتار خواهید کرد و حکمهای مرا حفظ خواهید نمود و بران عمل خواهید کرد
هم بموسمهای آنها باران خواهم داد و زمین کشت خود را شما را خواهد داد و درختهای میدان میوه‌های خود را خواهند داد

ثابت شد علاوه برین هرگاه آنجناب بطمع حصول حیات داده مردم را در دین خود داخل کرده باشند پس اعتقاد ایمان آوردن مردم
محض خالصاً لله قرار نیافت برین تقدیر اگر منکرین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام هم بنابر تحریر پادریصاحب
قرار می یابند که بطمع حیات معتقد حضرت عیسی گردیده بودند نه از محبت خدا پس پادریصاحب جواب این اعتراض چه خواهند داد
افاده باید دید چرا که ازین ترکیب الخ اولا پادریصاحب این اعتراض بر حضرت موسی نمایند که با وجود این قباحت باز چرا ایشان جهودها
را بیجان کرده شریعت خود را رواج بخشیدند بلکه بر جناب باری عز اسمه العیاذ بالله بکلام مذکور معترض شوند زیرا که پیشتر از
توریت معلوم کردی که حقتعالی حضرت موسی را چنین حکم فرموده است لکن در شهرهای آن قومها چنان شهرها که یهواه خدای تو
آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذیروح باشد زنده مگذار بلکه تو ایشانرا از یک قلم نابود نمائی الی ان قال تا که آنها کل
کارهای کریه خود را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند پس مناسب است که از خدا مخاطب شده بگویند که بسبب
همین تدبیر العیاذ بالله مردمان بلاد دیگر چنین ماجرا را گوش کرده فقط بظاهر از خوف جان معتقد حضرت موسی شدند
و در باطن منکر ماندند ثانیا از انجیل معلوم میشود که بعض مردم باطنا منکر حضرت عیسی هم بوده اند و در ظاهر فقط معتقد
بودند نه در باطن پس هرگاه با وجود اینکه حضرت عیسی جهاد را واقع ننمودند و با اینکه انصار و اعوان آنجناب نهایت
اقل قلیل بودند باز سد باب نفاق نشد پس اگر بنا بر طرز حضرت موسی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم بالکل
ابواب نفاق مسدود نکردند پس چه طعن کردن بر شریعتهای آنحضرات در جناب چیست در فصل سادس انجیل یوحنا
مرقوم است ثم قال لهم من اجل هذا قلت لکم انه لا یقدر احد ان یقبل الی الا ان یعطی ذلک من الاب و من اجل هذه الکلمة
رجع کثیر من تلامیذه الی ورائهم ولم یکونوا بعد یمشون معه فقال یسوع للاثنی عشر لعلکم ایضا تریدون الانطلاق
اجابه شمعون الصفا قائلا یا سید الی من نذهب و کلام الحیات الدائمة لک و قد امنا نحن و علمنا انک انت المسیح ابن الله
الحی فقال لهم الیس انا الذی انتخبتکم معشر الاثنی عشر و فیکم واحد هو شیطان و عنی بذلک یهوذا بن سمعان الاسخریوطی
لانه کان مزمعا ان یسلمه و کان احد الاثنی عشر انتهی اکنون جواب حصه اخری را شروع می نمائیم و بسبب اینکه تحفه طویل
الذیل است عبارتهای آن را پاره پاره نقل میکنیم تا که ناظران طرفین پریشان نشوند و خلط در کلام واقع نیاید ترجمه متن

قوله تنبیهات حصه اخری الحال خلاصه همه سخنهائیکه از دلیلهای معتبر بیان شد اینست سندها
ونشانیهائیکه انبیا را مناسب است آنها بر حضرت موسی و خداوند عیسی از توریت و انجیل ثابت کردید نزد عقلمندان
و منصفان نبی برحق بودن اینها و در مذهب خدا بودن مذهب اینها مطلق شک نیست چرا که متقی و پرهیزکار بودن
ایشان و قدرت معجزات داشتن و پیشینهای پیشین گوئی گفتن و مطابق کلامهای پیغمبران پیشین خدا بیان کردن اینهمه امور
بر ایشان ثابت است و موافق سوال مولوی صاحب از دلیلهای بسیار چند دلیل درین رساله بیان شد از انهائیکه
عیسائیان رسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بآن بطلان میکنند الحال محمدی عالمان از منصفی کردن
میباید که اینها دلیلها را بموقع وغور لائق اندیشیده و عیسائیان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه وآله وسلم
می نمایند پس درین چه میکنند یا بیجا **جواب حشمات** خلاصه اجوبه سابقه که بتفصیل در مقابل
کلامها در ین مذکور و مسطور شد اینست که هرچند پیغمبر برحق بودن حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم
السلام در نفس الامر ثابت است لکن پادری صاحب هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ظاهر و
متحقق میباید بر آنحضرت بخوبی ثابت نکرده اند و از انجیل و توریت که بر امور مذکور استدلال نموده اند
آنهم ناتمام است زیرا که منکرین حضرات مذکورین آنها را کتب منزله من الله نمیفهمند و انچه حالیا مذهب
یهود و نصاری است بودنش هم مذهب الهامی ثابت نیست زیرا که ایشان هم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
و حضرت عیسی هم هستند پس پادری صاحب را لازم است که مذهب الهامی بودن این مذهب را ثابت کنند و
از بیان پادری صاحب اصلا پرهیزگاری آنهر دو جناب و صاحب معجزه بودن آنهر دو عالیقباب و پیشین گو
بودن و مطابق کتب سابقه بیان نمودن بنحویکه مسکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون ظاهر
است که امور مذکوره را بطرزیکه عقلا آنرا پسند نمایند بپایه اثبات ساختند و الا عجز شان از اثبات
امور مذکوره ظاهر و آشکار خواهد شد و هرچه پادری صاحب در مقدمه ابطال نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم تحریر فرموده انرا با جوبه شافیه کافیه مردود و باطل کردیم و بمقتضای بشارات کثیره حقیت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب را بدرجه ثبوت رسانیدیم پس حالا عالمان ملت عیسویرا انصاف کردن میباید که امور مذکوره
باقرار و اعتقاد سزاوارست یا نه و عیسائیان که آنجناب را پیغمبر برحق نمیفهمند بجا می‌کنند یا بیجا **ترجمه قول**
بی ثبات چراکه ما مردم در فعلهای وی در قرآن جستجوی تقوی و پرهیزکاری وی کردیم مگر بر خلاف
از آن جا بجا یافتیم و بغیر آنها جا بجا عیانست که نبی الله بودن نا ممکن است معجزاتی که سند دعوی رسول الله
است در وی یافته نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در من طاقت آن نیست مگر من صرف تعلیم دهنده ام
اگر چنین است پس کلام وی را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین پیشینگوئی بر وی ثابت نشود مگر سخنهای
بسیار نوشت که در کلام های پیشین خدا مندرج بوده دران از طرف خود سخنها منضم کرد و کلمات طرفداری خود
بسیار نوشت برای خود را زیاده از همه فضیلت داد و پیدایش آسمان و زمین را سبب خویش مقرر نمود و نور خدا را بهتر
از خلق الله قرار داد مگر از فعلهای وی صداقت این سخن بهم نمیرسد از رواج مذهب اسلام هم رسالت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و همه سخنهای وی درست نمیشوند چراکه آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی‌یابد چراکه در آنها نفسانی طمع
در دنیا و جنت و بهشت هم داده اند **جواب حشمت** اینکه پادری صاحب درین عبارت دعوی
کرده اند که ایشان در قرآن و فعلهای آنجناب بسیار جستجو کردند در خلاف اتقا و پرهیزکاری یافتند
غلط صریح است زیراکه از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی و منافی پرهیزکاری هیچگاه صادر نشده و نه آیتی
از قرآن مجید برامر مذکور دال و اموریرا که پادری صاحب منافی اتقا و پرهیزکاری فهمیده اند دران ایشان
خود خطا کرده اند والا لازم می‌آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
این همه انبیا متقی و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله منه و آنچه پادری افاده نموده معجزات که سند دعوی رسول الله
است الحرف بحرف هم ناتمام است زیراکه اگر پادری صاحب معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را باوجود
متواتر بودن آن قبول ندارند نبوت مسیح نبی را باعجازش ثابت نتوانند نمود و آنجناب کاهی اقرار این سخن نکرده که مرا
طاقت معجزنمائی نیست و من صرف تعلیم دهنده ام هرچه پادری صاحب در مقدمه ذکر نموده بنایش بر غلط فهمی است

علاوه بر این اگر آنجناب گاهی بر سطر فقره هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید شمرد که حضرت ابراهیم
ارشاد نموده بلکه چه من خاک و خاکسترم با جمله منکر شدن معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر
نمودن آنکه پیشگوئیها در بصاحب در امثال این مقامات در ابطال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت جز
عیسی اعتراض کردن است که آنحضرت بشارت آنجناب بنبوت ما نداده اند چنانچه معلوم کردی و آنچه افاده
فرموده هم چنین پیشگوئی بروی ثابت نمیشود پس بر همین طرز منکرین حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما
السلام هم میتوانند گفت که پیشگوئی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنهای ایشان از جانبیکه در آن سخنها
در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند غالباً جواب همه جوابها افاده باید در کلمات طرفداری که
پیشتر مذکور شد که حضرت موسی و حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفداری از آن
ثابت میشود پس منکرین در حق شان هم میتوانند گفت که این سخنهای طرفداری که ایشان در حق خود ذکر
کرده اند حال آنکه از فعلهای شان صداقت آن سخنها بهم نمیرسد از این معلوم میشود که آنحضرات پیغمبران
بر حق بوده اند افاده باید در از رواج مذهب اسلام هم الخ بر همین طرز میتوانند گفت که از رواج مذهب موسی هم
رسالت آنجناب و همه سخنها رد میشود چرا که سخنهای شان لائق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
تابعان خود را بسیار طمع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من خواهید نمود خدا
شما را در همین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نهرهای شیر و شهد روان است و در آب و طعام و مال و
اسباب شما فراوانی خواهد بخشید الی غیر ذلک ترجمه **قول لی شبات** آخر نقل الهیم
بیان شد که قرآن مجید صداقت خدا را چنانکه در توریت و انجیل مقدس آشکار است باطل میکنند
و سخنهای پیشگوئی آنها را که بر وقت کامل شده دروغ مینماید و بخشش گناه را از اعمال مقرر میسازد
بر خلاف کلامهای پیشین خدا الخ کلامهائیکه عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
پس چنانکه خدا صادق القول است مع اختلاف از روی ناممکن از این سبب بیک عقل قرآن بر حق قول خدا

خدا نمیتواند شد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرار نمی یابد از اجرای مذهب اسلام هم ظاهر است که این مذهب
مذهب جبر نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانی نیست پس کدام ذی هوش و عقلمند بود و چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت
عیسائیان را یقین نیست که هیچ اهل اسلامی تا امروز از منصفی دریافت نموده مذهب اسلام را قبول کرده است چنانکه
عیسائیان معتقد جمیع انبیا هستند و صحیفهای ایشان را کلام خدا فهمیده بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
علیه و آله وسلم را هم رسول میفهمیدند و قرآن را کلام الله باور میکردند بشرطیکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن سند
داشتی و قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی جواب چنانچه سابق
بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا مصدق نیست خدا را باطل میکند و پیشینگوئی انبیا را دروغ میگرداند پس آنچه
پادری ذکر کرده ساقط از معرض اعتبار است و خلیت اعمال بحصول بخشش از شریعت موسویه و عیسویه
هم ثابت شد که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کردن آن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم بسبب مذکور بیوجه است انکه پادری صاحب ادعا مینماید که امر مذکور منافی کتب سابقه
است پس تا هنگامیکه تفصیل آن را به درجه اثبات نرسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد افاده پادری
پس چنانکه الخ هرگاه که بیشتر از بیانات واضحه با ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول نبوده
خدا را باطل میکند و کتب سابقه را دروغ قرار میدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب پیدا است که آن
عیانست که کلام انسان نیست پس برای کلام خدا انشتن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
را رسول حق نفهمیدن صریح بی انصافی است افاده پادری و از اجرای مذهب اسلام الخ هم چنین
هم نتوانند گفت که از نظر بقیه اجرای مذهب عیسوی هم ظاهر که آن مذهب هم جبر نیست بلکه از زور و ظلم
است چرا که ایشان هم را بسیار طمع نیا داده اند و هر که مخالفت شان کرده وی را بیجان کرده اند پس کدام
ذی هوش و عقلمند چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت والجواب الجواب آنچه افاده پادری عیسائیان را یقین
اگر بود بگوئید ما را یقین نیست که کسی از عیسائیان تا امروز از انصاف دریافته مذهب عیسوی را قبول کرده است

چنانچه موسائیان اعتقاد جمیع انبیا کردند و صحیفهای ایشانرا کلام خدا شمرده بران عمل نمودند همچنان عیسی را
هم رسول حق فهمیدند و کلام الله بودن انجیل را قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سندها را داشتی و در
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی ابنیت و الوهیت وغیره بیان نکردی پس هرچه صاحبان
جواب این کلام با آن صاحبان خواهند داد همان جواب را از طرف ما هم بفهمند **ترجمه قول**
پی ثبات پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین
است که اگر ایشان از خدا مدد خواسته از منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان آشکار
خواهد کرد که محمد نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادق القول نبوده و نه رسول آنخدا بوده که بهتری خلق خود را
میخواهد نه رسول آنکه از پاکیزگی خویش است و خود پاکیزه است نه رسول آنخدا اینکه خلق الله را محبت میفرماید
جواب جسمات هرگاه که ما حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و بطلان ادله
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما را هم مناسب شد که بطرز پادری صاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است که
جمیع عیسائیین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا مدد خواهند جست و
با انصاف دریافت خواهند کرد الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم نبی صادق القول و رسول خدای صادق القول بوده فرستاده همان پروردگار بوده که بهتری
خلق خود میخواهد آن پروردگار که حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشانرا برای ترویج
دین حکم فرمود که مخالفان خود را یک قلم قتل و هلاک کنند و رسول و پیغامبر همان خداوند بوده که از پاکیزگی
خویش هست خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید لکن اینکه بوقت مصلحت عذاب را هم نازل کرده که هزاد
هزارها را از خلقت خود هلاک مینماید چنانچه خود پادری صاحب اقرار و اعتراف این امر در فقرات آینده نموده
ترجمه قول پی ثبات که این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلاف
اند چرا که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب جسمات** هرگز از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و

واله وسلم هیچ قولی و فعلی که منافی اکبری حق تعالی باشد صادر نشده هرچه پادریصاحب بیشتر ذکر کرده است جواب آن سابقاً مذکور شده هرچه

قول نهم ثبات و در مقدمه بخشش گناه عاصیان از بدون سزا رسانیده والله تعالی را غیر
قرار میدهد اگرچه از کلام خدا ثابت است که از سزای گناهان فرشته‌ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت بسبب عذاب
تاریکی و دوزخ انداخته شده و اگرچه الله تعالی از سبب گناه در زمانه نوح تمام جهان را غارت کرده و چند شهرهای
ولایت کنعان را از آسمان نار و کبریت بارانیده خاکستر نموده پس با وصف اینهمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
گنهکاران را بغیر سزا شفاعت داده صداقت خدا را باطل نمود **جواب حشمات** اولا هرگز
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این را ارشاد نموده که هیچ عاصی بی عذاب نخواهد شد بلکه مشهور و معروف
است إِنَّمَا خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ عَصَى اللهَ وَلَوْ كَانَ سَيِّداً قُرَشِيّاً وَالْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَ اللهَ وَلَوْ كَانَ
عَبْداً حَبَشِيّاً پس امر مذکور که پادریصاحب بخیر منصف بودن خدا را تفریع فرموده بلا شبهه بنای باطل علی الباطل
است ثانیاً اینکه پادری ذکر کرده که از کلام خدا ثابت است که از سزای گناه فرشته‌ها محفوظ نمانده اند و از بهشت
در تاریکی دوزخ انداخته شده پس ارباب انصاف ملاحظه نمایند که دیگر کدام تذلیل و تحقیر ملائکه باشد و از این خواهد بود
که عیسائیان ایشان را عاصی و فاسق و فاجر میدانند و قائل این امر میباشند که بعضی ایشان از بهشت اخراج شده اند
و در تاریکی جهنم انداخته شده پناه میطلبیم از چنین اعتقاد فاسد منزه میدانیم تمام ملائکه معصومین را از گناه و فسق و فجور
حاشا که چنین هیچ هست خطا بوده باشد سبحان الله اگر ملائکه مرتکب عصیان میشوند پس آن نسخه‌ها که ایشان از جانب خدا
به انبیا رسانیده اند لائق اعتماد و اذعان باقی نماند و بنیان نبوت و رسالت منهدم برگردد بغرض ها و امیکه شد
پادریصاحب امر مذکور را ثابت نکنند کلام شان از پایه قابلیت قبول ساقط است ثالثاً عیسائیین البته قائل این امر اند
که تمام فساق و فجار بی سزا بدون حصول عذاب بغیر اینکه عبادتی و طاعتی و امر خیری را واقع کنند داخل بهشت
خواهند شد و بیک دو کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجب است که خود شان که اعتقاد چنین امور
نموده خدا را نامنصف قرار میدهند و صدق آن پروردگار صادق القول را باطل میکنند بنا حق تهمت

امور مذکوره جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم میمانید العیاذ بالله من غلبة العصبیة والهوی بالجمله
بر این تقدیر خود بفهمند که هرگاه از سزای گناهان فرشته‌ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت در تاریکی دوزخ و
عذاب انداخته شده و هرگاه که الله تعالی از سبب گناه در زمانه نوح اکثر مخلوقات خود را نیست و نابود کرده و چند
شهرهای ولایت کنعان را از آسمان آتش و گوگرد بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسویه چگونه
از عذاب محفوظ خواهند ماند **ترجمه قول بی ثبات** مگر در شریعت و انجیل فرموده است
لعنت بر آنکس که بر هر سخن خدا عمل نمیکند اگر آن شریعت را الله تعالی کامل نماید پس وی صادق القول چگونه
قرار یابد **جواب حشمات** ما که این انجیل را از کتاب منزل من الله نمی فهمیم زیرا که از نظم و نسق آن
ظاهر و آشکار است که منزل من جانب الله نیست مگر شما البته عمل بران ضرور پس درین هنگام بیان
کنید که هرگاه عیسائیین شتر را حلال میدانند و خوک را [illegible] باشند و از امر ختنان اعراض انکار
دارند حالانکه خدا در توریت بکمال تشدید حکم تحریم فرموده است از هر دو امر اول نهایت ممانعت نموده
پس چسان از لعنت کور محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسائیین بر امور مذکوره شریعت موسویه را کامل نکردند
پس آیا ایشان صادق القول بودن خدا را باطل کردند یا نه **ترجمه قول بی ثبات** مگر
در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چسان وی گنهکاران را خواهد بخشید
چرا که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح عوض گنهکاران لعنتی شد تا که ما مردم از سبب وی
[illegible] راست باز قرار یابیم **جواب حشمات** اولا انجیل مقدس بودن این انجیل خود را ثابت
نمایند بعد از آن چنین خبر خواهید داد ثانیاً این لعنتی شدن برای بخشش عیسائیین صاف ظاهر میشود که
حضرت عیسی را نعوذ بالله العیاذ بالله نیز عموم باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا نموده اند و ایشان [illegible]
[illegible] آنجناب خود خدا نبوده زیرا که لعنتی شدن اقبح قبائح و بدترین امور است خود [illegible] در صاحب
صادق [illegible] قرار نموده که خدا از همگی قبائح منزه و پاکیزه است تا کدام ظلم و جبر فی الضافی ازین زائد خواهد بود که خدا

خدا معاذ الله آنجناب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعوض گناهکاران لعنتی ساخت سبحان الله در حساب
باوجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب خدا باز چگونه بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تهمت
اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر سامعه خراش نشنیده که هر که حال عیب خویشتن است
طعنه بر عیب دیگران چه زند ؏ را بعا ملاحظه بکنید که نصاری بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
نسبت لعنتی گردیدن العیاذ بالله منه مینمایند و چنین اقبح قبائح را بر آنحضرت روا میدارند لکن اهل اسلام
را اینقدر پاس و لحاظ تعظیم و توقیر آنجناب است که هرگز چنین امور مستقبحه را بجانب آنجناب نسبت نمیکنند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ؏ پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی علیه السلام
اند یا حضرات نصاری **ترجمه قول بی ثبات** از سخنها باید که نزد اهل اسلام ثابت بشود
که عیسائیان از محمد صلی الله علیه وآله وسلم نه از هیچ اهل اسلام بغض میدارند مگر صرف ازین طریقه که وی
مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که آن طریقه از خدا و از محبت و از عقل و از سلامتی و نجات برخلاف
است از همه سخنها ثابت شدند **جواب حشمات** اگر عیسائیان از پیغمبر ما و از ما بغض و عداوت
ندارند پس اینقدر از مرتبه شناسی ایشانست حق تعالی بعوض این امر ایشان را توفیقات نیک عطا
کند و الحق که ایشان اینقدر حق را شناختند که ما قابل بغض و عناد نیستیم لکن اکنون از ایشان این امید است
که سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقر و معترف حقیت این طریقه حق هم بشوند و از بغض و عناد
این صراط مستقیم توبه و انابت نمایند زیرا که این طریقه همانست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است
و هر که این طریقه بهلاکت نمیرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و برخلاف نیست
چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد **ترجمه قول بی ثبات** و چون دیان
ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این همه عیسائیان را
بحضور خدا هرگز نمیتواند رسانید **جواب حشمات** مطابق همین کلام ما هم میگوییم که بعد از آن

یهود نهایت خجالت شده اند و کمال خائف و ترسان مانده و خود حضرت عیسی باعتراف صاحبان ملت عیسویه از
دست ایشان مقتول و مصلوب گردیده فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله شما از غضب آینده محفوظ نخواهید ماند اگر از خوف
و تامل و انصاف فی الجمله یافته مذهب حق اسلام را که خبرش در انجیل و غیره مندرج و موجود است و تا زمانه اخری باقی خواهد ماند
قبول نخواهید کرد و انچه که پادریصاحب ادعا کرده که خبر ملت عیسوی در توریت و زبور و کتب انبیای ما بالیقین مندرج
است پس چنانکه یهود این امر را اصلا مسلم ندارند ثابت کردن آن پادریصاحب را واجب و لازم و هرگاه آنرا کما ینبغی
ثابت خواهند کرد ما هم بخوبی ثابت خواهیم نمود که بشارت مذهب اسلام در انجیل موجود است بلکه بیشتر که درین رساله
بحمد الله این را ثابت هم کرده ایم چنانچه بر منصفین ظاهر و هویدا است و انچه در ترجمه کلام پادریصاحب [illegible] انکه از زمان
آدم شروع شده تا زمانه اخری قائم نخواهد ماند ازین افاده مستنبط میشود که آدمی بزعم پادریصاحب اکنون پیدا خواهند شد که
از زمان ایشان مذهب عیسوی شروع شده تا زمانه اخری قائم خواهد ماند پس پادریصاحب را اصلاح عبارت رساله خود
واجب و لازم شد **ترجمه قول بی ثبات** پس لازم است که بران نجات دهنده که الله تعالی ویرا از روز
ازل مقرر نموده و بر جمیع مقبولان و برگزیدگان آشکارا کرده یعنی بر کفاره جهان عیسای مسیح ایمان بیاورید
تا که از بخشش خدا وارث نجات بشوید باید دعا باید مردم برای مسلمانان همگی بخواهند که اهل هند و جمیع قبائل جهان
خدا را [illegible] و اعتقاد در نجات ترجمه عبارت رساله پادریصاحب تمام گردید **جواب شبهات** درین مقام که پادریصاحب
حضرت عیسی را نجات دهنده و کفاره جهان گفته اند پس چند لحاظ انکه نجات دهنده حقیقی و راحج ای یکتا دیگری
نیست ایشان را نجات دهنده گفتن هم نباید لیکن اگر ازین بگذرد که اعتقاد و جمعیت ایشان از خلیت در نجات است
اطلاق لفظ مذکور را جائز هم داریم پس لفظ دیگر که درین مقام یقینا غیر صحیح است انکه کفاره جهان بودن فرع
شهادت است و بیشتر معلوم کردی که آنجناب را کسی قتل ننموده و هیچکس از یهود و غیره و بحمد الله بر قتل و عملشان قادر
نشده غرض هرگاه که با وجود قائل بودن اهل اسلام بحقیت حضرت عیسی علیه السلام پادریصاحب ایشان مخاطب
شده کلام مذکور را تحریر فرموده اند پس ما هم بتبعیت شان عرض میکنیم که شما را ای گروه ملت عیسویه لازم است که برآن

نجات دهند. و که الله تعالی وی را خاتم و تکمله پیغمبران از روز ازل مقرر نموده است یعنی عیسای مسیح ایمان بیارید ایشان را
بنده مقبول خدا بفهمید سپس ما هیچ بدی و حقارت بجانب شان نمیکنید و آن پیغمبر که آنجناب خبرش داده است خدا بر همه مقبولان
و برگزیدگان برتر آشکارا کرده است یعنی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنجناب هم ایمان بیارید تا که از
بخشش خدا وارث نجات بشوید اینست دعاهای ما مردمان بجهت عیسائیان و جمیع باشندگان هندوستان و تمام اقوام
و قبائل جهان است خدا هادی شان باد درین مقام جواب کلام پادری صاحب باتمام رسید الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه
اکنون امری که واجب العرض است بخدمت عیسائیان معروض میشود **نصیحت نامه** هر کسی که از صاحبان ملت
عیسوی این رساله را ملاحظه کند و بر مضامین جلیله او مطلع شود سوال وی را این امر لازم است که بمقتضای الحق احق
بالاتباع از الفت عادت و محبت دین آبائی دست بردار شده از رهگذر انصاف بجان و دل با تحقیق کامل مقر و
معترف حقیت دین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بشود چرا که در حقیت این دین هیچ مقام شک و اشتباه
نمیباشد و اگر احیاناً از این امر اعراض و انحراف کرده متوجه جواب بشود پس در خدمت وی این التماس است که چنانچه ما خود را درین
رساله از درشتی بر کنار داشته ایم چنین وی هم هیچگونه درشتی و خشونت را در رساله خود مندرج نکند والا عصبیت و بی انصافی وی نزد جمیع
منصفین ظاهر و آشکار خواهد گشت و علی هذا القیاس که متوجه امر مذکور شود بر وی واجب و لازم است که مضامینی که ما آنها را در رساله
خود مندرج کرده ایم جواب آنها را علیحده علیحده بتفصیل رقم فرماید و جواب هیچ کلام را فرو گذاشت قلم انداز نماید و اگر نه بر ارباب انصاف
عاجز بودن آنکس از تحریر جواب ثابت خواهد کرد بلکه در صورت بودن تحقق ضرورت شدید با بار دیگر اراده جواب آن هم خواهیم نمود پس آن شخص هم سبب
ابواب است خواهد شد با جمله تحریر جواب این رساله جلیله ملحوظ داشتن عبارت امور مذکور فرض و متحتم است و آنجناب مجیب الدعوات اینها و انجاست که از
مضامین حقیت آگین این رساله صاحبان ملت عیسوی را بلکه تمام اقوام و قبائل آگاه ساز و در برهمه آنها از رحمت و عطوفت خود ابواب هدایت را مفتوح فرماید
و اکنون این رساله را بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ختم میکنیم چنانچه آنرا با مور مذکوره شروع نموده ایم پس میگوئیم الحمد لله
علی جزیل النعم و جلیل العطایا والصلوة علی نبینا محمد و آله سادات البرایا تمام شد رساله تائید المسلمین فی
اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین ۞